

الهِمَّ وَالْوَيْدَانَ

يك شیعه منتظر

و

عجیب ترین دروغ های تاریخ

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بِشِيرَاءٍ لِيَغَيَّبَنَ الْقَائِمَ ﷺ مِنْ وُلْدِي بَعَهْدِ مَعَهُودِ إِلَيْهِ مِنِّي حَتَّى يَقُولَ أَكْثَرُ النَّاسِ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ وَ يَشْكُ آخَرُونَ فِي وِلَادَتِهِ فَمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ فَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ وَ لَا يَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ إِلَيْهِ سَبِيلًا بِشَكِّهِ فَيُزِيلَهُ عَن مِلَّتِي وَ يُخْرِجَهُ مِن دِينِي فَقَدْ أَخْرَجَ أَبُوكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ مِن قَبْلُ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

کمال الدین و تمام النعمه ۵۱/۱

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: قسم به کسی که مرا بشیر مبعوث کرد به تحقیق که امام قائم ﷺ از فرزندان من است و طبق پیمانی که از جانب من بر عهده اوست غایب شود تا به غایتی که اکثر مردم بگویند: خدا را در خاندان محمد حاجتی نیست. و دیگران در اصل ولادت او شک کنند، پس هر کس در زمان او واقع شود بایستی به دین او متمسک شود و به واسطه شک خود راه شیطان را باز نسازد تا شیطان او را از آئین من زایل ساخته و از دین من بیرون برد که او پیشتر پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و خدای تعالی شیطان را ولی بی ایمانان قرار داده است.

[سید محسن ذبیحی مشهود مقدس ۴۶۱۰۸-۰۹۱۵۳]

.....	مقدمه	۱
.....	باید دنبال شناخت اهل بیت <small>علیهم السلام</small> بود	۷
.....	مدعیان دروغین	۲۳
.....	معنی مشاهده	۳۰
.....	احادیث دیده شدن حضرت	۳۱
.....	دلایل دیده نشدن	۳۹
.....	۱- احادیث صریح دیده نشدن حضرت در غیبت کبری	۳۹
.....	۲- شیعیان امتحان شوند	۸۸
.....	۳- نشان ایمان است	۹۰
.....	۴- یاران اصلی حضرت تا حالا ندیدند	۹۲
.....	۵- حرام هست رفتن دنبال حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>	۹۴
.....	۶- حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> تک و تنها هستند	۹۵
.....	۷- هرچی در اقوام قبل اتفاق می افتد در این قوم اتفاق می افتد (غیبت حضرت عیسی)	۹۷
.....	۸- فرق غیبت صغری و کبری	۱۰۲
.....	۱- صغری کوتاه و کبری طولانی	۱۰۲
.....	۲- در صغری در حج دیده می شوند ولی در کبری دیده نمی شوند	۱۰۳

- ۳- در صغری باز میگردد و در کبری معلوم نشود که در کجاست ... ۱۰۴
- گفتار علما ۱۰۵
- علمای منکر رویت ۱۰۵
- ۱- محمد بن ابراهیم، معروف به نعمانی (م ۳۶۰ ق) ۱۰۵
- ۲- شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) ۱۰۶
- ۳- فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق) ۱۰۷
- ۴- کاشف الغطاء (م ۴۳۶ ق) ۱۰۸
- علمای قائل به رویت ۱۰۹
- ۱- سید مرتضی (م ۴۳۶ ق) ۱۰۹
- ۲- شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) ۱۱۰
- ۳- أبو الصلاح حلبی (م ۴۴۷ ق) ۱۱۱
- ۴- ابن طاووس (م ۶۶۴ ق) ۱۱۲
- ۵- ابن میثم البحرانی (م ۶۷۹ ق) ۱۱۴
- ۶- ابن میثم البحرانی (م ۶۷۹ ق) ۱۱۵
- ۷- علی بن عیسی اربلی (م ۶۹۲ ق) ۱۱۶
- ۸- سید بهاء الدین نجفی (م ۸۰۳ ق) ۱۱۷
- ۹- شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴ ق) ۱۱۸
- ۱۰- محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ ق) ۱۲۰
- ۱۱- سید محمد مهدی بحر العلوم (م ۱۲۱۲ ق) ۱۲۱
- ۱۲- سید عبدالله شبّر (م ۱۲۴۶ ق) ۱۲۲
- ۱۳- محدث نوری (م ۱۳۲۰ ق) ۱۲۳

- ۱۴۲ علمای قائل به رویت بدون شناختن
- ۱۴۲ ۱- سید محمد مهدی بحر العلوم (م ۱۲۱۲ ق)
- ۱۴۳ حضرت مهدی علیه السلام همسر و فرزند دارد؟
- ۱۴۷ حضرت مهدی علیه السلام همسر و فرزند ندارد.
- ۱۵۰ نگاهی به حکایات
- ۱۵۳ داستان جزیره خضراء
- ۱۵۳ متن عربی
- ۱۷۰ متن ترجمه
- ۱۹۰ بررسی افسانه
- ۱۹۲ نظر علما
- ۱۹۳ داستان جزیره شهرهای فرزندان امام زمان علیه السلام
- ۱۹۳ متن عربی
- ۲۰۰ متن ترجمه
- ۲۱۱ بررسی افسانه
- ۲۱۵ حرف آخر (حتماً خوانده شود)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين ، وصلى الله على سيدنا محمد خاتم المرسلين و
على ابن عمه و وصيه علي بن ابي طالب أميرالمؤمنين، و على آلهما
الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى قيام يوم الدين.

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ هَذَا الْخَلْقَ إِلَّا بِذُنُوبِ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ
يَكْتُمُونَ الْحَقَّ مِنْ فَضْلِ عَلِيٍّ ﷺ، وَ عِتْرَتِهِ، أَلَا وَإِنَّهُ لَمْ يَمْشِ فَوْقَ
الْأَرْضِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ أَفْضَلَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ ﷺ وَ
مُحِبِّهِ الَّذِينَ يَظْهَرُونَ أَمْرَهُ وَ يَنْشُرُونَ فَضْلَهُ، أَوْلَيْكَ تَغْشَاهُمْ
الرَّحْمَةُ وَ تَسْتَغْفِرُ لَهُمُ الْمَلَائِكَةُ، وَ الْوَيْلُ كُلِّ الْوَيْلِ لِمَنْ يَكْتُمُ
فَضَائِلَهُ وَ يَكْتُمُ أَمْرَهُ، فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى الذَّارِ ١

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند این مردم را عذاب نمی کند مگر به خاطر گناه علماء ایشان، آنها که حق را کتمان کردند و فضائل علی علیه السلام و عترت طاهرین او علیهم السلام را بیان نکردند، بدانید راه نمی رود بر روی زمین بعد از پیغمبران و رسولان کسی که مقامش برتر از شیعیان و دوستان علی علیه السلام باشد، آنهائی که امر ولایت آن حضرت را ظاهر می کنند و فضائل او را منتشر می کنند، رحمت الهی سرتا پای وجود آنها را فرا می گیرد و فرشتگان برای آنها استغفار می کنند.

و بدبختی به تمام معنا نصیب کسانی می شود که فضائل او را کتمان می کنند و امر او را پنهان می دارند، چگونه می خواهند در آتش پایداری کنند.

دلیل نوشتن این جزوه برای این بود که بیشتر مشاهدات در زمان غیبت کبری منصوب به کسانی است که اصلاً بوی از فضائل اهل بیت علیهم السلام و احکام حقه شیعه نبردند و حتی دشمن دین هستند و موقعی که فضائل ناب و احکام بدون تحریف را می گوئیم، مردم جلوی این روایات قد علم می کنند و می گویند فلان عالم که حضرت مهدی علیه السلام را دیده نمی فهمه، شما که ندیدی می دانی و یا می گویند فعلاً عالم حضرت را در بیداری دیده و گفته که حضرت فرمودند فعلاً کار اشتباه یا درست است و این حرف حضرت هم ضد روایات است. مثلاً ما نزدیک پنج هزار روایت برای تایید تحریف قرآن داریم ولی مرعشی نجفی می گوید حضرت را در بیداری دیدم و فرمودند قرآن تحریف نشده.

حالا ما باید این پنج هزار روایات صحیح السند را قبول کنیم که اینقدر از شیعیان کشته شدند تا به دست ما برسد یا حرف مرعشی نجفی.

آیا غیبت به این معنا است که حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام، در مکانی دور زندگی کرده، و مخفی گردیده اند؟ و یا اینکه از میان مردم به جای دیگری سفر نموده، تا کسی به ایشان دسترسی نداشته باشد؟

خیر، آن حضرت در میان ما و همراه ما می باشد.

چنانچه در دعای ندبه میخوانیم:

جانم به فدایت که با وجود اینکه غایب هستی، همراه ما و در میان ما هستی.^۱

و در حدیثی مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند:

زمانی که یکی از ما از دیده ها پنهان شده و غایب شود، در واقع فقط از دیده ها پنهان است، زیرا غایب و حاضر ما یکی است.^۲

پس از این احادیث معلوم می شود، که منظور از غیبت این نیست که در زمان غیبت ایشان ما را نمی بینند، بلکه یقیناً ما را می بیند و مانند پدری مهربان و رفیقی شفیق در کنارمان است ولی به خاطر بعضی مسائل برای ما قابل رویت نیست.

در نتیجه امام زمان علیه السلام با اینکه از دیده ها غایب هستند، ولی بر دیده ها ناظر هستند. دیدار و ملاقات از نظر زمان دیدار، دو گونه است:

الف) دیدار در زمان کودکی امام علیه السلام

ب) در زمان غیبت صغری

نوع ملاقات با امام مهدی علیه السلام نیز سه حالت دارد:

الف) دیدار در خواب؛

ب) در حال مکاشفه؛

۱. مزار مشهدی ۵۸۱

۲. مشارق الانوار الیقین ۲۵۵

(ج) در بیداری.

دیدار از نظر شناخت امام نیز سه نوع است:

(الف) ملاقات کننده هرگز امام علیه السلام را نمی شناسد؛

(ب) بعد از ملاقات، امام علیه السلام را می شناسد؛

(ج) هنگام ملاقات، امام علیه السلام را می شناسد.

در این کتاب، به روایات دیده نشدن حضرت مهدی علیه السلام در بیداری در غیبت کبری می پردازیم و اول خلاصه بعضی روایات دیدن نشدن در غیبت کبری را می گذاریم.

۱- وَ سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمُشَاهَدَةَ إِلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ

به زودی از شیعیان من ادعای مشاهده خواهند کرد، پس هر کس که پیش از خروج سفیانی و صیحه، ادعای مشاهده را نماید، دروغگو و تهمت زننده است.

۲- فَلِذَلِكَ تَخْفَى وِلَادَتُهُ وَ يَغِيبُ شَخْصُهُ

از این جهت است که ولادتش پنهان و شخص او غائب است.

۳- وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْمِي خَلْقَهُ عَنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ

ولی خدای عزیز بزودی دیده خلقش را از او نابینا می سازد.

۴- فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُخْفِي وِلَادَتَهُ وَ يُعِيبُ شَخْصَهُ

زیرا که خدای عز و جل ولادتش را مخفی سازد و شخص او را پنهان کند

۵- وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ فَالْعَيْبَةُ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ عَامَّتِهِ وَ اخْتِفَاؤُهُ مِنْ إِخْوَتِهِ وَ

إِشْكَالِ أَمْرِهِ عَلَى أَبِيهِ يَعْقُوبَ مَعَ قُرْبِ الْمَسَافَةِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَبِيهِ وَ أَهْلِهِ وَ شِيعَتِهِ

و اما روش از یوسف بن یعقوب اینست که از خاص و عام غائب است و از برادرانش پنهانست و امر او بر پدرش یعقوب پوشیده است با آنکه مسافت میان او و پدرش و خاندانش و شیعیانش

کم است

۶- يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيئُهُ

شخص وی از شما پنهان می شود و برای شما روا نباشد نام او را ببرید.

۷- يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ

شخص وی از دیده نهران گردد ولی یاد وی از دل مؤمنان پنهان نباشد

۸- لَا يُرَى جِسْمُهُ وَ لَا يُسَمَّى اسْمُهُ

جسمش دیده نشود و نامش را نبرند

۹- فَإِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ يُغِيبُهُ اللَّهُ عَنْ خَلْقِهِ وَ يَحْجُبُهُ عَنْ عِبَادِهِ فَلَا يَرَاهُ أَحَدٌ حَتَّى يُقَدَّمَ لَهُ

جَبْرَائِيلُ فَرَسَهُ

زیرا خداوند خواسته است که او را از نظرها پوشیده دارد و کسی او را نبیند، تا گاهی که جبرئیل امین اسب او را آماده گرداند.

۱۰- وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ

هیچ کس نه اولاد او و نه دیگران جز خداوندی که ظهور او بدست وی است. از مکان او اطلاع ندارند

۱۱- لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ

صاحب ناگزیر است که از مردم کناره بگیرد

۱۲- وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بِشِيرًا لِيُغَيَّبَنَّ الْقَائِمَ مِنْ وُلْدِي بَعْهَدِ مَعْهُودٍ إِلَيْهِ مِنِّي حَتَّى

يَقُولَ أَكْثَرُ النَّاسِ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ وَ يَشْكُ آخِرُونَ فِي وِلَادَتِهِ

قسم به کسی که مرا بشیر مبعوث کرد به تحقیق که امام قائم از فرزندان من است و طبق پیمانی که از جانب من بر عهده اوست غایب شود تا به غایتی که اکثر مردم بگویند: خدا را در

خاندان محمد حاجتی نیست. و دیگران در اصل ولادت او شک کنند

۱۳- صَدْعًا فِي سِتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثْرَهُ وَ لَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ

او در زمان غیبت در میان مردمان و پوشیده از آنها زندگی می کند که اثر شناس جای پای او را نمی بیند، اگر چه با دیده دقت در آن بنگرد.

باید دنبال شناخت اهل بیت علیهم السلام بود

۱- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهِدَى الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا وَ مَنْ قَصَرَ عَنِ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٌّ وَ مُرْتَابٌ.^۱

کامل نمی شود ایمان احادی تا وقتی که بشناسد کنه معرفت مرا به نورانیت، وقتی که شناخت کنه معرفت مرا به نورانیت، خدا دل او را آزمایش می کند برای ایمان و سینه او را شرح می دهد برای اسلام و عارف و بینا می شود و کسی که کوتاهی و یا تقصیر کند از شناختن من به نورانیت، آن کس اهل شک و ریب است.

۲- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَيِّ أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.^۲

امام صادق علیه السلام فرمودند: حضرت حسین بن علی علیه السلام از جمع یاران شان بیرون آمده و خطاب به آنها فرمودند: ای مردم، حق - جل ذکره - بندگان را نیافریده مگر برای آن که او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند عبادتش می کنند و زمانی که او را عبادت کردند از پرستش غیر او بی نیاز می گردند. مردی در بین یاران عرضه داشت: ای پسر رسول خدا: پدر و مادرم به فدای تو باد معرفت و شناخت خدا چیست؟

۱. بحار الانوار ۳/۲۶

۲. علل الشرائع ۹/۱

حضرت فرمودند: آنست که اهل هر عصر و زمانی امامی را که اطاعتش بر آنها واجب است بشناسند.

۳- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ نُوحٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ الْحَارِثُ الْأَعْوَرُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا وَاللَّهِ أَحِبُّكَ فَقَالَ لَهُ يَا حَارِثُ أَمَا إِذَا أَحْبَبْتَنِي فَلَا تُخَاصِمْنِي وَ لَا تَلَاعِبْنِي وَ لَا تُجَارِبْنِي وَ لَا تَمَازِحْنِي وَ لَا تَوَاضِعْنِي وَ لَا تُرَافِعْنِي.^۱

احمد بن نوح از مردی و او از امام صادق عليه السلام نقل می کند که حارث بن اعور به امیر المؤمنین عليه السلام عرض کرد: یا امیر المؤمنین! به خدا سوگند که من تو را دوست دارم، فرمود: ای حارث! اگر مرا دوست داری با من خصومت مکن و با من بازی مکن و با من مناظره مکن و با من شوخی مکن و مرا از مقام خود پایین نیاور و مرا از مقام خود بالا نبر.

۴- قَالَ الشَّيْخُ الْأَجَلُّ الْمُفِيدُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ أَدَامَ اللَّهُ تَأْيِيدَهُ وَ تَوْفِيقَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الزِّيَّاتُ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ الْأَشَقْرُ قَالَ حَدَّثَنَا قَيْسٌ عَنْ لَيْثِ بْنِ أَبِي سُلَيْمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الزَّمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ وَ هُوَ يُحِبُّنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْتَفِعُ عَبْدٌ بِعَمَلِهِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا.^۲

عبد الرحمن بن ابی لیلی از امام حسین عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت کرده است که فرمود: پیوسته با دوستی ما اهل بیت همراه باشید، که هر کس خدا را ملاقات کند در حالی که ما را

۱. الخصال / ۱ / ۳۳۴

۲. الأمالی (للمفيد) / ۱۳

دوست داشته باشد به شفاعت ما داخل بهشت گردد، و سوگند به آن کس که جان من بدست قدرت اوست هیچ بنده‌ای از کار و کوشش خود بهره‌مند نگردد جز با معرفت و شناخت ما.

۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانٍ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِنِّي تَرَكْتُ مَوَالِيكَ مُخْتَلِفِينَ يَتَّبِرُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ قَالَ فَمَا أَنْتَ وَ مَا أَنْتَ وَ ذَاكَ إِنَّمَا كَلَّفَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ مَعْرِفَةِ الْأَيْمَةِ وَ التَّسْلِيمِ لَهُمْ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ وَ الرَّدِّ إِلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ.^۱

به امام باقر عليه السلام عرض کردم: من کوفه را ترک کردم در حالیکه دوستان شما با هم اختلاف داشتند و از هم بیزاری می جستند.

حضرت فرمودند: تو به اینها چه کار داری؟ مردم فقط سه تکلیف دارند: معرفت امام، و تسلیم امام بودن و رجوع دادن اختلافات به امام.

۶- عَنِ الْمُفَضَّلِ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَبَجَاءَهُ هَذَا الْجَوَابُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ... فَأَفْضَلَ الدِّينِ مَعْرِفَةَ الرَّسْلِ وَ وَلايَتَهُمْ وَ أُخْبِرُكَ أَنَّ اللَّهَ أَحَلَّ حَلَالًا وَ حَرَّمَ حَرَامًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَمَعْرِفَةُ الرَّسْلِ وَ وَلايَتَهُمْ وَ طَاعَتُهُمْ هُوَ الْحَلَالُ فَالْمَحَلُّ مَا أَحَلَّوْا وَ الْمَحْرَمُ مَا حَرَّمُوا وَ هُمْ أَصْلُهُ وَ مِنْهُمْ الْفُرُوعُ الْحَلَالُ وَ ذَلِكَ سَعِيهِمْ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ أَمْرُهُمْ شِبَعَتُهُمْ وَ أَهْلُ وَ لايَتِهِمْ بِالْحَلَالِ مِنْ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ ابْتِئَاءِ الزَّكَاةِ وَ صَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ ... فَإِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ الْعَمَلَ بِالْفَرَائِضِ الَّتِي افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَلَى حُدُودِهَا مَعَ مَعْرِفَةِ مَنْ جَاءَهُمْ بِهِ مِنْ عِنْدِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَيْهِ فَأَوَّلُ ذَلِكَ مَعْرِفَةُ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ ثُمَّ طَاعَتُهُ فِيمَا يُقَرِّبُهُ بِمَنِ الطَّاعَةَ لَهُ وَ إِنَّهُ مَنْ عَرَفَ أَطَاعَ وَ مَنْ أَطَاعَ حَرَّمَ الْحَرَامَ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ لَا يَكُونُ تَحْرِيمُ الْبَاطِنِ وَ اسْتِحْلَالُ الظَّاهِرِ إِنَّمَا حَرَّمَ الظَّاهِرَ بِالْبَاطِنِ وَ الْبَاطِنَ بِالظَّاهِرِ مَعًا جَمِيعًا ... وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحَلِّلُ الْحَلَالَ وَ يُحَرِّمُ الْحَرَامَ بِغَيْرِ مَعْرِفَةِ النَّبِيِّ لَمْ يُحَلِّلْ لِلَّهِ حَلَالًا وَ لَمْ

يُحَرِّمُ لَهُ حَرَامًا وَ أَنَّهُ مِنْ صَلَّى وَ زَكَّى وَ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ فَعَلَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ مَن
افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ وَ لَمْ يُصَلِّ وَ لَمْ يَصُمْ وَ لَمْ يُزَكِّ وَ لَمْ
يُحَجَّ وَ لَمْ يَعْتَمِرْ وَ لَمْ يَعْتَسِلْ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ لَمْ يَنْطَهِّرْ وَ لَمْ يُحَرِّمِ لِلَّهِ حَرَامًا وَ لَمْ يُحْلَلِ لِلَّهِ
حَلَالًا...^۱

امام صادق عليه السلام فرمودند: برترین بخش دین، معرفت پیامبران و ولایت آنهاست. خداوند حلال
و حرام را تا روز قیامت، مشخص کرده است. معرفت پیامبران و ولایت و اطاعت آنها، اصل
حلال است و حلال، آن چیزی است که آنها حلال کرده‌اند و حرام، آن چیزی است که آنها
حرام کرده‌اند. و آنها اصل حلال هستند و بقیه حلال‌ها از فروع آنهاست. و از فروع خود به
شیعیان نشان امر کرده‌اند، مثل نماز و زکات و روزه و ... سپس خداوند در کتابش فرموده است:
«خداوند به عدل و احسان و رسیدگی به نزدیکان امر می‌کند و از فحشا و منکر و دشمنی،
نهی می‌کند» (طبق این آیه) خداوند آنها را (دشمنان اهل بیت: را) حرام به حساب آورده
است. (اصل حرام، ولایت دشمنان اهل بیت: است) و دوستان آنها هم در روز قیامت، با آنها
هستند. پس آنها اصل فحشاء هستند، فحشای ظاهر و باطن، و شراب و قمار و زنا و (خوردن)
خون و مردار و گوشت خوک. پس حرام، آنها هستند و اصل حرام، آنها هستند و آنها شرّ
هستند و اصل همه بدی‌ها آنها هستند و همه شرّها، از فروع آنهاست و همه حرامها از
آنهاست، مثل تکذیب پیامبران و دشمنی با جانشینان پیامبران و انجام گناهان و زنا و دزدی و
...

پس خداوند، اعمالی را که واجب کرده است با معرفت کسانی که این اعمال را از طرف خدا
آورده‌اند، قبول می‌کند. اولین واجبات، معرفت کسی است که اعمال را آورده است، سپس
اطاعت اوست. قطعاً کسی که معرفت داشته باشد، اطاعت می‌کند و کسی که اطاعت کند،

۱. بمائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم ۵۲۶/۱

حرام ظاهری و باطنی را حرام می‌داند نه اینکه باطن را حرام بداند و ظاهر را حلال بداند، چون ظاهر و باطن و باطن و ظاهر، با هم حرام می‌شوند ... کسی که فکر کند بدون معرفت پیامبر، حلال و حرام هست، نه حلالی را حلال دانسته و نه حرامی را حرام دانسته و کسی که نماز و زکات و حج و عمره و همه اعمال را بدون معرفت کسی که خدا اطاعتش را واجب کرده، انجام دهد، هیچ کدام از این اعمال، از او قبول نمی‌شود. نه نماز خوانده و نه روزه گرفته، نه زکات داده و نه حج و عمره رفته، نه غسل کرده و نه پاک شده، نه حرامی را حرام دانسته و نه حلالی را حلال دانسته... .

۷- قَالَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَأَوْجِبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَالْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعِبُودِيَّةِ ... وَ بَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الرَّسُولِ عليه السلام وَ الشَّهَادَةُ لَهُ بِالنَّبُوءَةِ وَ أَدْنَى مَعْرِفَةِ الرَّسُولِ عليه السلام الْإِقْرَارُ بِنُبُوتِهِ وَ أَنَّ مَا أَتَى بِهِ مِنْ كِتَابٍ أَوْ أَمْرٍ أَوْ نَهْيٍ فَذَلِكَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بِهِ يَأْتُمُّ بِنِعْتِهِ وَ صِفَتِهِ وَ اسْمِهِ فِي حَالِ الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ وَ أَدْنَى مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ أَنَّهُ عَدْلُ النَّبِيِّ عليه السلام إِلَّا دَرَجَةَ النَّبُوءَةِ وَ وَارِثُهُ وَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللَّهِ وَ طَاعَةُ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام وَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ وَ الْأَخْذُ بِقَوْلِهِ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنَا ثُمَّ بَعْدِي مُوسَى ابْنِي وَ بَعْدَهُ عَلِيُّ ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدُ ابْنُهُ وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ وَ الْحُجَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ عليه السلام.^۱

امام صادق عليه السلام فرمودند: بالاترین و واجبترین واجبات بر انسان، معرفت خدا و اقرار به عبودیت است. بعد از آن معرفت پیامبر عليه السلام و شهادت به نبوت اوست و کمترین حد معرفت، اقرار به نبوت است و اینکه هر چه آورده است از کتاب و امر و نهی، از طرف خدا آورده است. و بعد از آن معرفت امامی است که از او تبعیت می‌کند، با صفت و ویژگی و اسمش در حال

سختی و آسانی (یعنی در هر حال باید امامش را بشناسد) و کمترین حد معرفت امام این است که او را مانند پیامبر ﷺ بداند غیر از درجه نبوت، و او را وارث پیامبر بداند و اینکه اطاعت او اطاعت خدا و پیامبر ﷺ است، و اینکه در همه امور، تسلیم او باشد و به او رجوع کند و سخن او را بگیرد، و بداند که امام بعد از پیامبر ﷺ، علی بن ابی طالب است و بعد از او حسن، سپس حسین و علیک...

۸- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ، قَالَ: وَ بِالْإِسْنَادِ الْأَوَّلِ عَنْ زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَيُّ الْأَعْمَالِ هُوَ أَفْضَلُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ قَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ يَعْدِلُ هَذِهِ الصَّلَاةَ، وَ لَا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ الصَّلَاةَ شَيْءٌ يَعْدِلُ الزَّكَاةَ، وَ لَا بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ يَعْدِلُ الصَّوْمَ، وَ لَا بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ يَعْدِلُ الْحَجَّ، وَ فَاتِحَةُ ذَلِكَ كُلِّهِ مَعْرِفَتُنَا، وَ خَاتِمَتُهُ مَعْرِفَتُنَا.^۱

شخصی به امام صادق ﷺ عرض کرد چه عملی بعد از معرفت، از همه بالاتر است؟ حضرت فرمودند نماز، و بعد زکات، روزه و حج. سپس فرمودند اول همه این اعمال معرفت ماست و آخر همه، معرفت ماست.

۹- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيْزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ فَقُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ قُلْتُ ثُمَّ الَّذِي يَلِي ذَلِكَ فِي الْفَضْلِ فَقَالَ الصَّلَاةُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ الصَّلَاةُ عَمُودُ دِينِكُمْ ... ثُمَّ قَالَ ذُرُوءَ الْأُمَمِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ ﷺ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ

عَلَيْهِمْ حَفِيظاً أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَلَمْ يَعْرِفْ وَلا يَءُوِيَ إِلَيْهِ اللهُ فَيُؤَايِيهِ وَيَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللهِ جَلٌّ وَعَزٌّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَلا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ.^۱

امام باقر علیه السلام فرمودند: اسلام بر پنج چیز بنا شده است، نماز و زکات و حج و روزه و ولایت. زراره پرسید: کدام یک از اینها برتر است؟

حضرت فرمودند: ولایت از همه برتر است. چون کلید آنهاست. و ولی خدا به آنها راهنمایی می کند. بعد از آن نماز است که عمود دین است و ... سپس فرمودند: بالاترین مرتبه دین و قله آن و کلید دین، در همه خوبی ها و رضایت خداوند، اطاعت امام است بعد از معرفت او. خداوند می فرماید کسی که از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است، همانا اگر کسی، شب ها را عبادت کند و روزها را روزه باشد و همه اموالش را صدقه بدهد و در تمام عمرش، حج برود، اما ولایت ولی الله را نشناسد تا از او پیروی کند و همه اعمالش با راهنمایی او باشد، هیچ ثوابی نخواهد داشت و اصلاً از اهل ایمان نیست.

۱۰ - عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ فَلَيعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا قَالَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ الْمَعْرِفَةُ بِالْأئِمَّةِ علیهم السلام.^۲

سماعه از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه پرسید: «کسی که امید به دیدار پروردگارش دارد باید عمل صالح انجام دهد و کسی را شریک در عبادت خدا قرار ندهد»

حضرت فرمودند: عمل صالح، معرفت به ائمه علیهم السلام است.

۱۱ - عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا قَالَ نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا

۱. الکافی ۱۸/۲

۲. تفسیر العیاشی ۳۵۳/۲

إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا.^۱

امام صادق علیه السلام در مورد آیه «و برای خدا، اسماء حسنی است، پس او را با آن اسماء بخوانید» فرمودند: به خدا قسم ما اسماء حسنی هستیم که هیچ عملی از بندگان قبول نمی شود مگر با معرفت ما.

۱۲- قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمُفْرِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَرَّازُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيُّ الْمُحَمَّدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ هَاشِمٍ الْعَسَانِيُّ عَنْ مَعْمَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ لَيْثِ بْنِ أَبِي سُلَيْمٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله أَيُّهَا النَّاسُ الزُّمُّوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ بِوَدُنَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا فَوَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا عَمَلُهُ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا وَوَلَايَتِنَا.^۲

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: همیشه با مودت ما اهل بیت باشید، چون کسی که خدا را در روز قیامت ملاقات کند و مودت ما را داشته باشد، با شفاعت ما وارد بهشت می شود، قسم به کسی که جانم در دست اوست، عمل هیچ کس برایش فایده ای ندارد مگر اینکه با معرفت به حق ما باشد.

۱۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ نَحْنُ الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا لَا يَسْعُ النَّاسُ إِلَّا مَعْرِفَتَنَا وَ لَا يُعْذَرُ النَّاسُ بِجَهَالَتِنَا مَنْ عَرَفَنَا كَانَ مُؤْمِنًا- وَ مَنْ أَنْكَرَنَا كَانَ كَافِرًا وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا وَ لَمْ يُنْكَرْنَا كَانَ ضَالًّا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْهُدَى الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ طَاعَتِنَا الْوَاجِبَةِ فَإِنْ يَمُتْ عَلَى ضَلَالَتِهِ يَفْعَلِ اللَّهُ بِهِ مَا يَشَاءُ.^۳

۱. الكافي ۱/۱۴۴

۲. الأمامي (المفيد) ۱۳۹

۳. الكافي ۱/۱۸۷

امام صادق علیه السلام فرمودند: ما کسانی هستیم که خداوند اطاعت ما را واجب کرده است، مردم چاره ای ندارند جز اینکه ما را بشناسند و هیچ عذری در نشناختن ما ندارند. کسی که ما را بشناسد، مؤمن است و کسی که ما را انکار کند، کافر است. کسی که نه بشناسد و نه انکار کند، گمراه است تا اینکه هدایت شود به کسانی که خدا اطاعتشان را واجب کرده است.

۱۴ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَزَةُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَارِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قُدَّامَةَ التَّرْمِذِيُّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: مَنْ شَكَّ فِي أَرْبَعَةٍ فَقَدْ كَفَرَ بِجَمِيعِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَدَهَا مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَأَوَانٍ بِشَخْصِهِ وَنَعْتِهِ.^۱

امام کاظم علیه السلام فرمودند: کسی که در چهار چیز شک کند، قطعاً به هر چیزی که خدا نازل کرده است کافر شده است. یکی از آنها، معرفت امام در هر زمان است، به شخص و صفاتش.

۱۵ - يُونُسُ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ حَسَّانِ الْجَمَّالِ عَنْ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَمَرَ النَّاسَ بِمَعْرِفَتِنَا وَالرَّدِّ إِلَيْنَا وَالتَّسْلِيمِ لَنَا ثُمَّ قَالَ وَإِنْ صَامُوا وَصَلُّوا وَشَهِدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَجَعَلُوا فِي أَنْفُسِهِمْ أَنْ لَا يَزِدُّوا إِلَيْنَا كَانُوا بِدَلِكِ مُشْرِكِينَ.^۲

امام صادق علیه السلام فرمودند: مردم امر شده اند به اینکه ما را بشناسند و به ما رجوع کنند و تسلیم ما باشند. سپس فرمودند: اگر روزه بگیرند و نماز بخوانند و شهادت به یگانگی خدا بدهند، اما در دلشان این باشد که به ما رجوع نکنند، با همین کار، مشرک می شوند.

۱۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِصَامِ الْكَلْبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَرْوَبِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدِ الْحَنَاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ

۱. کمال الدین و تمام النعمة ۴۱۳/۲

۲. الکافی ۳۹۸/۲

ثَابِتِ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: ... وَ أَمَّا الْأُخْرَى فَيَطُولُ أَمْدُهَا حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ مَنْ يَقُولُ بِهِ فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ وَ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْنَا وَ سَلِمَ لَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ عليهم السلام.^۱

امام سجاد عليه السلام فرمودند: ... غیبت دوم امام زمان عليه السلام، طولانی تر از اولی است به گونه ای که بیشتر کسانی که امر امامت را قبول دارند، از آن بر می گردند و کسی ثابت قدم نمی ماند بر آن مگر آنکه یقینش قوی باشد و معرفتش صحیح باشد و در دلش هم نسبت به حکم ما، ناراحت نشود و تسلیم ما اهل بیت علیهم السلام باشد.

۱۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَيْسَى بْنِ السَّرِيِّ أَبِي الْيَسَعِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَحْوَجُ مَا تَكُونُ إِلَيَّ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ إِذَا بَلَغَتْ نَفْسُكَ هَذِهِ وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى حَلِقِهِ وَ انْقَطَعَتْ عَنْكَ الدُّنْيَا نَقُولُ لَقَدْ كُنْتُ عَلَى أَمْرِ حَسَنِ.^۲

امام صادق عليه السلام فرمودند: بیشترین چیزی که هنگام مرگ به آن نیاز داری، معرفت امام است، آن هنگام که از دنیا جدا می شوی و می گویی عقیده خوبی داشتم.

۱۸- دَخَلَ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَسَأَلَهُ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ... حَقًّا أَقُولُ يَا سَلْمَانُ إِنَّهُ لَا يَعْرِفُنِي أَحَدٌ حَقَّ مَعْرِفَتِي إِلَّا كَانَ مَعِيَ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى...^۳

سلمان فارسی، خدمت امیرالمؤمنین عليه السلام رسید، و در مورد خود حضرت (و معرفت ایشان) پرسید. حضرت فرمودند: ای سلمان، هیچ کسی مرا آنگونه که شایسته است نمی شناسد مگر اینکه در بهشت، همراه من است.

۱۹- يُونُسُ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ حَسَّانِ الْجَمَّالِ عَنْ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ

۱. کمال الدین و تمام النعمة ۳۲۳/۱

۲. الکافی ۱۹/۲

۳. بحار الأنوار ۲۶/۲۹۲

سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَمَرَ النَّاسَ بِمَعْرِفَتِنَا وَ الرَّدِّ إِلَيْنَا وَ التَّسْلِيمِ لَنَا ثُمَّ قَالَ وَ إِنِ صَامُوا وَ صَلَّوْا وَ شَهِدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ جَعَلُوا فِي أَنْفُسِهِمْ أَنْ لَا يَزِدُّوا إِلَيْنَا كَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ.^۱

مردم مأمورند تا ما را بشناسند و به سوي ما بازگردند و تسليم ما باشند. سپس فرمود: و در غير اين صورت اگر به سوي ما باز نگردند و از ما بيروي نکنند، هر چند که روزه بدارند و نماز بخوانند و به يگانگي خداوند اقرار نمايند، در شمار مشرکين خواهند بود.

۲۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ وَ أَبِي خَالِدٍ وَ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عليه السلام أَنَالَ فِي النَّاسِ وَ أَنَالَ وَ عِنْدَنَا عُرَى الْأَمْرِ وَ أَبْوَابُ الْحِكْمَةِ وَ مَعَاقِلُ الْعِلْمِ وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ وَ أَوَاحِيهِ فَمَنْ عَرَفَنَا نَفَعْتُهُ مَعْرِفَتُهُ وَ قَبِلَ مِنْهُ عَمَلُهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا لَمْ تَنْفَعَهُ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ عَمَلُهُ.^۲

همانا رسول خدا عليه السلام مردم را از علوم زيادی برخوردار و بهره مند نمود، (و از هر جهت که پرسش می شد پاسخ می فرمود) و در نزد ما علوم خالص و صحيح است و درهای حکمت و گنجينه های علم و روشنائی امر و محکم گاه آن است که نمی گذارد علوم از بين رفته و متشتت گردد.

پس هر که ما را بشناسد معرفت و شناسایی او برايش سودمند است، و عملش پذيرفته می شود و هر که ما را نشناسد علمی که دارد نفعی برايش نخواهد داشت و عملش پذيرفته نخواهد شد

۲۱- قَالَ الشَّيْخُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ الْخَرَّازِيِّ قَالَ الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ جَعْفَرِ النُّعْمَانِيِّ الْكَاتِبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنُ

۱. الكافي ۲/ ۳۹۸

۲. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم ۱/ ۳۶۳

هَمَامٍ قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهْأَوْنَدِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْأَهْوَازِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبَانَ قَالَ سَمِعْتُ مَوْلَايَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ ... وَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ وَ وَارِثَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ قَاتِلَ الْمُشْرِكِينَ وَ إِمَامَ الْمُتَّقِينَ وَ مُبِيرَ الْمُنَافِقِينَ وَ مُجَاهِدَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ إِمَامِي وَ مَحَجَّتِي وَ مَنْ لَا أَنْتَقِ بِالْأَعْمَالِ وَ إِنْ زَكْتُ وَ لَا أَرَاهَا مُنْجِيَةً لِي وَ إِنْ صَلَحْتُ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ وَ الْإِيْتِمَامِ بِهِ وَ الْإِقْرَارِ بِفَضَائِلِهِ وَ الْقَبُولِ مِنْ حَمَلَتِهَا وَ التَّسْلِيمِ لِرِوَاثِهَا.^۱

یعنی خدایا! امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ کسی است که من باید اعتقادم درباره او این باشد که اعمال من اگر چه صالح باشد مرا نجات نمیدهد مگر بولایت او، و به امام دانستن او، و اقرار به فضائل او، و قبول کردن آن از حاملان فضائل، و تسلیم کردن برای راویان فضائل.

۲۲- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدَ الْإِيْمَانِ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ «مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ»

فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيْمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا، وَ مَنْ قَصَرَ عَنِ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٌّ وَ مُرْتَابٌ.^۲

هیچ کس ایمان را به حد کمال خویش نمی‌رساند تا آنکه مرا به عمق معرفتم بشناسد. سپس آنگاه که مرا به این معرفت شناخت، هر آینه خداوند قلب او را با ایمان آزموده، سینه‌اش را برای اسلام گشاده ساخته و عارفی روشن بین گردیده است. و هر کس که از شناخت آن کوتاهی نمود و به آن نرسید، شک کننده و تردیدگر است.

۲۳- مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ

۱. مهج الدعوات و منهج العبادات ۲۳۴

۲. بحار الانوار ۱/۲۶

يُونُسُ عَنْ بُرَيْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ فَقَالَ مَيْتٌ لَا يَعْرِفُ شَيْئًا وَنُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ إِمَامًا يُؤْتَمُّ بِهِ - كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا قَالَ الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ.^۱

و در باره قول خدای تبارک و تعالی «آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم و باو نوری دادیم که میان مردم راه رود» فرمود: مرده کسی است که بچیزی معرفت نداشته باشد و نوری که با آن میان مردم راه رود، امامی است که از او پیروی میکند، و اینکه فرماید «مانند کسی است که در ظلمات باشد و نتواند از آن بدر رود» کسی است که امام را نشناسد.

۲۴- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام دَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيُّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عليه السلام يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَلَا أُخْبِرُكَ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ حَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَرْعِ يَوْمئِذٍ أَمْنُونَ. وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُتِبَتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْرُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ قَالَ بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَقَالَ الْحَسَنَةُ مَعْرِفَةُ الْوَلَايَةِ وَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ السَّيِّئَةُ انْكَارُ الْوَلَايَةِ وَ بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةَ.^۲

امام باقر عليه السلام فرمود: ابو عبد الله جدلی بر امیر المؤمنین عليه السلام وارد شد حضرت فرمود ای ابو عبد الله نمی خواهی ترا خبر دهم از قول خدای عز و جل «هر که کار نیکی آورد بهتر از آن را پاداش گیرد و از هراس روز قیامت ایمن باشند» و هر که کار بدی آورد برو در دوزخ افتد، مگر ممکن است جز آنچه کرده اید جزا بینید» عرضکرد چرا ای امیر مؤمنان قربانت کردم؟

۱. الکافی ۱/۱۸۵

۲. الکافی ۱/۱۸۵

فرمود: کار نیک شناختن ولایت و دوستی ما اهل بیت است و کار بد، انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت است و باز هم آن آیه را تلاوت فرمود.

۲۵- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بُرَيْدِ الرَّزَّازِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَا بُنَيَّ اعْرِفْ مَنَازِلَ الشَّيْبَعَةِ عَلَى قَدْرِ رَوَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدَّرَايَةُ لِلرَّوَايَةِ وَ بِالذَّرَايَاتِ لِلرَّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابٍ لِعَلِيِّ عليه السلام فَوَجَدْتُ فِي الْكِتَابِ أَنَّ قِيَمَةَ كُلِّ امْرِئٍ وَ قَدْرَهُ مَعْرِفَتُهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُحَاسِبُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ مَا أَنَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي دَارِ الدُّنْيَا.^۱

امام صادق عليه السلام نقل از پدر خویش: ابو جعفر باقر عليه السلام گفت: پسر من! مقام و منزلت شیعیان را از اندازه نقل احادیث و شناختی که (در باره مفاهیم و معارف حدیثی) دارند بشناس! زیرا که شناخت و معرفت، در حقیقت، همان درک آگاهانه (علوم و مفاهیم) حدیث است. و با همین درک آگاهانه محتوای احادیث است که مؤمن به بالاترین پایه‌های ایمان (شناخت اعتقادی و عملی) می‌رسد. من در نامه‌ای از علی عليه السلام به این نوشته برخوردم: ارزش و ارج هر کس معرفت او است. خدای متعال مردمان را به میزان خردی که در دار دنیا به ایشان ارزانی داشته است حسابرسی می‌کند.

۲۶- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام اعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ لَهُمُ بَصْرَكَ تَقْدَمُ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرُ.^۲

امام خود را بشناس که چون او را شناختی این امر چه پیش افتد و یا دیر فرا رسد تو را زیانی نمی‌رساند.

۱. معانی الأخبار ص ۱

۲. الکافی ۱/۳۷۱

۲۷- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَقَالَ يَا فَضَيْلُ اعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا فِي عَسْكَرِهِ لَا بَلَّ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لِيُوَائِهِ قَالَ وَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ بِمَنْزِلَةِ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليه وآله.^۱

فضیل بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد معنی فرمایش خدای عز و جل سؤال کردم که می فرماید: (روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم) آن حضرت فرمود: ای فضیل امام خود را بشناس، که تو چون امام خود را بشناسی به تو زیانی نمی رسد خواه این امر پیش افتد یا تأخیر کند، و هر کس امامش را بشناسد سپس پیش از آنکه صاحب این امر قیام کند وفات یابد همانند کسی است که در سپاه آن حضرت نشسته باشد بلکه نه، (بهتر بگویم) به منزله کسی است که زیر پرچم او نشسته باشد» بعض اصحاب، (این قسمت را) چنین روایت کرده اند: «همچون کسی است که در رکاب رسول خدا صلوات الله علیه وآله به شهادت رسیده باشد».

۲۸- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ زَكْرِيَّا بْنُ شَيْبَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: اعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَمْ تَأَخَّرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ كَانَ كَمَنْ هُوَ فِي فُسْطَاطِ الْقَائِمِ عليه السلام.^۲

۱. الكافي ۳۷۱/۱

۲. الغيبة (للعماني) ۳۳۱

امام خود را بشناس که چون او را شناختی دیگر تو را زبانی نخواهد رسید که این امر پیش افتد یا تأخیر کند زیرا خدای تعالی می‌فرماید: «روزی که هر گروهی را با امامشان فرا می‌خوانیم»، هر کس امام خود را شناخت همانند کسی است که در خیمه قائم علیه السلام است.

مدعیان دروغین

۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ مَمَّنْ يَنْتَحِلُ هَذَا الْأَمْرَ لَيَكْذِبُ حَتَّىٰ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَحْتَاجُ إِلَيَّ كَذِبِهِ.^۱

برخی از این مردم که خود را شیعه ما می‌دانند چنان دروغ پرورند که شیطان هم نیازمند شاگردی آنان است.

۲- قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ عليه السلام: يَا ابْنَ النُّعْمَانِ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا يَزَالُ الشَّيْطَانُ يُدْخِلُ فِيْنَا مَنْ لَيْسَ مِنَّا وَ لَا مِنْ أَهْلِ دِينِنَا فَإِذَا رَفَعَهُ وَ نَظَرَ إِلَيْهِ النَّاسُ أَمَرَهُ الشَّيْطَانُ فَيَكْذِبُ عَلَيْنَا وَ كَلَّمَا ذَهَبَ وَاحِدٌ جَاءَ آخَرَ.^۲

پسر نعمان! ما خاندانی هستیم که پیوسته شیطان افرادی بیگانه از ما و دین ما در جرگه ما وارد می‌کند، و آنگاه که آنها را (به نام شیعه و اصحاب) معروف گرداند، و مردم آنان را شناختند دستور دهد که به ما دروغ بندند، و هر وقت یکی از آنها رفت دیگری را بجایش می‌گمارد.

۳- قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ عليه السلام: مَنْ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ كَلِمَةٌ بِحُسْنِ الثَّنَاءِ فَاتَّهَمُوهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْكُمْ.^۳

هر کس در جامعه به خوبی معروف باشد و همه از وی به نیکی سخن گویند او را از خود ندانید.

۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَىٰ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ زَوَاةَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَإِنَّ رِعَاةَهُ قَلِيلٌ.^۴

همانا روایت کنندگان قرآن بسیارند و رعایت کنندگانش کم.

۱. الکافی ۲۵۴/۸

۲. تحف العقول ۳۰۹

۳. مشکاة الأنوار ۳۲۵

۴. الکافی ۴۹/۱

۵- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: زُوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرُعَاتُهُ قَلِيلٌ.^۱

بدرستی که روایت کنندگان علم بسیارند و رعایت کنندگان آن کمند.

۶- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: وَجُوهُهُمْ وَجُوهُ الْأَدْمِيِّينَ وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فَهَمُّ أَمْرٍ مِنَ الصَّبْرِ وَ أَنْتَنَ مِنَ الْجِيْفَةِ وَ أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ وَ أَرُوغَ مِنَ الثَّعْلَبِ.^۲

در آخرالزمان بیایند مردمانی، که صورت ایشان چهره آدمیان است و دل‌هایشان دل‌های شیاطین پس چنین آدم‌هایی از صبر (دوایی است) تلخ‌ترند، از مردار گندیده‌تر، از سگ نجس‌تر و از روباه حيله‌گر تر هستند.

۷- حَمْدُ وَبِهِ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لَوْ قَامَ قَائِمُنَا بَدَأَ بِكَذَّابِي الشَّيْعَةِ فَقَتَلَهُمْ.^۳

آنگاه که قائم ما قیام می کند از دروغ گوین شیعه آغاز کرده و آنان را به قتل می رساند.

۸- إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَبَّاسِ، قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ الْقُمِّيُّ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِي الْمَعْرَاءِ، عَنْ عُنْبَسَةَ، قَالَ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَقَدْ أَمْسَيْنَا وَ مَا أَحَدٌ أَعَدَى لَنَا مِمَّنْ يَنْتَجِلُ مَوَدَّتَنَا.^۴

احدی با ما دشمن تر نیست از کسی که به دوستی ما منتسب می دارد.

۹- قَالَ الْإِمَامُ عليه السلام: قُؤَامُنَا وَ خُدَامُنَا شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ.^۵

و کلا و خادمین ما بدترین خلق خداوند هستند.

۱. روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (ط - القديمة) ۴/۱

۲. إلیزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف ۱۵۳/۲

۳. رجال الکشی ۲۹۹

۴. رجال الکشی ۳۰۷

۵. کلمة الامام المهدي ۵۹۹

۱۰- أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ لَا يَغُرَّنَكَ بُكَائُهُمْ فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْقَلْبِ.^۱
ای علی بن عبد العزیز، گریه آنها (کسانی که به ظاهر دیندارند) تو را فریب ندهد، زیرا تقوی در قلب است.

۱۱- قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَأَيْنَ أَطْلَبُهُمْ قَالَ عليه السلام عَلَى رُؤُوسِ الْجِبَالِ وَأَطْرَافِ الْمُدُنِ.^۲
عبدالله بن جنذب از امام صادق عليه السلام پرسید یاران واقعی شما را از کجا پیدا کنم؟
فرمودند: سر کوه ها و اطراف شهرها.

۱۲- حَمْدُوْهُ، قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ زَيْدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ مِمَّنْ يَنْتَحِلُ هَذَا الْأَمْرَ لَمَنْ هُوَ شَرٌّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا.^۳
در میان افرادی که خود را به تشیع نسبت میدهند کسانی هستند که از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند.

۱۳- عَنْ أَبِي زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَكُونُ فِي مِصْرٍ يَكُونُ فِيهِ مِائَةٌ أَلْفٍ وَيَكُونُ فِي الْمِصْرِ أَوْرَعُ مِنْهُ.^۴
شیعه ما نیست کسی که در شهر چند هزار نفری باشد و در آن شهر از او پارساتر هم زندگی کند.

۱۴- قَالَ أَحْبَبَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قَوْلَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ سَعْدِ

۱. صفات الشيعة ۲۷

۲. تحف العقول ۳۰۳

۳. رجال الكشي ۲۹۷

۴. السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي (و المستطرفات) ۶۳۹/۳

الأشعري عن الحسين بن نصر بن مزاحم العطار عن أبيه عن عمرو بن شمر عن جابر بن يزيد الجعفي عن أبي جعفر الباقر عليه السلام قال سمعت جابر بن عبد الله بن حرام الأنصاري يقول لو نشر سلمان وأبو ذر رحمهما الله لهؤلاء الذين ينتحلون مودتكم أهل البيت لقالوا هؤلاء الكذّابون - ولورأى هؤلاء أولئك لقالوا مجانين.^۱

حضرت باقر عليه السلام فرمودند از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که می گفت اگر سلمان و ابو ذر زنده شوند و این افرادی را که امروز ادعای تشیع و پیروی و دوستی شما را دارند به بینند خواهند گفت اینها دروغ میگویند و اگر این مدعیان تشیع امروزی سلمان و ابو ذر را به بینند میگویند آنها دیوانه هستند.

۱۵ - خالد بن حماد، قال حدثني الحسن بن طلحة، رفعه عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن يزيد الشامي، قال، قال أبو الحسن عليه السلام قال أبو عبد الله عليه السلام ما أنزل الله سبحانه آية في المنافقين إلا وهي فيمن ينتحل التشيع.^۲

خداوند متعال هیچ آیه را (در قرآن) در مورد منافقین نازل نفرموده مگر اینکه درباره کسانی است که خود را (بی جهت) به تشیع نسبت میدهند.

۱۶ - قال أمير المؤمنين عليه السلام: و ذلك إذا لم يبق من الإسلام إلا اسمه و من القرآن إلا رسمه و غاب صاحب الأمر بإيضاح الغدر له في ذلك لأشتمال الفتنه على القلوب حتى يكون أقرب الناس إليه أشدهم عداوة له - و عند ذلك يؤيده الله بجنود لم تروها - و يظهر دين نبيه على يديه على الدين كله و لو كره المشركون.^۳

و این زمانی است که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی باقی نماند، و صاحب الامر به جهت خیانتهای آشکار غایب گردید، و کار فتنه و فساد دلها بجایی می رسد که نزدیکترین

۱. الأملی (المفید) ۲۱۴

۲. رجال الکشی ۲۹۹

۳. الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی) ۲۵۶/۱

افراد به او دشمنترین افراد نسبت به آن جناب خواهند شد. و در يك چنین هنگامه‌ای است که خداوند او را با لشکری غیبی یاری نموده و دین پیامبرش را بر داستان او بر همه ادیان تسلط و برتری می‌دهد هر چند مشرکان و کافران ناراضی و مخالف باشند.

۱۷- وَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ وَ أَحْمَدُ ابْنَا الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ عَنْ عَمْرَانَ بْنِ مِيثَمٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ ضَمْرَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَا مَالِكُ بْنُ ضَمْرَةَ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الشَّيْعَةُ هَكَذَا وَ سَبَّكَ أَصَابِعَهُ وَ أَدْخَلَ بَعْضَهَا فِي بَعْضٍ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ قَالَ الْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذَلِكَ يَا مَالِكُ عِنْدَ ذَلِكَ يَقُومُ قَائِمًا عليه السلام فَيُقَدِّمُ سَبْعِينَ رَجُلًا يَكْذِبُونَ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله فَيَقْتُلُهُمْ ثُمَّ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ^۱

از مالک بن ضمیره روایت شده که گفت: امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: «ای مالک ابن ضمیره چگونه خواهی بود وقتی که شیعیان این چنین اختلاف کنند- و انگشتان خویش را در هم نموده بعضی را در میان بعضی دیگر فرو برد- پس عرض کردم: ای امیر المؤمنین در چنان حال اثری از خیر نخواهد بود، آن حضرت فرمود: تمامی خیر در آن هنگام است.

ای مالک بن ضمیره بدان هنگام قائم عليه السلام ما به پا خواهد خاست و هفتاد مرد را که بر خدا و رسول صلى الله عليه وآله دروغ می‌بندند پیش می‌کشد (فرا می‌خواند) و آنان را می‌کشد سپس خداوند ایشان را جملگی بر امری واحد گرد می‌آورد (متفق می‌سازد)».

۱۸- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دَاهِرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ يَحْيَى عَنْ قُتَيْبَةَ الْحَرَّانِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَامَ

رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ هَمَامٌ وَ كَانَ عَابِدًا نَاسِكًا مُجْتَهِدًا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ هُوَ يَخْطُبُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لَنَا صِفَةَ الْمُؤْمِنِ كَأَنَّا نَنْظُرُ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا هَمَامُ الْمُؤْمِنُ ... يَكْرَهُ الرِّفْعَةَ وَيَشْنَأُ السُّمْعَةَ.^۱

امام صادق عليه السلام فرمودند: مردیکه نامش همام و خدایپرست و عابد و ریاضتکش بود، در برابر امیرالمؤمنین عليه السلام که سخنرانی میفرمود برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! اوصاف مؤمن را برای ما آن طور بیان کن که گویا در برابر چشم ماست و به او مینگریم، فرمود: ای همام مؤمن... مؤمن خودنمایی را عار دارد و شهرت طلبی را بد می داند.

۱۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا حَمِيدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الصَّبَاحِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ أَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عليه السلام خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ دَخَلَ فِيهِ شِبْهُ عَبْدَةِ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ . فِي بَعْضِ النُّسخ «و دخل في سنة عبدة الشمس والقمر».^۲

هنگامی که قائم عليه السلام خروج کند کسی که خود را از اهل این امر می پنداشته از این امر خارج خواهد شد و (به عکس) افرادی چون خورشید پرستان و ماه پرستان داخل در آن می گردند. (یا اینکه کسی که خود را اهل این امر می دانسته از آن خارج و دیگری که وی همانند پرستندگان آفتاب و ماه به نظر می آمده در این امر داخل خواهد شد.

۲۰- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: يَا كَمِيلُ لَا تَعْتَرَّ بِأَقْوَامٍ يُصَلُّونَ فَيُطِيلُونَ وَ يَصُومُونَ وَ يَدَاوِمُونَ وَ يَتَصَدَّقُونَ فَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُوقِفُونَ يَا كَمِيلُ أَقْسِمُ بِاللَّهِ لَسَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ إِنَّ الشَّيْطَانَ إِذَا حَمَلَ قَوْمًا عَلَى الْفَوَاحِشِ مِثْلَ الزِّنَاءِ وَ شَرْبِ الْخَمْرِ وَ الرَّبَا

۱. الكافي ۲/۲۲۶

۲. الغيبة (للعماني) ۳۱۷

وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنَ الْخَنَىٰ وَالْمَائِمِ حَبَبٍ إِلَيْهِمُ الْعِبَادَةَ الشَّدِيدَةَ وَالْخُشُوعَ وَالرُّكُوعَ وَالْخُضُوعَ وَالسُّجُودَ ثُمَّ حَمَلَهُمْ عَلَىٰ وِلَايَةِ الْأَيْمَةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ.^۱

ای کمیل! طول نماز و روزه و صدقه‌ی مردم ترا فریب ندهد پس گمان می‌کنی آنان پرسیده می‌شوند سوای دوستی ما؟ ای کمیل! شنیدم که رسول خدا ﷺ میفرمود: که شیطان هر گاه مردم را وادار بزنا و شراب خوردن و ربا و مانند اینها از گناه و فحشاء مایل میکند ایشان را بعبادت و فروتنی و رکوع و سجود بعد وامی‌دارد آنان را بدوستی پیشوایانی که به آتش دعوت میکنند و روز قیامت یاری نمی‌شوند.

۱. بشارة المصطفى لشعبة المرتضى ۲۸

معنی مشاهده

المشاهدة: المعاينة. و شهده شهودا: أي حضره ، فهو شاهد . وقوم شهود، أي حضور ... و امرأة مشهد ، إذا حضر زوجها ، بلا هاء . و امرأة مغيبة، أي غاب عنها زوجها ، و هذا بالهاء ... و أشهدني إملاکه ، أي أحضرنی . و المشهد: محضر الناس.^۱

مشاهده یعنی معاینه، و شهده شهوداً یعنی در نزد او حاضر شد، و اسم فاعلش بدون هاء مؤنث (وقتی) « مشهد » شاهد است . و قوم شهود یعنی حاضر ... و زن با هاء مؤنث (یعنی شوهرش از او غایب است، ... و اشهدنی إملاکه، یعنی مرا در عقد ازدواجش حاضر کرد . و مشهد (یعنی محل حضور مردم).

۱ . الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية ۴/۲

احادیث دیدہ شدن حضرت

۱- حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شُجَاعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سِنَنَ [سُنَنًا] مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ سُنَّةٌ مِنْ عَيْسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَأَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ عَيْسَى فَيُقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عَيْسَى وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ يُوسُفَ فَالَسْتُزُ يَجْعَلُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا يَرُونَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَيَهْتَدِي بِهُدَاهُ وَ يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ^۱.

در صاحب الامر عليه السلام روشهای از پیغمبرانست، روشی از موسی بن عمران، روشی از عیسی، روشی از یوسف، روشی از محمد صلی الله علیه و آله اما روش موسی ترسان و منتظر است و اما روش عیسی در باره وی همان گویند که در باره عیسی گفتند و اما روش یوسف در پرده بودنست، خدا میان او و میان خلق پرده ای نهد که او را بینند و نشناسند و اما روش محمد صلی الله علیه و آله به رهنمائی او راهنمائی کند و به سیره او باشد.

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ عليه السلام شَبَهًا مِنْ يُوسُفَ قَالَ قُلْتُ لَهُ كَأَنَّكَ تَذَكُرُهُ حَيَاتَهُ أَوْ غَيْبَتَهُ قَالَ فَقَالَ لِي وَ مَا يُتَكْرَمِنْ ذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ - إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ كَانُوا أَسْبَاطًا أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ تَاجَرُوا بِيُوسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ خَاطَبُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ - فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ أَنَا يُوسُفَ وَ هَذَا أَخِي فَمَا تُتَكْرَمُ

هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَفْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ
بِیُوسُفَ إِنَّ یُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِلَيْهِ مُلْكٌ مِصْرَ وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةٌ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ
يَوْمًا فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُعَلِّمَهُ لَقَدَّرَ عَلَى ذَلِكَ لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ
مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ فَمَا تَنَكَّرَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ
بِیُوسُفَ أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَّأُ بَسْطَهُمْ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَهُ كَمَا أَذِنَ
لِیُوسُفَ قَالُوا- أ إِنَّكَ لَأَنْتَ یُوسُفَ قَالَ أَنَا یُوسُفُ.^۱

سدیر گوید از امام ششم عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم میفرمود که در قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ روشی است از یوسف، گفتم گویا
بیاد خبر او یا غیبت او باشید؟

به من فرمود این امت خوک صفت منکر نیستند که برادران یوسف سبط بودند و پیغمبر زاده با
یوسف تجارت کردند و خرید و فرش کردند با آنکه برادرانش بودند و او هم برادرشان بود او را
نشناختند تا خودش به آنها گفت من یوسف هستم و این برادر منست پس چرا این امت منکر
میشوند که خدای عز و جل در یک روزگاری بخواهد حجت خود را از آنها پنهان کند، یوسف
یک روزی پادشاه مصر بود میان او و پدرش هیجده روز مسافت بود اگر خدا میخواست جای
او را به او بفهماند بدان توانا بود به خدا چون مژده به آنها رسید یعقوب و فرزندانش نه روزه به
مصر رسیدند چرا این امت منکرند که خدای عز و جل با حجت خود همان کند که با یوسف
کرد امام غائب میان آنها گردش میکند و در بازارهای آنها راه میرود و پا روی فرش آنها
مینهد و آنها او را نشناسند تا آنکه خدای عز و جل به او اجازه دهد که خود را به آنها معرفی
کند چنان چه به یوسف اجازه داد آنگاه که به آنها گفت. (میدانید با یوسف و برادرش چه
کردید وقتی که نادان بودید، گفتند ها تو خود یوسف هستی؟ گفت من یوسف هستم و این
برادر من است).

۳- قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ بْنُ بَابُوَيْهِ رُوِيَ [عَنْ] مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمْرِيِّ قُدَّسَ سِرُّهُ أَنَّهُ قَالَ وَ اللَّهُ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ عليه السلام لِيَحْضُرَ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ يَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَرُونَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ.^۱

أبو جعفر بن بابويه گفت: از محمد بن عثمان شنیدم میگفت: به خدا قسم صاحب الامر عليه السلام هر سال در موسم حج حاضر می شود و مردم را می بیند و آنها را میشناسد، مردم هم او را می بینند ولی نمیشناسند!

۴- حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعَلَوِيِّ الْعَمْرِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَاءِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ الْخَضِرَ شَرِبَ مِنْ مَاءِ الْحَيَاةِ فَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ حَتَّى يُنْفَخَ فِي الصُّورِ وَإِنَّ لِيَأْتِينَا فَيَسَلُّمُ فَنَسْمَعُ صَوْتَهُ وَ لَا نَرَى شَخْصَهُ وَ إِنَّهُ لِيَحْضُرُ حَيْثُ مَا ذُكِرَ فَمَنْ ذَكَرَهُ مِنْكُمْ فَلْيَسَلِّمُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لِيَحْضُرَ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَقْضِي جَمِيعَ الْمَنَاسِكِ وَ يَقِفُ بِعَرَفَةَ فَيُؤَمِّنُ عَلَى دُعَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيُؤَنِّسُ اللَّهُ بِهِ وَ حَشَّةً قَائِمَنَا عليه السلام فِي غَيْبَتِهِ وَ يَصِلُ بِهِ وَحَدَّثَهُ.^۲

چون خضر آب زندگانی نوشید تا نفخ صور زنده است. او نزد ما می آید و به ما سلام میکند ما صدای او را میشنویم ولی خود او را نمی بینیم. هر جا از وی نام برند حاضر می شود هر کسی از شما نام او را میبرد به وی سلام کند. خضر هر سال در موسم حج حاضر می شود و تمام اعمال حج را انجام میدهد، و در عرفه میایستد و برای استجابت دعای مؤمنین آمین میگوید. بزودی خداوند وحشت قائم ما عليه السلام را در طول غیبتش، بوسیله مانوس گشتن با او برطرف میکند و تنهائی او را با رفاقت با وی مبدل میسازد.

۱. الغيبة (للطوسي) ۳۶۳

۲. کمال الدین و تمام النعمه ۳۹۰/۲

۵- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُكَيْنَ عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ مَنْ قَرَأَ الْمُسَبِّحَاتِ كُلَّهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ لَهُ يَمْتُ حَتَّى يَدْرِكَ الْقَائِمَ عليه السلام وَ إِنْ مَاتَ كَانَ فِي جِوَارِ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ عليه السلام.^۱

کسی که همه مستحبات را قبل از خوابیدن بخواند، نمی میرد تا حضرت قائم عليه السلام را درک کند و اگر بمیرد در جوار رسول الله صلی الله علیه و آله باشد.

۶- أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ قُدَامَةَ أَبُو السَّرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ نَاصِحٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَزْمِنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ الْمَدَائِنِيُّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنِ الطِّفْلِ يَضْحَكُ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ وَ يَبْكِي مِنْ غَيْرِ أَلَمٍ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ مَا مِنْ طِفْلِ إِلَّا وَ هُوَ يَرَى الْإِمَامَ وَ يُنَاجِيهِ فَبَكَوْهُ لِعَيْبَةِ الْإِمَامِ عَنْهُ وَ ضَحِكُهُ إِذَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا أُطْلِقَ لِسَانُهُ أُغْلِقَ ذَلِكَ الْبَابَ عَنْهُ وَ ضَرَبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالنُّسِيَانِ.^۲

مفضل بن عمر گفت: از حضرت جعفر بن محمد عليه السلام پرسیدم: این که طفل بدون تعجب خندیده و بدون درد و المی می گرید سببش چیست؟

حضرت فرمودند: ای مفضل هیچ طفلی نیست مگر آنکه امام خود را دیده و با او مناجات می نماید، پس گریه اش به خاطر غیبت امام از او است و خنده اش زمانی است که امام به او رو می کند.

و وقتی زبان طفل باز شد این باب بر رویش بسته شده و دیگر امام را ندیده و در دلش نسبت

۱. الکافی ۲/۶۲۰

۲. علل الشرائع ۲/۵۸۴

به آنچه قبلا برایش اتفاق افتاده نسیان و فراموشی پیدا می شود.

۷- حرز لمقتدی الساجدین الإمام زین العابدین علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَسْمَعَ السَّمْعِينَ يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ يَا خَالِقَ الْمَخْلُوقِينَ يَا رَازِقَ الْمَرْزُوقِينَ يَا نَاصِرَ الْمَنْصُورِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا دَلِيلَ الْمُتَحَيِّرِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ أَغْنِنِي يَا مَالِكَ يَوْمَ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ يَا صَرِيحَ الْمَكْرُوبِينَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ أَنْتَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ الْكَبِيرُ يَا رِذَاؤُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَعَلَى عَلِيِّ الْمُرْتَضَى وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَخَدِيجَةَ الْكُبْرَى وَالْحَسَنَ الْمُجْتَبَى وَالْحُسَيْنَ الشَّهِيدَ بَكْرَبْلَاءَ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْكَاطِمِ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ النَّقِيِّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّقِيِّ وَالْحَسَنَ بْنِ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ وَالْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ بْنَ الْحَسَنِ الْإِمَامَ الْمُنتَظَرَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُمْ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُمْ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُمْ وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُمْ وَالْعَنَ مَنْ ظَلَمَهُمْ وَعَجَلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْصُرْ شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِكَ أَعْدَاءَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَزْزُقْنِي رُؤْيَةَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَتْبَاعِهِ وَأَشْيَاعِهِ وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^۱

خداوند! آن طلعت رعنا و آن صورت زیبا را بمن بنما و با نگاهی که بوی میکنم دیدگانم را روشن گردان.

۹- اللَّهُمَّ أَرِنَا وَجْهَ وَلِيِّكَ الْيَمِينِ فِي حَيَاتِنَا وَبَعْدَ الْمُنُونِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَدِينُ لَكَ بِالرَّجْعَةِ بَيْنَ يَدَيْ صَاحِبِ هَذِهِ الْبُقْعَةِ.^۲

۱. دعای عهد

۲. المزار الكبير (لابن المشهدی) ۶۵۸

خداوند! در زمان حیات و بعد از مردن ما، رخسار مبارک ولی خود را بما بنما! خدایا من در پیشگاه صاحب این قبه برای تو ایمان بر جعت می آورم.

۱۰- اِخْتِيَاؤُ ابْنِ الْبَاقِي، عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ قَرَأَ بَعْدَ كُلِّ فَرِيضَةٍ هَذَا الدُّعَاءَ فَإِنَّهُ يَرَى الْإِمَامَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ السَّلَامِ فِي الْيَقِظَةِ أَوْ فِي الْمَنَامِ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ أَيُّنَمَا كَانَ وَ حَيْثُمَا كَانَ مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا عَنِّي وَ عَنِ الْوَالِدِيِّ وَ عَنِ وُلْدِي وَ إِخْوَانِي التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ عَدَدَ خَلْقِ اللَّهِ وَ زِنَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَ مَا أَحْصَاهُ كِتَابُهُ وَ أَحَاطَ عِلْمُهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ هَذَا الْيَوْمِ وَ مَا عَشْتُ فِيهِ مِنْ أَيَّامِ حَيَاتِي عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي لَا أَحُولُ عَنْهَا وَ لَا أَزُولُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ نُصَارِهِ الدَّائِبِينَ عَنْهُ وَ الْمُتَمَثِّلِينَ لِأُؤَامِرِهِ وَ نَوَاهِيهِ فِي أَيَّامِهِ وَ الْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ اللَّهُمَّ فَإِنْ حَالَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَرًّا كَفَنِي شَاهِرًا سَيِّفِي مُجَرِّدًا فَنَاتِي مُلَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَ الْبَادِي اللَّهُمَّ ارْنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَ الْعُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَ الْكُحْلَ بَصْرِي بِنُظْرَةٍ مِنِّي إِلَيْهِ وَ عَجَلَ فَرَجَهُ وَ سَهَّلَ مَخْرَجَهُ اللَّهُمَّ اشْدُدْ أَرْزَهُ وَ قَوِّ ظَهْرَهُ وَ طَوِّلْ عُمُرَهُ اللَّهُمَّ اعْمُرْ بِهِ بِلَادَكَ وَ أَحْيِ بِهِ عِبَادَكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَ لِيكَ وَ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَتَّى لَا يَظْفَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرَّقَهُ - وَ يُحَقِّقُ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يُحَقِّقُهُ اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْعَمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِظُهُورِهِ - إِنَّهُمْ يَرُونَهُ بَعِيدًا وَ نَرَاهُ قَرِيبًا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.^۱

کتاب الاختیار سیدعلی بن حسین بن باقی از امام صادق عليه السلام آورده که فرمودند: هرکس بعد از هر نماز واجب این دعا را بخواند م ح م د بن الحسن عليه السلام را در خواب یا بیداری خواهد دید.

۱۱- قَالَ بِرَوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ يَقُولُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجَّلْ فَرَجَهُمْ
فَمَنْ قَالَ ذَلِكَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُدْرِكَ صَاحِبَ الْأَمْرِ عليه السلام.^۱

هرکس بگوید: اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم نمی میرد تا درک کند امام
زمان عليه السلام را.

۱۲- وَ عَنْهُ قَالَ مَنْ قَالَ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ بَعْدَ صَلَاةِ الظُّهْرِ - اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ
آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجَّلْ فَرَجَهُمْ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُدْرِكَ الْقَائِمَ عليه السلام.^۲

هرکس بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر بگوید: اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل
فرجهم نمی میرد تا اینکه قائم عليه السلام را درک کند.

۱۳- عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُدْرِكَ
الْقَائِمَ عليه السلام فَيَكُونُ مِنْ أَصْحَابِهِ.^۳

هر که سوره بنی اسرائیل را هر شب جمعه تلاوت کند جان نسیپارد تا آنگاه که قائم آل
محمد عليه السلام را دریابد و از یاران او باشد.

۱۴- رُوِيَ أَنَّ مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ عَقِيبَ كُلِّ فَرِيضَةٍ وَ وَاظَبَ عَلَى ذَلِكَ عَاشَ حَتَّى يَمَلَّ
الْحَيَاةَ وَيَتَشَرَّفَ بِلِقَاءِ صَاحِبِ الْأَمْرِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ وَ هُوَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ
مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ رَسُولَكَ الصَّادِقَ الْمُصَدِّقَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ إِنَّكَ قُلْتَ مَا تَرَدَّدْتُ
فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي فِي قَبْضِ رُوحِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ
اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجَّلْ لِأَوْلِيَائِكَ الْفَرَجَ وَ النَّصْرَ وَ الْعَافِيَةَ وَ لَا

۱ . جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع ۴۲۲

۲ . مصباح المتعبد و سلاح المتعبد ۳۶۸/۱

۳ . تفسير العياشي ۲/۲۷۶

تَسُوؤُنِي فِي نَفْسِي وَلَا فِي فُلَانٍ قَالَ وَتَذَكَّرُ مَنْ شِئْتَ.^۱

روایت است هر که این دعا را همیشه پس از هر نماز واجب بخواند عمر او چندان طولانی شود، که زندگی بر او ملال آور گردد، و به ملاقات حضرت مهدی عج مشرف شود: (خداوندا بر محمد و آلش درود فرست، خداوندا رسول راستگوی تو خبر داده: که تو فرموده‌ای: من در انجام هیچ چیزی به اندازه قبض روح مؤمن مردد نشوم که او از مرگ کراهت دارد و من از آزردن او.

خداوندا بر محمد و آلش درود بفرست و در فرج و یاری و عافیت اولیاء خود تعجیل فرما، و مرا و فلان کس (نام هر که خواهی بگو) را بد حال مکن.

۱۵- در حدیث آمده که وقتی آن حضرت ظهور می کند بسیاری از مردم می گویند ما این مرد را همیشه می دیدیم و صحبت می داشتیم.^۲

۱۶- قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي قُرَّةَ: نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزْوَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هَذَا الدُّعَاءَ، وَذَكَرَ فِيهِ أَنَّهُ الدُّعَاءُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَجَّلْ فَرَجَهُ وَ فَرَجَنَا بِهِ، وَ يُسْتَحَبُّ أَنْ يُدْعَى بِهِ فِي الْأَعْيَادِ الْأَرْبَعَةِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، ... عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَأَنْتَ لَا تُرَى، وَ لَا أَسْمَعُ لَكَ حَسِيسًا وَ لَا نَجْوَى ... هَلْ إِلَيْكَ يَا ابْنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتَلْقَى ... وَ أَرِهِ سَيِّدَهُ يَا شَدِيدَ الْقُوَى.^۳

و مستحب است که دعای ندبه در چهار عید خوانده شود .

الحمد لله رب العالمين ... سخت است بر من که مردم را ببینم ولی تو دیده نشوی و صوت و حرکت و نجوایی را برای تو نشنوم... آیا ای فرزند احمد ! به سویی تو راهی هست تا دیده شوی؟ ... ای شدیدالقوی به بنده ات سرورش را نشان بده! ...

۱. مکارم الأخلاق ۲۸۴

۲. یانی الناس (دهسرخ) ۵۲۴ از کتاب چراغ ایمان (شیخ علی بحرینی سیرجانی) ۹۷

۳. المزار الكبير (لابن المشهدی) ۵۷۳

دلایل دیده نشدن

۱- احادیث صریح دیده نشدن حضرت در غیبت کبری

۱- وَ أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبُ قَالَ كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تُؤَفِّي فِيهَا الشَّيْخُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ قُدِّسَ سِرُّهُ فَحَضَرْتُهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعًا نَسَخْتُهُ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَ لَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْعَيْبَةُ النَّامَةُ فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ اِمْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا وَ سَيِّئَاتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ إِلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.^۱

بسم الله الرحمن الرحيم . ای علی بن محمد سمری خداوند پاداش برادران دینی تو را در مصیبت مرگ تو بزرگ دارد، تو از اکنون تا شش روز دیگر خواهی مرد، پس امر خود را جمع و جور کن، و به هیچ کس وصیت مکن تا بعد از وفاتت به جای تو بنشینند؛ زیرا غیبت کامل فرا رسیده است، دیگر تا آن روزی که خدای تبارک و تعالی بخواهد، ظهوری نخواهد بود و آن پس از مدت درازی خواهد بود که دل ها را سختی و قساوت فرا گیرد و زمین از ستم پر گردد . به زودی از شیعیان من ادعای مشاهده خواهند کرد ، پس هر کس که پیش از خروج سفیانی

۱ . الغيبة . الطوسی ۳۹۵ - الاحتجاج . الطبرسی ۲/۲۹۶ .

و صیحه ، ادعای مشاهده را نماید ، دروغگو و تهمت زننده است . ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم .

۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: لَلْقَائِمِ عليه السلام مَنَّا غَيْبَةٌ أَمْدُهَا طَوِيلٌ كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ يَجُولُونَ جَوْلَانَ النَّعَمِ فِي غَيْبَتِهِ يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ إِلَّا فَمَنْ ثَبَّتَ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ وَ لَمْ يَقْسُ قَلْبَهُ لَطُولِ أَمْدِ غَيْبَةِ إِمَامِهِ فَهُوَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ قَالَ عليه السلام إِنَّ الْقَائِمِ عليه السلام مَنَّا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ فَلِذَلِكَ تَحَفَى وَوَلَدَتْهُ وَ يَغِيبُ شَخْصُهُ^۱.

برای قائم عليه السلام غیبتی است که مدتش طولانی است گویا من شیعه را می بینم که در غیبتش چون چهارپایان جولان میزنند و چراگاه میجویند و بدست نمی آورند هلا هر کدامشان بر دین خود ثابت بماند و برای طول غیبت امام دلش دچار قساوت نشود او در روز قیامت در درجه من با من است سپس فرمود: براستی قائم عليه السلام چون قیام کند برای کسی در گردن او بیعتی نباشد و از این جهت است که ولادتش پنهان و شخص او غائب است.

۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سِنَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ خَارِجَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ فِرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: زَادَ الْفِرَاتُ عَلَى عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَرَكَبَ هُوَ وَ ابْنَاهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليه السلام فَمَرَّ بِثَقِيفٍ فَقَالُوا قَدْ جَاءَ عَلِيٌّ يَرُدُّ الْمَاءَ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام أَمَا وَ اللَّهُ لَأُقْتَلَنَّ أَنَا وَ ابْنَايَ هَذَانِ وَ لَيُبْعَثَنَّ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ

يُطَالِبُ بِدِمَائِنَا وَ لَيَغَيِّبَنَّ عَنْهُمْ تَمْيِيزاً لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام مِنْ حَاجَةٍ.^۱

در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام آب فرات بالا آمد، پس آن حضرت و دو فرزندش حسن و حسین علیه السلام سوار شدند، چون گذارشان بر طایفه ثقیف افتاد آنان گفتند علی علیه السلام آمده است آب را به جای خود بازگرداند (فرو نشاند)، پس حضرت علی علیه السلام فرمود: بدانید به خدا قسم من و این دو فرزندم یقیناً کشته خواهیم شد و بدون تردید خداوند مردی را که از فرزندان من است در آخر الزمان بر می انگیزد که خونخواهی ما خواهد کرد، و او حتماً از مردم پنهان خواهد شد برای مشخص شدن گمراهان در زمان غیبت، تا جایی که نادان بگوید: خدا را در آل محمد علیه السلام نیازی نیست.

۴- أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمهُورٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمهُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام خَبَّرَ تَدْرِيهَ خَيْرٌ مِنْ عَشْرِ تَرْوِيهِ إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ لِكُلِّ صَوَابٍ نُوراً ثُمَّ قَالَ إِنَّا وَ اللَّهُ لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فَحَقِيقَةً حَتَّى يُلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفَ اللَّحْنَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ إِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ فِتْنَةً مُظْلِمَةً عَمِيَاءَ مُنْكَسِفَةً لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا النُّومَةُ قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا النُّومَةُ قَالَ الَّذِي يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ وَ أَعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعِمِّي خَلْقَهُ عَنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ لَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ- كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ثُمَّ تَلَا يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.^۲

۱. الغيبة للنعماني ۱۴۰

۲. الغيبة للنعماني ۱۴۱

مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «یک خبر که آن را درک می‌کنی بهتر است از ده خبر که صرفاً آن را روایت می‌کنی، همانا هر حقی دارای حقیقتی است و هر کار درستی را نوری است، سپس فرمود: و به خدا سوگند، کسی از شیعیان خود را فقیه نمی‌شماریم تا اینکه به رمز سخنی به او گفته شود و او آن رمز را دریابد، همانا امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: «به راستی که فتنه‌هایی ظلمانی و کدر و تاریک پشت سر دارید که جز نومه (کسی که عنوانی در مردم ندارد و به کلی قدرش مجهول و ناشناخته است) کسی از آن نجات نمی‌یابد، به آن حضرت عرض شد: ای امیر مؤمنان نومه چیست؟»

فرمود: آن کسی است که مردم را می‌شناسد ولی مردم او را نمی‌شناسند، و بدانید که زمین از حجت خدای عز و جل خالی نمی‌ماند ولی خدای عزیز بزودی دیده خلقش را از او نابینا می‌سازد به خاطر ظلم و جورشان و زیاده‌روی آنان نسبت به خودشان، و اگر زمین یک ساعت از حجت خدا خالی بماند اهل خود را فرو می‌برد، لکن آن حجت مردم را می‌شناسد و آنان او را نمی‌شناسند، چنان که یوسف مردم را (برادرانش را) می‌شناخت و آنها او را نمی‌شناختند. سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: ای دروغ بر بندگان، پیامبری بر ایشان نیامد مگر اینکه او را به مسخره می‌گرفتند.

۵- حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبُغْدَادِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ سَدِيرِ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصًا قَالَ: لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ فَقَالَ علیه السلام وَيُحَكِّمُ مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ وَاللَّهِ الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرٌ لِشِيعَتِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ عَرَبَتْ أَلَّا تَعْلَمُونَ أَنَّنِي إِمَامُكُمْ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ وَأَحَدُ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِنَصِّ مِنْ رَسُولِ

اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِيٌّ قَالُوا بَلَى قَالَ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخَضِرَ لَمَّا حَرَقَ السَّفِينَةَ وَ أَقَامَ الْجِدَارَ وَ قَتَلَ الْعُلَامَ كَانَ ذَلِكَ سَخَطًا لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ إِذْ حَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ حِكْمَةً وَ صَوَابًا أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِبَطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي رُوحَ اللَّهِ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحْفِي وَ لَادَتَهُ وَ يُعَيِّبُ شَخْصَهُ لئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا حَرَجَ ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍّ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۱

ابو سعید عقیصا گوید چون حسن بن علی علیه السلام با معاویه بن ابی سفیان صلح کرد مردم نزد او رفتند و بعضی از آنها او را سرزنش کردند که با معاویه بیعت کرده است فرمود وای بر شما نمیدانید من چه کردم بخدا این کاری که کردم برای شیعیان من از آنچه آفتاب بر آن بتابد و غروب کند بهتر است شما نمی دانید که من امام مفترض الطاعه شما هستم و یکی از دو تن از جوانان اهل بهشتم به نص رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من؟

عرضکردند چرا؟

فرمود: آیا نمیدانید که چون خضر کشتی را سوراخ کرد و دیوار را بر پا داشت و بچه را کشت وسیله سخط موسی بن عمران گردید چون حکمت آنها را نمیدانست و آن کارها نزد خدای تعالی ذکره حکمت و صواب بود آیا نمیدانید که هیچ کدام ما ائمه نیست مگر آنکه بیعت سرکش زمانش بگردن او میماند مگر آن قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سرش نماز میخواند زیرا که خدای عز و جل ولادتش را مخفی سازد و شخص او را پنهان کند تا آنکه بیعت احدی بگردن او نباشد وقتی ظهور کند و او نهمین فرزند برادرم حسین علیه السلام زاده سیده زانست خدا در زمان غیبت او عمرش را طولانی کند و او را بقدرت خود ظاهر کند در صورت

جوانی که کمتر از چهل سال دارد و از اینجا دانسته شود که خدا بر هر چیزی قادر است.

۶- قَالَ الْإِمَامُ الْحُسَيْنُ عليه السلام: لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ عليه السلام غَيْبَتَانِ ، إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ : مَاتَ ، وَبَعْضُهُمْ : قُتِلَ ، وَبَعْضُهُمْ : ذَهَبَ . وَلَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيِّ وَلَا غَيْرِهِ ، إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ.^۱

صاحب الامر عليه السلام دو غیبت دارد یکی از آنها بطول میانجامد تا جایی که بعضی میگویند: او مرده است و برخی می گویند: کشته شده. و عده ای میگویند: رفته است، هیچ کس از جایگاه او اطلاعی نخواهد داشت از دوستان و از غیر ایشان، جز خدمتگزاری که کارهای آن حضرت را انجام می دهد.

۷- حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عُمَرَ بْنِ يَزِيدِ الصِّقْلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ فَقَالَ هَذِهِ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ يَقُولُ إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ حَلَالَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ حَرَامِهِ ثُمَّ قَالَ عليه السلام وَ اللَّهُ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ لَا بُدَّ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا.^۲

ابی بصیر از امام پنجم عليه السلام در تفسیر قول خدای عز و جل (در سوره ملک آیه) بگو اگر آب شما بزمین فرو کشد کیست که آب گوارا برای شما آورد فرمود این آیه در باره امام غائب نازل شده است میفرماید اگر امام شما غائب شود از شما و ندانید که او در کجا است کیست که امام ظاهری برای شما بیاورد تا اخبار آسمان و زمین و حلال و حرام او را برای شما بیان کند سپس فرمود بخدا تأویل این آیه نیامده است و بناچار باید بیاید.

۱. عقد الدرر ۱۵۸ - موسوعة كلمات الامام الحسين ۲۸۶

۲. کمال الدین و تمام النعمه ۳۲۵/۱

۸- وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدِ الْحَنَاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ الثَّقَفِيِّ الطَّحَّانِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام وَ أَنَا أَرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ لِي مُبْتَدئًا يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمِ إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام شَبَهَا مِنْ خَمْسَةِ مِنَ الرُّسُلِ يُونُسُ بْنُ مَتَّى وَ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ عليه السلام فَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى فَرَجُوعُهُ مِنْ غَيْبَتِهِ وَ هُوَ شَابٌّ بَعْدَ كِبَرِ السِّنِّ وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ فَالْغَيْبَةُ مِنْ حَاصَتِهِ وَ عَامَّتِهِ وَ اخْتِفَاؤُهُ مِنْ إِخْوَتِهِ وَ إِشْكَالُ أَمْرِهِ عَلَى أَبِيهِ يَعْقُوبَ مَعَ قُرْبِ الْمَسَافَةِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَبِيهِ وَ أَهْلِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ مُوسَى فَدَوَامُ خَوْفِهِ وَ طُولُ غَيْبَتِهِ وَ خَفَاءُ وِلَادَتِهِ وَ تَعَبُ شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِمَّا لَقُوا مِنَ الْأَذَى وَ الرَّهْوَانِ إِلَى أَنْ أَدِنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ظُهُورِهِ وَ نَصْرِهِ وَ أَيَّدَهُ عَلَى عَدُوِّهِ وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ عِيسَى فَاخْتِلَافٌ مَنِ اخْتَلَفَ فِيهِ حَتَّى قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَا وُلِدَ وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مَاتَ وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ قُتِلَ وَ صَلَبَ وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ جَدِّهِ الْمُصْطَفَى عليه السلام فَخُرُوجُهُ بِالسَّيْفِ وَ قَتْلُهُ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَ أَعْدَاءَ رَسُولِهِ عليه السلام وَ الْجَبَّارِينَ وَ الطَّوَاعِيَتِ وَ أَنَّهُ يُنْصَرُّ بِالسَّيْفِ وَ الرَّعْبِ وَ أَنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ رَايَةٌ- وَ إِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ وَ خُرُوجِ الْيَمَانِيِّ مِنَ الْيَمَنِ وَ صِيْحَةٌ مِنَ السَّمَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ.^۱

محمد بن مسلم ثقفی طحان گوید حضور ابی جعفر امام پنجم عليه السلام رسیدم و قصد داشتم در باره قائم آل محمد عليه السلام از او پرسش کنم بدون سؤال به من فرمود ای محمد بن مسلم به راستی در قائم از خاندان محمد عليه السلام روش از پنج پیغمبر است یونس بن متی، یوسف بن

یعقوب و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله روش از یونس بن متی اینست که بعد از غیبت خود بر میگردد در حالی که جوانست و سن بسیاری دارد و اما روش از یوسف بن یعقوب اینست که از خاص و عام غائب است و از برادرانش پنهانست و امر او بر پدرش یعقوب پوشیده است با آنکه مسافت میان او و پدرش و خاندانش و شیعیانش کم است و امام روش موسی خوف مداوم، طول غیبت و خفاء ولادت و رنج و تعب شیعیان بعد از وی بر اثر آزار و خواری که از دشمنان بینند تا آنگاه که خدای عز و جل اجازه ظهور او را دهد و او را یاری کند و بر دشمنش تأیید نماید و اما روش عیسی اختلافی است که در باره او رخ دهد تا آنکه طائفه‌ای گویند اصلاً متولد نشده و دسته‌ای گویند مرده است و دیگران گویند کشته شده یا بدار رفته و اما روش جدش مصطفی صلی الله علیه و آله اینست که شمشیر بکشد و دشمنان خدای تعالی و اعداء رسولش صلی الله علیه و آله را و جباران و سرکشان را بکشد و با شمشیر و ترس در دل دشمنان یاری شود و هیچ پرچمی از او عقب ننشیند و از نشانه‌های خروج او خروج سفیانی است از شام و خروج یمانی است از یمین و یک صیحه آسمانی در ماه رمضان و جارچی که از آسمان بنام او و نام پدرش جار کشد.

۹- وَ رَوَوْا عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي صَاحِبِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعُ سُنَنِ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَى جَمِيعِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ فَأَمَّا مُوسَى فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ وَ أَمَّا عِيسَى فَيُقَالُ مَاتَ وَ لَمْ يَمُتْ وَ أَمَّا يُوسُفُ فَالْغَيْبَةُ عَنْ أَهْلِهِ بِحَيْثُ لَا يَعْرِفُهُمْ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ وَ أَمَّا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّيْفِ.^۱

در صاحب این امر چهار روش است از چهار پیغمبر روشی از موسی و روشی از عیسی و روشی از یوسف و روشی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله اما از موسی اینکه ترسان و نگرانست و اما از عیسی اینکه گویند مُرد و گویند نَمُرد و اما از یوسف غیبت او از میان خاندانش تا آنجا که آنان

را نشناسد و و آنان هم او را نشناسند و اما از حضرت محمد ﷺ شمشیر برانش.

۱۰- قَالَ الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهٍ الْقُمِّيِّ الْفَقِيهَ مُصَنِّفَ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَيْمَةِ وَجَدَ الْمَهْدِيَّ ﷺ كَانَ كَمَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَدَ مُحَمَّدًا ﷺ نُبُوتُهُ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْمَهْدِيُّ ﷺ مِنْ وُلْدِكَ قَالَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَّتُهُ.^۱

کسی که به همه امامان اقرار آورد و مهدی ﷺ را انکار کند چون کسی است که به همه پیغمبران اقرار آورد و نبوت محمد ﷺ را انکار کند.

به آن حضرت عرض شد مهدی از فرزندان شما کیست؟

فرمودند: پنجمین پسر از هفتمین امام شخص وی از شما پنهان می شود و برای شما روا نباشد نام او را ببرید.

۱۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ يَفْقَدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَ لَا يَرُونَهُ.^۲

مردم امام خود را گم کنند و او در موسم حج حاضر باشد و آنها را ببیند و او را نبینند.

۱۲- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ:

۱. کمال الدین و تمام النعمه ۳۳۳/۲

۲. الکافی ۳۳۷/۱

لَلْقَائِمِ عليه السلام غَيْبَتَانِ يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوْاسِمَ يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرُونَهُ.^۱

قائم عليه السلام را دو گونه غیبت است که در یکی از آن دو در موسم‌های حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند ولی مردم او را در موسم نمی‌بینند.

۱۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدَ بْنَ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً فَقَالَ عليه السلام النُّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنَةُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ فَقُلْتُ لَهُ وَ يَكُونُ فِي الْأَيَّامِ مَنْ يَغِيبُ قَالَ نَعَمْ يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَ هُوَ التَّانِي عَشَرَ مِنْهَا يُسَهِّلُ اللَّهُ لَهُ كُلَّ عَسِيرٍ وَ يُدَلِّلُ لَهُ كُلَّ صَعْبٍ وَ يُظَهِّرُ لَهُ كُنُوزَ الْأَرْضِ وَ يَقْرُبُ لَهُ كُلَّ بَعِيدٍ وَ يُبَيِّرُ بِهِ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ يُهْلِكُ عَلَى يَدِهِ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَ لَادَتُهُ وَ لَا يَحِلُّ لَهُمْ تَسْمِيئُهُ حَتَّى يُظَهِّرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.^۲

محمد بن زیاد ازدی گوید از آقای خود موسی بن جعفر عليه السلام از تفسیر قول خدای عز و جل «و فرود آورد بر شما نعمتهای خود را آشکار و نهان» پرسیدم فرمود نعمت آشکار امام آشکار است و نعمت نهان امام غائب است.

عرضکردم در میان امامان کسی است که غائب شود؟

فرمود: آری شخص وی از دیده نهان گردد ولی یاد وی از دل مؤمنان پنهان نباشد و او دوازدهمین ما باشد، خدا هر کار سختی را برای او هموار کند و هر رمنده‌ای را در برابر او رام کند و گنجهای زمین را برای او آشکار سازد و هر دوری را بوی نزدیک کند و هر جبار و سرکشی

۱. الکافی ۱/۳۳۹

۲. کمال الدین و تمام النعمه ۲/۳۶۸

را بوی فنا کند و هر شیطان متمرده بدست وی نابود گردد آنست فرزند بهترین کنیزان آنکه تولدش بر مردم نهان باشد بردن نامش برای ایشان روا نباشد تا خدا آشکارش کند و زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از جور و ستم شده باشد.

۱۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَاءِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: كَانَتْ بِالشَّيْعَةِ عِنْدَ فَقْدِهِمُ الثَّلَاثَ مِنْ وُلْدِي يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى وَ لَا يَجِدُونَهُ قُلْتُ لَهُ وَ لِمَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لِأَنَّ إِمَامَهُمْ يَغِيبُ عَنْهُمْ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ لئَلَّا يَكُونَ فِي عُنُقِهِمْ لِأَحَدٍ بَيْعَةٌ إِذَا قَامَ بِالسَّيْفِ.^۱

علی بن فضال از علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود گویا شیعه را می بینم که در وقتی سومین فرزند مرا از دست بدهند مانند چهارپایان چراگاه میجویند و نمی یابند. به ایشان عرض کردم یا ابن رسول الله برای چه؟ فرمود برای آنکه امامشان از آنها پنهان است.

عرض کردم برای چه؟

فرمود برای آنکه چون با شمشیر قیام کند بیعت کسی در گردنش نباشد.

۱۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَاءَ عليه السلام يَقُولُ وَ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام فَقَالَ لَا يُرَى جِسْمُهُ وَ لَا يُسَمَّى اسْمُهُ.^۲

از ریان بن الصلت نقل شده که گوید ابو الحسن الرضا علیه السلام را از قائم علیه السلام پرسیدند؟ فرمودند: جسمش دیده دیده نشود و نامش را نبرند.

۱. عیون أخبار الرضا ۱/ ۲۷۳

۲. الکافی ۱/ ۳۳۳

۱۶ - وَ عَنْهُ أَيْضاً قَالَ قُلْتُ لِمَحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ الْقَائِمَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ عليه السلام الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا فَقَالَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ مَا مِنَّا إِلَّا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ هَادٍ إِلَى دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الَّذِي يُطَهِّرُ اللَّهُ الْأَرْضَ بِهِ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ وَ يَمْلأُهَا عَدْلاً وَ قِسْطاً هُوَ الَّذِي يَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَ لَادَتُهُ وَ يَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ وَ يَحْرُمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيئَتَهُ وَ هُوَ سَمِيَّ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام وَ كُنِيَّتُهُ وَ هُوَ الَّذِي تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَ يَذَلُّ لَهُ كُلُّ صَعْبٍ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عَدَدُ أَهْلِ بَدْرِ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَقَاصِي الْأَرْضِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ أَطَهَرَ أَمْرَهُ وَ إِذَا كَمَلَ لَهُ الْعَقْدُ وَ هُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ خَرَجَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي وَ كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ رَضِيَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يُلْقِي فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ فَإِذَا دَخَلَ الْمَدِينَةَ أَخْرَجَ اللَّاتَ وَ الْعَزَى فَأَحْرَقَهُمَا. ۱

حضرت عبد العظيم حسنی گوید: خدمت حضرت جواد عليه السلام رسیدم و عرض کردم: من امیدوارم آن قائم که زمین را پر از عدل و داد میکند پس از آنکه از جور و ستم پر شده باشد شما باشید، فرمود: ای ابو القاسم ما اهل بیت همه قیام به حق داریم و مردم را بطرف دین خدا دعوت میکنیم، و لیکن آن قائم که خداوند بوسیله او زمین را از لوث وجود ستمگران پاک میسازد و عدل و داد را در میان مردم میگستراند همان است که ولادتش از نظر مردم مخفی میماند و شخصش از دیدگان پنهان میگردد و بردن نامش بر زبانها حرام می شود.

قائم عليه السلام با حضرت رسول صلی الله علیه و آله همنام و کنیه است، و او همان است که زمین برای او در همه پیچیده می شود و هر مشکلی برایش آسان میگردد، یاوران او که عددشان به اندازه اهل بدرند

از دورترین نقاط روی زمین پیرامون او اجتماع خواهند کرد و این آیه شریفه هم بهمین جریان ناظر است این ما تکونوا یأت بکم الله جمیعا إن الله علی کل شیء قذیر.

هر گاه این جماعت که از اهل اخلاص هستند برای وی فراهم آمد، و ده هزار جنگجو در زیر پرچمی گرد آمدند خداوند امر او را آشکار میکند و اذن خروجش میدهد، او پس از خروج همواره دشمنان خدا را میکشد تا پروردگار را از خود خشنود سازد.

عبد العظیم حسنی گوید: عرض کردم: ای سید من وی از کجا میداند که خداوند از وی رضایت دارد؟

فرمود: در دل او عاطفه و رحم را القاء میکند، پس از اینکه قائم علیه السلام وارد مدینه شود لات و عزی را آتش میزند.

۱۷- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام الْحَسَنِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَوْ الْمَهْدِيِّ أَوْ غَيْرِهِ فَابْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي عَيْبَتِهِ وَيَطَاعَ فِي طُهْرِهِ وَ هُوَ الثَّالِثُ مِنْ وُلْدِي وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله بِالنَّبُوءَةِ وَ حَصَّنَا بِالْإِمَامَةِ إِنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَيُصْلِحَ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْلَحَ أَمْرَ كَلِيمِهِ مُوسَى إِذْ ذَهَبَ لِيَقْتَسِمَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَرَجَعَ وَ هُوَ رَسُولُ نَبِيِّ ثُمَّ قَالَ علیه السلام أَفْضَلُ أَعْمَالٍ شِيعَتِنَا أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ^۱.

عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن حسن بن زید بن حسن گوید خدمت امام نهم محمد بن علی بن موسی علیه السلام رسیدم و میخواستم از او بپرسم که قائم خاندان ما که مهدی است او است یا دیگری؛ او آغاز سخن کرد و فرمود ای ابو القاسم براستی قائم ما که او است مهدی آنست که باید در حال غیبتش انتظار او را بکشند و در ظهورش فرمان او را برند و او سومین فرزند منست سوگند به آن خدائی که محمد صلی الله علیه و آله را نبوت برانگیخت و ما را بامامت مخصوص کرد هر آینه اگر نماند از دنیا جز یک روز خدا آن روز را طولانی کند تا در آن ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از جور و ستم شده است و بدرستی که خدای تبارک و تعالی هر آینه کار او را در ظرف یک شب اصلاح کند چنانچه کار کلیم خود موسی را اصلاح کرد آنگاه که رفت آتشی برگیرد و برگشت با مقام رسالت و نبوت سپس فرمود بهترین کارهای شیعیان ما انتظار فرج است.

۱۸- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ عليه السلام يَقُولُ الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ عليه السلام فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ فَقُلْتُ وَ لِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ- وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ فَقُلْتُ فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ فَقَالَ قُولُوا الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ سَلَامُهُ.^۱

داود بن قاسم جعفری گوید شنیدم ابو الحسن صاحب العسکر علیه السلام میفرمود جانشین من پس از من فرزندان حسن علیه السلام است شما چگونه باشید در جانشین بعد از آن جانشین؟ عرض کردم قربانت چرا؟

فرمود: چون شخص او را نبینید و بردن نام او برای شما روا نباشد؛ عرض کردم پس چگونه او را ذکر کنیم؟

فرمود: بگوئید حجت از آل محمد صلی الله علیه و آله.

۱۹- وَ أَحْبَرَنِي ابْنُ أَبِي جَبْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّقَّارِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقُمِّيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُطَهَّرِيِّ عَنْ حَكِيمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَاءِيِّ عليه السلام قَالَتْ: وَ فِيهِ أَنَّهُ زَارَتْهُ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، فَلَمْ تَرَ الْوَلَدَ قَالَتْ: فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَابْتَدَأَنِي فَقَالَ: فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ثَلَاثِ اشْتَقْتُ إِلَى وَلِيِّ اللَّهِ فَصِرْتُ إِلَيْهِمْ فَبَدَأْتُ بِالْحَجْرَةِ الَّتِي كَانَتْ سَوْسَنُ فِيهَا فَلَمْ أَرَ أَثْرًا وَلَا سَمِعْتُ ذِكْرًا فَكَرِهْتُ أَنْ أَسْأَلَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَبْدَأَهُ بِالسُّؤَالِ فَبَدَأَنِي فَقَالَ هُوَ يَا عَمَّةُ فِي كَنَفِ اللَّهِ وَ حِرْزِهِ وَ سِتْرِهِ وَ غَيْبِهِ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ فَإِذَا غَيَّبَ اللَّهُ شَخْصِي وَ تَوَفَّانِي وَ رَأَيْتَ شَيْعَتِي قَدْ اخْتَلَفُوا فَأَخْبِرِي الثَّقَاتِ مِنْهُمْ وَ لِيَكُنْ عِنْدَكَ وَ عِنْدَهُمْ مَكْتُومًا فَإِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ يُعَيِّبُهُ اللَّهُ عَنْ خَلْقِهِ وَ يَحْجُبُهُ عَنْ عِبَادِهِ فَلَا يَرَاهُ أَحَدٌ حَتَّى يُقَدَّمَ لَهُ جَبْرَائِيلُ فَرَسُهُ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا.^۱

(حکیمه خاتون می گوید)...تا روز سوم که به شوق دیدار ولی خدا باز سری به آنها زدم. نخست وارد اطاقی شدم که سوسن جای داشت ولی بچه را ندیدم، پس به خدمت امام رسیدم، اما نخواستم ابتدا به سخن کنم، امام فرمود: عمه! بچه در کنف حمایت خداست! عمه! چون من وفات کنم و شیعیان در باره بود و نبود این طفل دچار تردید شوند، تو بودن او را به دوستان موثق ما اعلام کن! مع هذا لازم است که مطلب نزد تو و آنها پنهان باشد، زیرا خداوند خواسته است که او را از نظرها پوشیده دارد و کسی او را نبیند، تا گاهی که جبرئیل امین اسب او را آماده گرداند و خداوند به وسیله او کار جهان را اصلاح فرماید.

۲۰- قَالَ وَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَرَّازِيِّ الْبَرَّازُ عَنِ جَمَاعَةٍ مِنَ الشَّيْعَةِ مِنْهُمْ عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ وَ الْحَسَنُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ

فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ مَشْهُورٍ قَالُوا جَمِيعاً اجْتَمَعْنَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام نَسْأَلُهُ عَنِ الْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِهِ وَفِي مَجْلِسِهِ عليه السلام أَرْبَعُونَ رَجُلًا فَقَامَ إِلَيْهِ عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو الْعَمْرِيُّ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ أَمْرٍ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَقَالَ لَهُ اجْلِسْ يَا عُثْمَانُ فَقَامَ مُغْضَبًا لِيُخْرِجَ فَقَالَ لَا يُخْرِجَنَّ أَحَدٌ فَلَمْ يُخْرِجْ مِنَّا أَحَدًا إِلَى الْآنَ كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ فَصَاحَ عليه السلام بِعُثْمَانَ فَقَامَ عَلَيَّ قَدَمِيهِ فَقَالَ أُخْبِرُكُمْ بِمَا جِئْتُمْ قَالُوا نَعَمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ جِئْتُمْ تَسْأَلُونَنِي عَنِ الْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعَمْ فَإِذَا غَلَامٌ كَأَنَّهُ قِطْعُ قَمَرٍ أَشْبَهَ النَّاسَ بِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ وَلَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فَتَهْلِكُوا فِي أَدْيَانِكُمْ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَهُ مِنْ بَعْدِ يَوْمِكُمْ هَذَا حَتَّى يَتِمَّ لَهُ عُمُرٌ فَأَقْبَلُوا مِنْ عُثْمَانَ مَا يَقُولُهُ وَانْتَهَوْا إِلَى أَمْرِهِ وَاقْبَلُوا قَوْلَهُ فَهُوَ خَلِيفَةُ إِمَامِكُمْ وَالْأَمْرُ إِلَيْهِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ.^۱

جعفر بن محمد بن مالک فزاری بزاز از جماعتی از شیعه منجمله علی بن هلال و محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح در خبری طولانی مشهور نقل کرده که همه آنها گفتند: بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ای رفتیم تا در خصوص امام بعد از وی از حضرت جويا شویم چهل نفر دیگر غیر از ما نیز در مجلس حضرت بودند.

در این وقت عثمان بن سعید عمری برخاست و عرض کرد: یا ابن رسول الله! میخواهم مطلبی را از حضرتت سؤال کنیم که خود دانایتر میباشید. حضرت فرمود:

ای عثمان بنشین! سپس حضرت با حالتی خشمگین برخاست که بیرون رود و فرمود: هیچ کس بیرون نیاید. کسی از ما هم بیرون نرفت، بعد از لحظه ای حضرت، عثمان بن سعید را صدا زد و او برخاست و ایستاد، حضرت فرمود: بگویم برای چه نزد من آمده اید؟

حضار گفتند بفرمائید یا ابن رسول الله! فرمود: آمده اید از من بپرسید امام بعد از من کیست؟

عرضکردند: آری یا ابن رسول الله! در این وقت جوانی را که مانند پاره ماه بود و از هر کس پیدرش امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر شباهت داشت در برابر خود دیدیم. حضرت فرمود: بعد از من این امام شما و جانشین من میباشد از وی پیروی کنید و پراکنده نگردید که در امر دین خود بهلاکت میرسید. بدانید که بعد از امروز دیگر او را نخواهید دید تا عمر او کامل شود. پس هر چه عثمان بن سعید از جانب او بشما خبر میدهد، بپذیرید. او نماینده امام شماست و انبوی تفویض میگردد.

۲۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِصَامِ الْكَلِينِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعُمَرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَيَّ فَوَرَدَتْ فِي التَّوْقِيعِ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام: ... وَ أَمَّا وَجْهُ الْإِتِّفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَالِإِتِّفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيْبَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ وَ إِنِّي لِأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَأَعْلِفُوا بَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَعْنِيكُمْ وَ لَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفَيْتُمْ وَ أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَ عَلَيَّ مِنَ اتَّبَعَ الْهُدَى^۱.

امام زمان علیه السلام فرمودند: وجه بهره‌وری از من در پنهانی من مانند بهره‌وری از آفتاب است که ابر آن را از دیده‌ها نهان کرده و برآستی من امان اهل زمینم چنانچه ستاره‌ها امان اهل آسمانند، پرسش از آنچه برای شما سودی ندارد موقوف کنید و دنبال دانستن آنچه را که از شما صرف نظر شده نباشید و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید که همان فرج و گشایش شما است درود بر تو ای پسر اسحق و بر هر کس پیرو هدایت است.

۲۲- قَالَ وَ رَوَى إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُسْتَنِيرِ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ

لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى حَتَّى يُقَالَ مَاتَ وَ بَعْضُ يَقُولُ قَتَلَ فَلَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ إِلَّا نَفْرٌ يَسِيرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ لَا يَطَّلِعُ أَحَدٌ عَلَى مَوْضِعِهِ وَ أَمْرِهِ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ.^۱

مفضل بن عمر روایت میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود صاحب الامر علیه السلام دو غیبت دارد یکی از آنها بطول میانجامد تا جایی که بعضی میگویند: او مرده است و برخی می گویند: کشته شده. و عده ای میگویند: رفته است، تا آنجا که جز خیلی از یارانش کسی بر اعتقاد بوجود و ظهور وی باقی نمی ماند. هیچ کس نه اولاد او و نه دیگران جز خداوندی که ظهور او بدست وی است. از مکان او اطلاع ندارند.

۲۳- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْحَمِيرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ وَ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنِ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لِلْقَائِمِ عليه السلام غَيْبَتَيْنِ يَرْجِعُ فِي إِحْدَاهُمَا وَ فِي الْأُخْرَى لَا يُدْرَى أَيْنَ هُوَ يَشْهَدُ الْمَوَاسِمَ يَرَى النَّاسَ وَ لَا يَرَوْنَهُ.^۲

همانا قائم علیه السلام را دو گونه غیبت است که در یکی از آن دو باز میگردد و دیگری معلوم نشود که در کجا است در موسمهای حج حاضر می شود و مردم را می بیند ولی مردم او را نمی بینند.

۲۴- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ ابْنِ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّمِيمِيُّ عَنِ عُمَرَ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ إِسْحَاقِ بْنِ عَمَّارِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا طَوِيلَةٌ وَ الْأُخْرَى قَصِيرَةٌ فَالْأُولَى يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا خَاصَّةٌ مِنْ شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ فِي دِينِهِ.^۳

قائم علیه السلام را دو غیبت خواهد بود: یکی کوتاه و دیگر طولانی. در غیبت اول کسی جز دوستان

۱. الغيبة (للطوسي) ۶۱

۲. الغيبة للنعماني ۱۷۵

۳. الغيبة للنعماني ۱۷۰

مخصوص او از مکانش اطلاع ندارند.

۲۵- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُشَاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ عليه السلام مِنْ غَيْبَةٍ وَلَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزْلَةٍ وَنِعَمِ الْمَنْزِلِ طَيِّبَةٍ وَمَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ. ^۱

صاحب این امر عليه السلام ناگزیر است که از مردم کناره بگیرد و ناچار در کناره گیریش باید نیرومند باشد، در سی نفر وحشتی نیست، چه جایگاه خوبی است مدینه!

۲۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ عليه السلام غَيْبَتَيْنِ يَرْجِعُ فِي إِحْدَاهُمَا إِلَى أَهْلِهِ وَ الْأُخْرَى يُقَالُ هَلَكٌ فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ قُلْتُ كَيْفَ نَصْنَعُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ قَالَ إِنْ ادَّعَى مَدَّعٍ فَاسْأَلُوهُ عَنْ تِلْكَ الْعِظَائِمِ الَّتِي يُجِيبُ فِيهَا مِثْلَهُ. ^۲

مفضل بن عمر گفت از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که میفرمود: صاحب الامر عليه السلام را دو غیبت است: در یکی از آنها برمیگردد بسوی کسانش؛ و در دیگری مردم میگویند: بکدام بیابان رفته، عرضکردم: در آن موقع چه باید کرد؟

فرمود: اگر کسی مدعی شد که از جانب آن حضرت وکالت دارد، مسائل بزرگ دینی مهمی را که باید نماینده او پاسخ آنها را بدهد، از وی بپرسید.

۲۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ. ^۳

۱. الكافي ۳۴۰/۱

۲. الغيبة للنعماني ۱۷۳

۳. الكافي ۳۴۰/۱

قائم علیه السلام را دو غیبت است: یکی طولانی و دیگر کوتاه. در غیبت اول (کوتاه) خواص شیعیانش از مکان او اطلاع دارند؛ ولی در غیبت دوم (طولانی) دوستان مخصوص او هم از جای او بی اطلاع میباشند.

۲۸- قَالَ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ أَشْنَسٍ: وَ أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الدَّعْلَجِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ حَمَزَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَبِيبٍ، قَالَ: عَرَفْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: شَكَّوْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ شَوْقِي إِلَى رُؤْيَةِ مَوْلَانَا فَقَالَ لِي: مَعَ الشَّوْقِ تَشْتَهِي أَنْ تَرَاهُ، فَقُلْتُ لَهُ: نَعَمْ، فَقَالَ لِي: شَكَرَ اللَّهُ لَكَ شَوْقَكَ وَ أَرَاكَ وَجْهَكَ [وَجْهَهُ] فِي يَسْرٍ وَ عَافِيَةٍ، لَا تَلْتَمِسُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَنْ تَرَاهُ، فَإِنَّ أَيَّامَ الْغَيْبَةِ تَشْتَأِقُ إِلَيْهِ، وَ لَا تَسْأَلُ الْإِجْتِمَاعَ مَعَهُ إِنَّهَا عَزَائِمُ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لَهَا أَوْلَى، وَ لَكِنْ تَوَجَّهْ إِلَيْهِ بِالزِّيَارَةِ.^۱

احمد بن ابراهیم گفت به محمد بن عثمان شکایت کردم که اشتیاق دیدار مولایم امام زمان علیه السلام را دارم به من گفت با اشتیاق می خواهی او را ببینی؟
گفتم: بلی.

گفت: خداوند از تو تشکر کند به خاطر این شوق و اشتیاق و در عافیت باشی التماس دیدار او را نکن که دوران غیبت به او شوق داری و جمع شدن با او را نخواه که این غیبت تصمیم خداست و تسلیم بودن بهتر است اما با زیارت به او توجه کن.

۲۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ علیه السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بِشِيرًا لِيَغْبِنَنَّ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي بَعْدَهُ مَعَهُودٍ إِلَيْهِ مِنِّي حَتَّى يَقُولَ أَكْثَرُ النَّاسِ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله حَاجَةٌ

وَيَشْكُ آخَرُونَ فِي وِلَادَتِهِ فَمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ فَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ وَ لَا يَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ إِلَيْهِ سَبِيلًا بِشَكِّهِ فَيُزِيلَهُ عَن مِلَّتِي وَيُخْرِجَهُ مِن دِينِي فَقَدْ أَخْرَجَ أَبُو بَكْرٍ مِّنَ الْجَنَّةِ مَن قَبْلُ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به کسی که مرا بشیر مبعوث کرد به تحقیق که امام قائم از فرزندان من است و طبق پیمانی که از جانب من بر عهده اوست غایب شود تا به غایتی که اکثر مردم بگویند: خدا را در خاندان محمد صلی الله علیه و آله حاجتی نیست. و دیگران در اصل ولادت او شک کنند، پس هر کس در زمان او واقع شود بایستی به دین او متمسک شود و به واسطه شک خود راه شیطان را باز نسازد تا شیطان او را از آئین من زایل ساخته و از دین من بیرون برد که او پیشتر پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و خدای تعالی شیطان را ولی بی ایمانان قرار داده است.

۳۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَانِئٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادٍ الْأَنْصَارِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: قَالَ لِي يَا أَبَا الْجَارُودِ إِذَا دَارَتِ الْفَلَكَ وَ قَالَ النَّاسُ مَاتَ الْقَائِمُ عليه السلام أَوْ هَلَكَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ وَ قَالَ الطَّالِبُ أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ وَ قَدْ بَلَيْتُ عِظَامَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ فَارْجُوهُ فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ فَاتُّوهُ وَ لَوْ حَبُوءًا عَلَى الثَّلْجِ.^۲

ابو الجارود گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای ابو الجارود! چون فلک دوار بچرخد و مردم بگویند: قائم علیه السلام مرده و یا هلاک شده و در کدام وادی سلوک می کند؟ و طالب بگوید: کجا قائمی وجود دارد و استخوانهای او نیز پوسیده است، در این هنگام بدو امیدوار باشید و چون

۱. کمال الدین و تمام النعمه ۵۱/۱

۲. کمال الدین و تمام النعمه ۳۲۶/۱

دعوت او را شنیدید نزد او بروید گرچه به صورت سینه خیز و بر روی برف باشد.

٣١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ الْمَعْرُوفُ بِالْكَرْمَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى الْوَشَّاءُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرِ الْقَمِّيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرٍ بْنُ سَهْلٍ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَارِثِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَنْصُورِ الْجَوَاشِنِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبُدَيْلِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبِي عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ الْمَفْضَلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ أَبَانُ بْنُ تَعْلَبٍ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام فَرَأَيْنَاهُ جَالِسًا عَلَى التُّرَابِ وَ عَلَيْهِ مَسْحُ خَيْبَرِيٍّ مُطَوَّقٌ بِلَا جَيْبٍ مُقَصَّرُ الْكُمَيْنِ وَ هُوَ يَبْكِي بُكَاءَ الْوَالِدِ التَّكْلَى ذَاتِ الْكَبِدِ الْحَرَى قَدْ نَالَ الْحُزْنَ مِنْ وَجْتَتِيهِ وَ شَاعَ التَّغْيِيرُ فِي عَارِضِيهِ وَ أْبَلَى الدُّمُوعُ مَحْجَرِيهِ وَ هُوَ يَقُولُ سَيِّدِي غَيْبَتِكَ نَفَتْ زُقَادِي وَ صَيِّفَتْ عَلَيَّ مِهَادِي وَ ابْتَرَّتْ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي سَيِّدِي غَيْبَتِكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ وَ فَقَدَ الْوَاحِدِ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُفْنِي الْجَمْعَ وَ الْعَدَدَ فَمَا أَحْسُ بِدَمْعَةٍ تَرَقَى مِنْ عَيْنِي وَ أَنْيْنُ يُفْتَرُّ مِنْ صَدْرِي عَنْ دَوَارِجِ الرَّزَايَا وَ سَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مِثْلَ بَعِينِي عَنْ غَوَابِرِ أَعْظَمِهَا وَ أَفْضَعِهَا وَ بَوَاقِي أَنْشَدَهَا وَ أَنْكَرَهَا وَ نَوَائِبِ مَحْلُوطَةٍ بَعْضَبِكَ وَ نَوَازِلِ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ قَالَ سَدِيرٌ فَاسْتَطَارَتْ عُقُولُنَا وَلَهَا وَ تَصَدَّعَتْ قُلُوبُنَا جَزَعًا مِنْ ذَلِكَ الْخَطْبِ الْهَائِلِ وَ الْحَادِثِ الْغَائِلِ وَ ظَنْنَا أَنَّهُ سَمَتَ لِمَكْرُوهَةٍ قَارِعَةٍ أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنَ الدَّهْرِ بَائِقَةٌ فُقَلْنَا لَا أَنْكَى اللَّهُ يَا ابْنَ خَيْرِ الْوَرَى عَيْنِيكَ مِنْ آيَةٍ حَادِثَةٍ تَسْتَنْزِفُ دَمْعَتَكَ وَ تَسْتَمْطِرُ عَبْرَتَكَ وَ آيَةٌ حَالَةٍ حَتَمَتْ عَلَيْكَ هَذَا الْمَاتَمَ قَالَ فَزَفَرَ الصَّادِقُ عليه السلام زَفْرَةً انْتَفَخَ مِنْهَا جَوْفُهُ وَ اشْتَدَّ عَنْهَا خَوْفُهُ وَ قَالَ وَيْلَكُمْ نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَ هُوَ الْكِتَابُ الْمُسْتَمِلُ عَلَى عِلْمِ الْمَنَابِيَا وَ الْبَلَايَا وَ الرَّزَايَا وَ عِلْمِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْفِيَاةِ الَّذِي حَصَّ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَ الْأَيَّمَةَ مِنْ بَعْدِهِ عليه السلام وَ تَأَمَّلْتُ مِنْهُ مَوْلِدَ قَائِمِنَا وَ غَيْبَتَهُ وَ إِنْطَاءَهُ وَ طَوْلَ عُمُرِهِ وَ بَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ تَوَلَّدَ الشُّكُوكَ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ

طُولِ غَيْبَتِهِ وَازْتِدَادِ أَكْثَرِهِمْ عَنِ دِينِهِمْ - وَخَلَعَهُمْ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمُ الَّتِي قَالَ
اللَّهُ تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ فَأَخَذْتَنِي الرَّقَّةَ وَ
اسْتَوْلَتْ عَلَيَّ الْأَحْزَانُ فَقُلْنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَرَّمْنَا وَفَضَّلْنَا بِإِشْرَاكَكَ إِيَّانَا فِي بَعْضِ مَا
أَنْتَ تَعْلَمُهُ مِنْ عِلْمٍ ذَلِكَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَدَارَ لِلْقَائِمِ مِثْلَ ثَلَاثَةِ أَدَارَهَا فِي ثَلَاثَةِ
مِنَ الرُّسُلِ قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَى وَ قَدَّرَ غَيْبَتَهُ تَقْدِيرَ غَيْبَةِ عِيسَى وَ قَدَّرَ إِبْطَاءَهُ
تَقْدِيرَ إِبْطَاءِ نُوحٍ وَ جَعَلَ لَهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عُمَرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ أَعْنِي الْخَضِرَ دَلِيلًا عَلَى
عُمُرِهِ فَقُلْنَا لَهُ اكْشِفْ لَنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَن وُجُوهِ هَذِهِ الْمَعَانِي؟

قَالَ ﷺ أَمَّا مَوْلِدُ مُوسَى فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِ عَلَى يَدِهِ أَمَرَ بِأَخْضَارِ
الْكِهْنَةِ فَدَلَّوهُ عَلَى نَسَبِهِ وَ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِشَقِّ بَطُونِ
الْحَوَامِلِ مِنْ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى قَتَلَ فِي طَلَبِهِ نِيفًا وَ عِشْرِينَ أَلْفَ مَوْلُودٍ وَ تَعَدَّرَ
عَلَيْهِ الْوُصُولُ إِلَى قَتْلِ مُوسَى بِحِفْظِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِيَّاهُ وَ كَذَلِكَ بَنُو أُمِّيَّةٍ وَ بَنُو
الْعَبَّاسِ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِمْ وَ مُلْكِ الْأُمَرَاءِ وَ الْجَبَابِرَةِ مِنْهُمْ عَلَى يَدِ الْقَائِمِ ﷺ
مِنَّا نَاصَبُونَا الْعِدَاوَةَ وَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ فِي قَتْلِ آلِ الرَّسُولِ ﷺ وَ إِبَادَةِ نَسْلِهِ طَمَعًا مِنْهُمْ
فِي الْوُصُولِ إِلَى قَتْلِ الْقَائِمِ ﷺ وَ يَأْبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنَ الظُّلْمَةِ
إِلَّا أَنْ يُنَمَّ نوره ... وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ أَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى فَإِنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى اتَّفَقَتْ
عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ بِقَوْلِهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ كَذَلِكَ
غَيْبَةُ الْقَائِمِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتُنَكِّرُهَا لِطَوْلِهَا فَمِنْ قَائِلٍ يَهْدِي بَأْتَهُ لَمْ يُؤَلَّدْ وَ قَائِلٍ يَقُولُ إِنَّهُ
يَتَعَدَّى إِلَى ثَلَاثَةِ عَشْرَ وَ صَاعِدًا وَ قَائِلٍ يَعْصِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِقَوْلِهِ إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ يَنْطِقُ
فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ وَ أَمَّا إِبْطَاءُ نُوحٍ فَإِنَّهُ لَمَّا اسْتَنْزَلَتِ الْعُقُوبَةُ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ السَّمَاءِ بَعَثَ
اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرُّوحَ الْأَمِينِ بِسَبْعِ نَوِيَاتٍ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ
لَكَ إِنَّ هَؤُلَاءِ خَلَائِقِي وَ عِبَادِي وَ لَسْتُ أُبِيدُهُمْ بِصَاعِقَةٍ مِنْ صَوَاعِقِي إِلَّا بَعْدَ تَأْكِيدِ

الدَّعْوَةُ وَ الزَّامِ الحُجَّةِ فَعَاوِدِ اجْتِهَادِكَ فِي الدَّعْوَةِ لِقَوْمِكَ فَإِنِّي مُثِيبُكَ عَلَيْهِ وَ أَعْرِسُ هَذِهِ النَّوَى فَإِنَّ لَكَ فِي نَبَاتِهَا وَ بُلُوغِهَا وَ إِدْرَاكِهَا إِذَا أَنْمَرْتَ الفَرْجَ وَ الخَلَاصَ فَبَشِّرْ بِذَلِكَ مَنْ تَبِعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا نَبَتِ الأشْجَارُ وَ تَأَزَّرَتْ وَ تَسَوَّقَتْ وَ تَعَصَّنَتْ وَ أَنْمَرَتْ وَ زَهَا التَّمْرُ عَلَيْهَا بَعْدَ زَمَانٍ طَوِيلٍ اسْتَنْجَرَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى العِدَّةَ فَأَمَرَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَغْرِسَ مِنْ نَوَى تِلْكَ الأشْجَارِ وَ يُعَاوِدِ الصَّبْرَ وَ الاجْتِهَادَ وَ يُؤَكِّدَ الحُجَّةَ عَلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ الطَّوَائِفَ الَّتِي آمَنَتْ بِهِ فَازْتَدَّ مِنْهُمْ ثَلَاثُمِائَةَ رَجُلٍ وَ قَالُوا لَوْ كَانَ مَا يَدَّعِيهِ نُوحٌ حَقًّا لَمَا وَقَعَ فِي وَعْدِ رَبِّهِ خُلْفٌ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُهُ عِنْدَ كُلِّ مَرَّةٍ بِأَنْ يَغْرِسَهَا مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى إِلَى أَنْ غَرَسَهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ الطَّوَائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تَزْتَدُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ بَعْدَ طَائِفَةٍ إِلَى أَنْ عَادَ إِلَى نَيْفٍ وَ سَبْعِينَ رَجُلًا فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عِنْدَ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَ قَالَ يَا نُوحُ الْآنَ أَسْفَرَ الصُّبْحُ عَنِ اللَّيْلِ لِعَيْنِكَ حِينَ صَرَحَ الْحَقُّ عَنِ مَحْضِهِ وَ صَفَا الْأَمْرُ وَ الْإِيمَانُ مِنَ الْكُذْرِ بِإِزْتِدَادٍ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ حَبِيبَةً فَلَوْ أَنِّي أَهْلَكْتُ الْكُفَّارَ وَ أَبْقَيْتُ مَنْ قَدْ ازْتَدَّ مِنَ الطَّوَائِفِ الَّتِي كَانَتْ آمَنَتْ بِكَ لَمَا كُنْتُ صَدَفْتُ وَ عَدِي السَّابِقِ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا التَّوْحِيدَ مِنْ قَوْمِكَ وَ اعْتَصَمُوا بِحَبْلِ نُبُوتِكَ بِأَنْ أَسْتَخْلِفَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ أَمَكَّنَ لَهُمْ دِينَهُمْ وَ أَبَدَّلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ لِكَيْ تَخْلُصَ الْعِبَادَةُ لِي بِذَهَابِ الشَّكِّ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ كَيْفَ يَكُونُ الْإِسْتِخْلَافُ وَ التَّمْكِينُ وَ بَدَلَ الخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِنِّي لَهُمْ مَعِ مَا كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ يَقِينِ الَّذِينَ ازْتَدُّوا وَ حُبِّ طِينِهِمْ [طِينَتِهِمْ] وَ سُوءِ سَرَائِرِهِمْ الَّتِي كَانَتْ تَنْتَاجِ النَّفَاقِ وَ سُنُوحِ الصَّلَالَةِ فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَنَّمُوا مِنِّي الْمَلِكُ الَّذِي أُوتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَقْتُ الْإِسْتِخْلَافِ إِذَا أَهْلَكْتُ أَعْدَاءَهُمْ لَنَشَقُّوا رِوَاحِ صِفَاتِهِ وَ لَأَسْتَحْكَمْتُ سَرَائِرَ نِفَاقِهِمْ [وَ] تَأَبَّدَتْ حِبَالُ ضَلَالَةِ قُلُوبِهِمْ وَ لَكَاشَفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعِدَاوَةِ وَ حَارَبُوهُمْ عَلَى طَلَبِ الرِّئَاسَةِ وَ التَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ كَيْفَ يَكُونُ التَّمْكِينُ فِي الدِّينِ وَ انْتِشَارُ الْأَمْرِ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَعَ إِثَارَةِ الْفِتَنِ وَ اِبْتِقَاعِ الْحُرُوبِ

كَلَّا وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام وَ كَذَلِكَ الْقَائِمُ فَإِنَّهُ نَمْتَدُّ أَيَّامَ غَيْبَتِهِ لِيُصْرِّحَ الْحَقُّ عَن مَحْضِهِ وَ يَصْفُوَ الْإِيمَانَ مِّنَ الْكَدْرِ بِازْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِبْنَتُهُ حَبِيبَتَهُ مِّنَ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يُخْشَى عَلَيْهِمُ النِّفَاقُ إِذَا أَحْسَوْا بِالِاسْتِخْلَافِ وَ التَّمْكِينِ وَ الْأَمْنِ الْمُتَنَشِّرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ عليه السلام قَالَ الْمُفْضَلُ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَإِنَّ هَذِهِ النُّوَاصِبَ تَزْعُمُ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ لَا يَهْدِي اللَّهُ قُلُوبَ النَّاصِبَةِ مَتَى كَانَ الدِّينُ الَّذِي ازْتَصَّاهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مُتَمَكِّنًا بِانْتِشَارِ الْأَمْنِ فِي الْأُمَّةِ وَ ذَهَابِ الْخَوْفِ مِّنْ قُلُوبِهَا وَ ازْتِفَاعِ الشُّكِّ مِّنْ صُدُورِهَا فِي عَهْدِ وَاحِدٍ مِّنْ هَؤُلَاءِ وَ فِي عَهْدِ عَلِيٍّ عليه السلام مَعَ ازْتِدَادِ الْمُسْلِمِينَ وَ الْفِتَنِ الَّتِي تَتَوْرُ فِي أَيَّامِهِمْ وَ الْحُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ تَنْشُبُ بَيْنَ الْكُفَّارِ وَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ تَلَا الصَّادِقُ عليه السلام حَتَّى إِذَا اسْتَبَاسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَدَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا وَ أَمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ أَعْنِي الْخَضِرَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِنُبُوءَةِ قَدَرِهَا لَهُ وَ لَا لِكِتَابِ يَنْزِلُهُ عَلَيْهِ وَ لَا لِشَرِيعَةٍ يَنْسَخُ بِهَا شَرِيعَةً مِّنْ كَانَ قَبْلَهُ مِّنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَا لِإِمَامَةٍ يَلْزِمُ عِبَادَهُ الْاِقْتِدَاءَ بِهَا وَ لَا لِطَاعَةٍ يَفْرِضُهَا لَهُ بَلَى إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يُقَدَّرَ مِنْ عُمُرِ الْقَائِمِ عليه السلام فِي أَيَّامِ غَيْبَتِهِ مَا يُقَدَّرُ وَ عِلْمِهِ مَا يَكُونُ مِنْ اِنْكَارِ عِبَادِهِ بِمَقْدَارِ ذَلِكَ الْعُمُرِ فِي الطُّوْلِ طَوَّلَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي غَيْرِ سَبَبٍ يُوجِبُ ذَلِكَ إِلَّا لِعِلَّةِ الْاِسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى عُمُرِ الْقَائِمِ عليه السلام وَ لِيَقْطَعَ بِذَلِكَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ^۱

سدير صيرفي گوید: من و مفضل بن عمر و ابو بصير و ابان بن تغلب بر مولایمان امام صادق عليه السلام وارد شدیم و دیدیم که بر خاک نشسته و جبه خبیری طوقدار بی گریبان گریبان آستین کوتاهی در بر او بود و او مانند مادر فرزند مرده شیدای جگر سوخته ای می گریست و اندوه تا وجناتش رسیده و گونه هایش دگرگون شده و دیدگانش پر از اشک گردیده است و

می‌گوید: ای آقای من! غیبت تو خواب از دیدگانم ربوده و بستم را بر من تنگ ساخته و آسایش قلبم را از من سلب نموده است. ای آقای من! غیبت تو اندوه مرا به فجایع ابدی پیوند داده، و فقدان یکی پس از دیگری جمع و شمار را نابود کرده است، من دیگر احساس نمی‌کنم اشکی را که از دیدگانم بر گریبانم روان است و ناله‌ای را که از مصائب و بلاهای گذشته از سینه‌ام سر می‌کشد، جز آنچه را که در برابر دیدگانم مجسم است و از همه گرفتاریها بزرگتر و جانگدازتر و سخت‌تر و ناآشنا تر است، ناملایماتی که با غضب تو در آمیخته و مصائبی که با خشم تو عجین شده است.

سدیر گوید: چون امام صادق علیه السلام را در چنین حالی دیدیم از شدت وله عقل از سرمان پرید و به واسطه آن رخداد هائل و پدیده وحشتناک و از شدت جزع قلوبمان چاک چاک گردید و پنداشتیم که آن نشانه مکروهی کوبنده و یا مصیبتی از مصائب روزگار است که بر وی نازل شده است. و گفتیم: ای فرزند بهترین خلائق! چشمانت گریان مباد! از چه حادثه‌ای اشکتان روان و سرشک از دیدگانتان ریزان است؟ و کدام حالتی است که این ماتم را بر شما واجب کرده است؟

گوید: امام صادق علیه السلام نفس عمیقی کشید که بر اثر آن درونش برآمد و هراسش افزون شد و فرمود: وای بر شما صبح امروز در کتاب جفر می‌نگریستم و آن کتابی است که مشتمل بر علم منایا و بلایا و مصائب عظیمه و علم ما کان و ما یکون تا روز قیامت است، همان کتابی که خدای تعالی آن را به محمد و ائمه پس از او علیهم السلام اختصاص داده است و در فصولی از آن می‌نگریستم، میلاد قائم علیه السلام و غیبتش و تأخیر کردن و طول عمرش و بلوای مؤمنان در آن زمان و پیدایش شکوک در قلوب آنها به واسطه طول غیبت و مرتد شدن آنها از دینشان و برکندن رشته اسلام از گردنهایشان که خدای تعالی فرموده است: و کل إنسان أئزمنه طائره فی عنقه که مقصود از آن ولایت است و پس از آنکه در آن فصول نگریستم رقتی مرا فرا گرفت

و اندوه بر من مستولی شد. گفتیم: ای فرزند رسول خدا! ما را مشرف و گرامی بدار و در بعضی از آنچه در این باب می‌دانی شریک گردان!

فرمود: خدای تعالی در قائم ما علیه السلام سه خصلت جاری ساخته که آن خصلتها در سه تن از پیامبران نیز جاری بوده است: مولدش را چون مولد موسی و غیبتش را مانند غیبت عیسی و تأخیر کردنش را مانند تأخیر کردن نوح مقدر کرده است و بعد از آن عمر عبد صالح - یعنی خضر- را دلیلی بر عمر او قرار داده است. به آن حضرت گفتیم: ای فرزند رسول خدا! اگر ممکن است وجوه این معانی را برای ما توضیح دهید.

فرمود: اما تولد موسی، چون فرعون واقف شد که زوال پادشاهی او به دست موسی است، دستور داد که کاهنان را حاضر کنند و آنها وی را از نسب موسی آگاه کردند و گفتند که وی از بنی اسرائیل است و فرعون به کارگزاران خود دستور می‌داد که شکم زنان باردار بنی اسرائیل را پاره کنند و حدود بیست و چند هزار نوزاد را کشت اما نتوانست به کشتن موسی دست یابد زیرا او در حفظ و حمایت خدای تعالی بود و بنی امیه و بنی عباس نیز چنین اند، وقتی واقف شدند که زوال پادشاهی آنها و پادشاهی امیران و ستمگران آنها به دست قائم ماست، با ما به دشمنی برخاستند و در قتل آل رسول علیهم السلام و نابودی نسل او شمشیر کشیدند به طمع آنکه بر قتل قائم دسترسی پیدا کنند، اما خدای تعالی امر خود را مکشوف یکی از ظلمه نمی‌سازد و نور خود را کامل می‌کند، گر چه مشرکان را ناخوش آید.

و اما غیبت عیسی، یهود و نصاری اتفاق کردند که او کشته شده است، اما خدای تعالی با این قول خود آنان را تکذیب فرمود: و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم. و غیبت قائم علیه السلام نیز چنین است، زیرا این امت به واسطه طول مدتش آن را انکار می‌کند، پس گوینده‌ای به هذیان گوید او متولد نشده است، و گوینده‌ای دیگر گوید: او مرده است، و گوینده‌ای دیگر این کلام کفرآمیز را گوید که یازدهمین ما ائمه عقیم بوده است، و گوینده‌ای دیگر با این کلام

از دین خارج شود که تعداد ائمه به سیزده و یا بیشتر رسیده است، و گوینده‌ای دیگر به نافرمانی خدای تعالی پرداخته و گوید روح قائم در جسد دیگری سخن می‌گوید.

اما تأخیر کردن نوح چنین است که چون از خداوند برای قوم خود طلب عقوبت کرد، خدای تعالی روح الامین را با هفت هسته خرما به نزد وی فرستاد و به او گفت: ای پیامبر خدا! خدای تعالی به تو می‌گوید: اینها خلائق و بندگان من هستند و آنها را با صاعقه‌ای از صواعق خود نابود نمی‌کنم مگر پس از تأکید کردن دعوت و الزام ساختن حجت، پس بار دیگر در دعوت قومت تلاش کن که من به تو ثواب خواهم داد و این هسته‌ها را بکار و فرج و خلاص تو آنگاه است که آنها بروید و بزرگ شود و میوه به بار آورد و این مژده را به مؤمنان پیرو خود بده.

و چون پس از زمانی طولانی درختها روئید و پوست گرفت و دارای ساقه و شاخه شد و میوه داد و به بار نشست از خدای تعالی درخواست کرد که وعده را عملی سازد، اما خدای تعالی فرمان داد که هسته این درختها را بکارد و دوباره صبر و تلاش کند و حجت را بر قومش تأکید کند و او نیز آن را به طوائفی که به او ایمان آورده بودند گزارش کرد و سیصد تن از آنان از دین برگشتند و گفتند: اگر مدعای نوح حق بود در وعده پروردگارش خلفی واقع نمی‌شد.

سپس خدای تعالی هر بار دستور می‌داد که هسته‌ها را بکارد و نوح نیز هفت مرتبه آنها را کاشت و هر مرتبه طوائفی از مؤمنین از دین بر می‌گشتند تا آنکه هفتاد و چند نفر بیشتر باقی نماندند. آنگاه خدای تعالی وحی فرمود که ای نوح! هم اکنون صبح روشن از پس شب تاریک دمید و حق محض و صافی از ناخالص و کدر آن جدا شد، زیرا بدطینتان از دین بیرون رفتند و اگر من کفار را نابود می‌کردم و این طوائف از دین بیرون شده را باقی می‌گذاشتم به وعده خود در باره مؤمنانی که در توحید با اخلاص بودند و به رشته نبوت تو متمسک بودند وفا نکرده بودم، زیرا من وعده کرده بودم که آنان را جانشین زمین کنم و دینشان را استوار سازم و خوفشان را مبدل به امن نمایم تا با رفتن شك از قلوب آنها عبادت من خالص شود، و چگونه

این جانشینی و استواری و تبدیل خوف به امن ممکن بود در حالی که ضعف یقین از دین بیرون شدگان و خبث طینت و سوء سریرت آنها- که از نتایج نفاق است- و گمراه شدن آنها را می دانستم، و اگر رائج سلطنت مؤمنان را آن هنگام که ایشان را جانشین زمین ساخته و بر تخت سلطنت نشانده و دشمنانشان را نابود می سازم استشمام می کردند، باطن نفاقشان را مستحکم کرده و دشمنی با برادرانشان را آشکار می کردند و در طلب ریاست و فرماندهی با آنها می جنگیدند و با وجود فتنه انگیزی و جنگ و نزاع بین ایشان چگونه تمکین و استواری در دین و إعلاء امر مؤمنین ممکن خواهد بود، خیر چنین نیست «و اصنع الفلك بأعيننا و وحينا».

امام صادق علیه السلام فرمود: قائم علیه السلام نیز چنین است زیرا ایام غیبت او طولانی می شود تا حق محض و ایمان صافی از کدر آن مشخص شود و هر کسی که از شیعیان طینت ناپاکی دارد از دین بیرون رود، کسانی که ممکن است چون استخلاف و تمکین و امنیت منتشره در عهد قائم علیه السلام را احساس کنند نفاق ورزند.

مفضل گوید: گفتم ای فرزند رسول خدا! این نواصب می پندارند که این آیه (یعنی آیه ۵۵ سوره نور) در شأن ابو بکر و عمر و عثمان و علی علیهم السلام نازل شده است، فرمود: خداوند قلوب نواصب را هدایت نمی کند، چه زمانی دینی که خدا و

رسولش از آن خشنود بوده اند متمکن و استوار و برقرار بوده و امنیت در میان امت منتشر و خوف از قلوبشان رخت بر بسته و شك از سینه های آنها مرتفع شده است؟ آیا در عهد آن خلفای سه گانه؟ یا در عهد علی که مسلمین مرتد شدند و فتنه هایی برپا شد و جنگ هایی بین مسلمین و کفار به وقوع پیوست؟

سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمودند: حتی إذا استیأس الرسل و ظنوا أنهم قد كذبوا جاءهم نصرنا. و اما عبد صالح - یعنی خضر - خدای تعالی عمر او را طولانی ساخته

است، ولی نه بخاطر نبوتی که برای وی تقدیر کرده است و یا کتابی که بر وی فرو فرستد و یا شریعتی که به واسطه آن شرایع انبیاء پیشین را نسخ کند و یا امامتی که بر بندگانش اقتداء به آن لازم باشد و یا طاعتی که انجام دادن آن بر وی واجب باشد (که حضرت خضر پیامبر و یا امام نبوده است) بلکه چون در علم خداوند گذشته بود که عمر قائم علیه السلام در دوران غیبتش طولانی خواهد شد، تا بجائی که بندگان آن را به واسطه طولانی بودنش انکار کنند، عمر بنده صالح خود را طولانی کرد تا از طول عمر او به طول عمر قائم علیه السلام استدلال شود و حجت معاندان منقطع گردد و برای مردم علیه خداوند حجتی نباشد.

۳۲- قَالَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: كَاتِنٌ فِي أُمَّتِي مَا كَانَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذَوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ وَإِنَّ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي يَغِيبُ حَتَّى لَا يَرَى وَيَأْتِي عَلَيَّ أُمَّتِي زَمَنٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَ لَا مِنْ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ فَحِينَئذٍ يَأْذُنُ اللَّهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ فَيُظْهِرُ الْإِسْلَامَ وَ يُجَدِّدُ الدِّينَ ثُمَّ قَالَ صلی الله علیه و آله طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ طُوبَى لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ وَ الْوَيْلُ لِمُبْغِضِهِمْ فَاتَّقِضْ نَعْتَلٌ^۱.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: آنچه در بنی اسرائیل رخ داده دقیقاً در امت من اتفاق خواهد افتاد و همانا دوازدهمین نفر از فرزندان من غایب شود غیبتی که دیده نشود و زمانی بر امت من خواهد آمد که از اسلام جز اسم آن نباشد و از قرآن جز رسم آن که در این هنگام خدا امر می کند به ظهور که اسلام و دین را زنده و جدید کند سپس فرمودند خوش بحال دوستداران اهل بیتم و متمسکین به آنها و وای بحال مبغضین آنها نعتل از این حرف تکان خورد.

۳۳- حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعِبَادُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ

۱ . كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر ۱۴

أَرْضَى مَا يَكُونُ عَنْهُمْ إِذَا فَقَدُوا حُجَّةَ اللَّهِ فَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَ لَمْ يَعْلَمُوا بِمَكَانِهِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ تَبْطُلْ حُجْجُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا بَيْنَاتُهُ فَعِنْدَهَا فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ إِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّتَهُ فَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا يَزْتَابُونَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَزْتَابُونَ مَا غَيَّبَ عَنْهُمْ حُجَّتَهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا عَلَى رَأْسِ شِرَارِ النَّاسِ.^۱

نزديك ترين و پسنديده ترين حالت بندگان به خدای تعالی آنگاه است که حجت خدا مفقود گردد و بر بندگان آشکار نباشد و مکانش را ندانند و در آن حال عالم باشند که حجتها و بینات الهی باطل نمی شود، در چنین زمانی صبح و شام متوقع فرج باشید، و سخت ترین خشم خدای تعالی بر دشمنانش آنگاه است که حجت خدا مفقود گردد و بر بندگان آشکار نباشد، و خدای تعالی می داند که اولیایش شك نمی کنند و اگر می دانست که آنان شك می کنند حجتش را چشم بر هم زدنی از آنها غایب نمی کرد و آن بر سر بدترین مردم واقع شود.

۳۴- رَوَى حَمَادُ بْنُ عَمْرٍو وَ أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ- عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ لَهُ ... يَا عَلِيُّ أَعْجَبُ النَّاسِ إِيمَانًا وَ أَعْظَمُهُمْ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَ حُجِبَ عَنْهُمْ الْحُجَّةُ فَأَمَنُوا بِسَوَادٍ عَلَى بَيَاضٍ.^۲

ای علی! شگفت آورترین ایمان، و بزرگترین یقین، از آن مردمی است که در آخر الزمان هستند. پیامبر را ندیده اند، و حجت خدا از آنان غایب است، اما آنان به سیاهی بر سپیدی ایمان آورده اند.

۳۵- وَ بِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ الصَّقِيلِ عَنْ أَبِيهِ مَنْصُورٍ قَالَ قَالَ

۱. کمال الدین و تمام النعمه ۳۳۹/۲

۲. من لا يحضره الفقيه ۳۶۶/۴

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِذَا أَصْبَحَتْ وَأَمْسَيْتَ يَوْمًا لَا تَرَى فِيهِ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَحْبِبْ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ وَابْغِضْ مَنْ كُنْتَ تَبْغِضُ وَوَالِ مَنْ كُنْتَ تُوَالِي وَانْتَظِرِ الْفَرَجَ صَبَاحًا وَمَسَاءً.^۱

هر گاه صبح و شام کردی و امامی را از آل محمد علیه السلام در آن وقت ندیدی همان کس را که دوست میداشتی دوست بدار و همان را که دشمن میداشتی دشمن بدار و با هر کس که پیوند ولایت داشتی داشته باش و صبح و شام منتظر فرج باش.

۳۶- و من المجموع عن الصادق علیه السلام أنه قال لشيئته: كيف أنتم إذا بقيتم شيئاً من دهرکم لا ترون إماماً، و استوت أقدام بني عبد المطلب علیه السلام كأسنان المشط، فبينا أنتم كذلك إذ أطلع الله لكم نجمکم، فاحمدوا الله و اشكروه.^۲

صادق آل محمد علیه السلام روایت کرده که به شیعیان خود فرمود: چگونه خواهید بود در یک مقداری از زمان که امام خود را نمیبینید و قدمهای بنی عبد المطلب علیه السلام نظیر دنده‌های شانه راست و مساوی خواهند بود، در آن موقع که شما این طور شدید خدا ستاره شما را نمایان خواهد کرد، شما هم خدا را حمد و شکر کنید.

۳۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَيْسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أُخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهُ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يُزِيلَنَّكُمْ عَنْهَا فَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ علیه السلام مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ يَمْتَحِنُ اللَّهُ بِهَا خَلْقَهُ وَ لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَ أَجْدَادُكُمْ دِينًا أَصَحَّ مِنْ هَذَا الدِّينِ لَاتَّبَعُوهُ قَالَ قُلْتُ يَا سَيِّدِي مِنَ الْخَامِسِ مَنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَقَالَ يَا

۱. الغيبة للنعماني ۱۵۸

۲. التشریف باليمن فی التعریف بالفتن ۳۵۳

بُنِيَّ عُقُولِكُمْ نَضَعُ عَنْ هَذَا وَ أَحْلَامِكُمْ تَضِيقُ عَنْ حَمَلِهِ وَ لَكِنْ إِنْ تَعِيشُوا فَسَوْفَ تُدْرِكُونَهُ.^۱

علی بن جعفر از برادر خود امام کاظم علیه السلام روایت کند که فرمود: چون پنجمین امام از فرزندان امام هفتمین غایب شود الله الله در دینتان مراقب باشید کسی آن را از شما زایل نسازد، ای فرزندان من! بناچار صاحب الامر علیه السلام غیبتی دارد تا به غایتی که معتقدان به این امر از آن بازگردند، این محنتی است که خدای تعالی خلقتش را به واسطه آن بیازماید و اگر پدران و اجداد شما دینی بهتر از این می شناختند از آن پیروی می کردند.

گفتم: ای آقای من! پنجمین از فرزندان هفتمین کیست؟

فرمود: ای فرزندان من! عقلهای شما از درک آن ناتوان است و خردهای شما تاب تحمل آن را ندارد و لیکن اگر بمانید او را درک خواهید کرد.

۳۸- حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مَسْعُودٍ وَ حَيْدَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ السَّمْرِقَنْدِيِّ جَمِيعًا قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ إِنْ لِلْقَائِمِ عليه السلام مِنَّا غَيْبَةٌ يَطْوُلُ أَمْدُهَا فَقُلْتُ لَهُ وَ لِمَ ذَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ إِنْ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَبِي إِلَّا أَنْ يُجْرِيَ فِيهِ سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ فِي غَيْبَاتِهِمْ وَ أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهُ يَا سَدِيرُ مِنْ اسْتِيفَاءِ مَدَدِ غَيْبَاتِهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ أَي سُنَنًا عَلَى سُنَنِ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ.^۲

سدیر از پدرش از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمودند: قائم علیه السلام غیبتی می کند که مدتش طولانی است.

۱. الغيبة للنعماني ۱۵۴

۲. علل الشرائع ۱/۲۴۵

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چرا؟

فرمودند: خداوند عز و جل مصمم است که در غیبت امام عصر علیه السلام سنن انبیاء در غیبتشان را جاری فرماید، به ناچار ای سدید لازم است به پایان رساند مدت‌های غیبت‌های ایشان را، حق تعالی می‌فرماید: لترکبن طبقا عن طبق یعنی: محققا جاری می‌کند سنن و احکامی را بر طبق سنن امت‌هایی که پیش از شما بودند.

۳۹- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ سَعْدَانَ عَنْ مَسْعَدَةَ بِنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ فِي خُطْبَةٍ لَهُ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِأَرْضِكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ يَهْدِيهِمْ إِلَى دِينِكَ وَيُعَلِّمُهُمْ عِلْمَكَ لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَلَا يَضِلَّ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بِهِ إِمَّا ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمَطَاعِ أَوْ مُكْتَنِمٍ مُتْرَقِبٍ إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُ فِي حَالِ هِدَايَتِهِمْ فَإِنَّ عِلْمَهُ وَآدَابَهُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُثَبَّتَةٌ فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ.^۱

مسعدة بن صدقه گوید امام صادق از پدران بزرگوارشان علیه السلام روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام به منبر کوفه خطبه خواند و فرمود: بار الها! ناگزیر بایستی در زمین حجتی برای خلائق باشد تا ایشان را به دین تو هدایت کرده و علم تو را به آنها بیاموزد تا حجت تو باطل نشود و پیروان اولیای تو پس از هدایت گمراه نشوند، او یا آشکار است ولی مطاع نیست و یا آنکه مستور است و منتظر ظهور، اگر شخص او در حالی که آنان را هدایت می‌کند غایب باشد اما علم و آداب او در قلوب مؤمنین ثبت است و بدان عمل می‌کنند.

۴۰- أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عُقْدَةَ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدِّيَنَوْرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ عَنْ عَمِيرَةَ بِنْتِ أَوْسٍ قَالَتْ حَدَّثَنِي جَدِّي الْحُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَمْرٍو بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ يَوْمًا لِحُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ يَا حُدَيْفَةَ ... مَا لَكَ يَا بَنِي أُمَيَّةَ لَا هُدَيْتَ يَا بَنِي أُمَيَّةَ وَمَا لَكَ يَا بَنِي الْعَبَّاسِ لَكَ الْإِتْعَاسُ فَمَا فِي بَنِي أُمَيَّةَ إِلَّا الظَّالِمُ وَلَا فِي بَنِي الْعَبَّاسِ إِلَّا الْمُعْتَدِ مُتَمَرِّدٌ عَلَى اللَّهِ بِالْمَعَاصِي قَتَالَ لَوْلَدِي هَتَاكَ لِسِثْرِي وَحُرْمَتِي فَلَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ جَبَّارِينَ يَتَكَالَبُونَ عَلَى حَرَامِ الدُّنْيَا مُنْغَمِسِينَ فِي بَحَارِ الْهَلَكَاتِ وَ فِي أُوْدِيَةِ الدِّمَاءِ حَتَّى إِذَا غَابَ الْمُتَعَيِّبُ مِنْ وُلْدِي عَنْ عِيُونِ النَّاسِ وَمَا جِ النَّاسُ بِفَقْدِهِ أَوْ بِقَتْلِهِ أَوْ بِمَوْتِهِ أَطْلَعَتِ الْفِتْنَةُ وَ نَزَلَتِ الْبَلِيَّةُ وَ التَّحَمَّتِ الْعَصَبِيَّةُ وَ غَلَا النَّاسُ فِي دِينِهِمْ وَ أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ الْحُجَّةَ ذَاهِبَةٌ وَ الْإِمَامَةَ بَاطِلَةٌ وَ يَحُجُّ حَاجِجُ النَّاسِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ عليه السلام وَ نَوَاصِبِهِ لِلتَّحْسُسِ وَ التَّجَسُّسِ عَنْ خَلْفِ الْخَلْفِ فَلَا يُرَى لَهُ أَثَرٌ وَ لَا يُعْرَفُ لَهُ حَبْرٌ وَ لَا خَلْفٌ فَعِنْدَ ذَلِكَ سَبَّتْ شِيعَةُ عَلِيٍّ سَبًّا أَعْدَاوُهَا وَ ظَهَرَتْ عَلَيْهَا الْأَشْرَارُ وَ الْفُسَاقُ بِاحْتِجَاجِهَا حَتَّى إِذَا بَقِيَتِ الْأُمَّةُ حِيَارَى وَ تَدَلَّهَتْ وَ أَكْثَرَتْ فِي قَوْلِهَا إِنَّ الْحُجَّةَ هَالِكَةٌ وَ الْإِمَامَةَ بَاطِلَةٌ فَوَرَبَّ عَلِيِّ عليه السلام إِنَّ حُجَّتَهَا عَلَيْهَا قَائِمَةٌ مَاشِيَةٌ فِي طَرْفِهَا دَاخِلَةٌ فِي دُورِهَا وَ قُصُورِهَا جَوَالَةٌ فِي شَرْقِ هَذِهِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا تَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ تُسَلِّمُ عَلَى الْجَمَاعَةِ تَرَى وَ لَا تُرَى إِلَى الْوَقْتِ وَ الْوَعْدِ وَ نِدَاءِ الْمُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ إِلَّا ذَلِكَ يَوْمٌ فِيهِ سُرُورٌ وُلِدَ عَلِيُّ عليه السلام وَ شِيعَتُهُ.^۱

عمرو بن سعد از امیر المؤمنین عليه السلام روایت کرده: روزی حضرت به حذیفه بن یمان فرمود: ای حذیفه ... ای نسل امیه تو را چه می شود مرگ بر تو، که هرگز راه نیابی، و ای اولاد عباس تو را چه می شود، مرگ بر تو، که در بنی امیه جز ظالم و ستمکار و در بنی عباس جز تجاوزکار و سربیش از فرمان حق و سرکشی از دستورات خداوند به چشم نمی خورد، کشندگان فرزندان من، درندگان پرده [من و] حرمت من اند، پس این امت پیوسته ستمگرند و همچون سگان در ستیز با یک دیگر؛ بر حرام دنیا به سر برند و در دریاهاى هلاکت و گودالهای خون، عمر سپری

کنند تا آن زمان که غائب شونده فرزندان من از دیدگان مردم پنهان شود و مردم به هم بگویند، آیا او گم شده، آیا کشته شده، یا خود وفات یافته است، که فتنه شدت گیرد، و بلا نازل شود، و آتش جنگ قبيله‌ای بر افروزد، و مردم در دینشان تدروی کنند و همصدا شوند که حجت از میان رفته و امامت باطل شده است.

و حج‌گزاران در آن سال از شیعه علی علیه السلام و دشمنانش همه به حج روند تا جستجو و کندوکاو از یادگار گذشتگان کنند، ولی نه از او نشانه‌ای دیده شود و نه خبری و نه بازمانده‌ای شناخته شود، پس در چنین وضعی شیعه علی علیه السلام مورد ناسزاگوئیها قرار گیرد، دشمنانش به او سخنهای ناشایست می‌گویند و اشرار و نابکاران در گفتگو بر شیعیان چیره شوند تا جایی که امت، سرگردان می‌ماند و به وحشت بیفتد و این سخن که حجت از میان رفته و امامت باطل گردیده است، فراوان شود (بر سر زبانها شایع شود)، به خدای علی علیه السلام قسم که حجت امت همان هنگام ایستاده و در راه آن (امت) گام برمی‌دارد، به خانه‌ها و کاخهایش داخل می‌شود، در شرق و غرب زمین در گردش است، گفته‌ها را می‌شنود و بر جماعت سلام می‌کند؛ او می‌بیند اما دیده نمی‌شود تا زمان و وعده‌اش فرارسد و منادی از آسمان آواز دهد که «هلا امروز روز شادی فرزندان علی علیه السلام و شیعیان او است.

۴۱- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ وَيَحْذُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقًا وَيُعْتَقَ فِيهَا رِقًا وَيُصَدِّعَ شُعْبًا وَيَشْعَبُ صَدْعًا فِي سُنْبُرَةِ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَ لَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ.^۱

آگاه باشید! آن کس از ما که با آن (فتنه‌ها و آشوبها) رو به رو گردد، با چراغی پرتو افکن به پیش می‌رود، و به روش نیکوکاران و شایستگان گام بر می‌دارد، تا زنجیر بردگی را بگشاید، و بردگان را آزاد سازد، و جمعیتها (ی باطل) را بپراکند، و پیروان پراکنده (حق) را کنار هم گرد

آورد، او در زمان غیبت در میان مردمان و پوشیده از آنها زندگی می کند که اثر شناس جای پای او را نمی بیند، اگر چه با دیده دقت در آن بنگرد.

۴۲- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَاءِ عليه السلام أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ أَنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَ لَكِنِّي لَسْتُ بِالَّذِي أَمَلُوهُهَا عَدَلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَ كَيْفَ أَكُونُ ذَلِكَ عَلَى مَا تَرَى مِنْ ضَعْفِ بَدَنِي وَإِنَّ الْقَائِمَ عليه السلام هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنِّ الشُّيُوخِ وَ مَنْظَرِ الشُّبَّانِ قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ حَتَّى لَوْ مَدَّ يَدَهُ إِلَى أَعْظَمِ شَجَرَةٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَقَلَعَهَا وَ لَوْ صَاحَ بَيْنَ الْجِبَالِ لَتَدَكَّدَكَتْ صُخُورُهَا يَكُونُ مَعَهُ عَصَا مُوسَى وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ ذَاكَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي يُعَيِّبُهُ اللَّهُ فِي سِتْرِهِ مَا شَاءَ ثُمَّ يُظَهِّرُهُ فَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.^۱

ریان بن صلت گوید: به امام رضاء علیه السلام گفتم: آیا شما صاحب الامر هستید؟

فرمود: من صاحب الامر هستم اما آن کسی که زمین را از عدل آکنده سازد همچنان که پر از جور شده باشد نیستم و چگونه او باشم در حالی که ضعف بدن مرا می بینی، و قائم علیه السلام کسی است که در سن شیوخ و منظر جوانان قیام کند و نیرومند باشد به غایتی که اگر دستش را به بزرگترین درخت روی زمین دراز کند آن را از جای برکند و اگر بین کوهها فریاد برآورد صخره های آن فرو پاشد عصای موسی و خاتم سلیمان با اوست، او چهارمین از فرزندان من است، خداوند او را در ستر خود نهان سازد سپس او را ظاهر کند و به واسطه او زمین را از عدل و داد آکنده سازد همچنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.

۴۳- قَالَ الْإِمَامُ السَّجَّادُ عليه السلام: الْقَائِمُ عليه السلام مِنَّا يَخْفَى عَنِ النَّاسِ وَلَادَتُهُ حَتَّى يَقُولُوا لَمْ يُولَدْ

بَعْدَ لِيَخْرُجَ حِينَ يَخْرُجُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ.^۱

ولادت قائم مائمه (عج) بر مردم پنهان است تا به غایتی که بگویند: هنوز متولد نشده است، تا وقتی که ظهور کند بیعت کسی بر گردش نباشد.

۴۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُسَاوِرِ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ أَيَاكُمْ وَ التَّنْوِيهِ أَمَا وَ اللَّهُ لَيَغِيْبَنَّ إِمَامَكُمْ سِنِينَ مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَتُمَحَّصَنَّ حَتَّى يَقَالَ مَاتَ قَبْلَ هَلِكِ بَأْيٍ وَادٍ سَلَكَ وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَتَكْفُونَ كَمَا تَكْفَأُ السُّفُنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيْدُهُ بَرُوحَ مِنْهُ وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرَى أَيُّ مِنْ أَيٍّ قَالَ فَ بَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ فَكَيْفَ نَصْنَعُ قَالَ فَ نَظَرَ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصُّفَّةِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ وَ اللَّهُ لَأَمْرُنَا أَيْبُنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ.^۲

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: فریادکنید، به خدا سوگند امام شما سالیانی از روزگارتان غیبت کند و حتما مورد آزمایش واقع شوید تا به غایتی که بگویند: او مرده یا هلاک شده و به کدام وادی سلوک کرده است؟ و چشمان مؤمنان بر او بگرید و واژگون شوید همچنان که کشتی در امواج دریا واژگون شود، و تنها کسی نجات یابد که خدای تعالی از او میثاق گرفته و در قلبش ایمان نقش کرده و او را به روحی از جانب خود مؤید کرده باشد، و دوازده پرچم مشتبه برافراشته شود که هیچ یک از دیگری بازشناخته نشود، راوی گوید: من گریستم، آنگاه فرمود: ای ابا عبد الله! چرا گریه می کنی؟

گفتم: چگونه نگریم در حالی که شما می گوئید: دوازده پرچم مشتبه که هیچ یک از دیگری

۱. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة) ۵۲۲/۲

۲. الكافي ۳۳۶/۱

باز شناخته نشود، پس ما چه کنیم؟ راوی گوید: امام به پرتو آفتاب که به داخل ایوان تأییده بود نگریست و فرمود: ای ابا عبد الله! آیا این آفتاب را می بینی؟
گفتم: آری.

فرمود: به خدا سوگند امر ما از این آفتاب روشن تر است.

۴۵- قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا سَيِّدِي وَلَا يَرَى وَقْتَ وِلَادَتِهِ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «بَلَى، وَاللَّهِ لَيُرَى مِنْ سَاعَةِ وِلَادَتِهِ إِلَى سَاعَةِ وِفَاةِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ وَتِسْعَةِ أَشْهُرٍ، أَوَّلُ وِلَادَتِهِ وَقْتُ الْفَجْرِ، مِنْ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ لِثَمَانِ خَلْوَنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ، إِلَى يَوْمِ الْجُمُعَةِ لِثَمَانِ خَلْوَنَ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةَ سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ، وَهُوَ يَوْمُ وِفَاةِ أَبِيهِ بِالْمَدِينَةِ- الَّتِي بِشَاطِئِ دِجْلَةَ، يَبْنِيهَا الْمُتَكَبِّرُ الْجَبَّارُ الْمُسَمَّى بِاسْمِ جَعْفَرِ الصَّالِّ، الْمُلَقَّبِ بِالْمُتَوَكَّلِ وَهُوَ الْمُتَأَكَّلُ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى- وَ هِيَ مَدِينَةٌ تُدْعَى بِسَرْمَنْ رَأَى، وَ هِيَ سَاءَ مَنْ رَأَى.

يَرَى شَخْصَهُ الْمُؤْمِنُ الْمُحِقُّ سَنَةَ سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ، وَلَا يَرَاهُ الْمُشَكِّكُ الْمُرْتَابُ، وَ يَنْقُذُ فِيهَا أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ، وَ يَغِيبُ عَنْهَا فَيُظْهِرُ فِي الْقَصْرِ بَصَائِرَ بَجَانِبِ الْمَدِينَةِ فِي حَرَمِ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَيَلْقَاهُ هُنَاكَ مَنْ يُسْعِدُهُ اللَّهُ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ، ثُمَّ يَغِيبُ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ سَنَةِ سِتِّ وَ سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ فَلَا تَرَاهُ عَيْنٌ أَحَدٍ، حَتَّى يَرَاهُ كُلُّ أَحَدٍ وَ كُلُّ عَيْنٍ».

قَالَ الْمُفَضَّلُ: قُلْتُ: يَا سَيِّدِي فَمَنْ يُخَاطِبُهُ وَ لِمَنْ يُخَاطَبُ؟

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «نُخَاطِبُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ الْجَنِّ، وَ يَخْرُجُ أَمْرُهُ وَ نَهْيُهُ إِلَى ثِقَاتِهِ وَ وُلَاتِهِ، وَ وَكَلَاتِهِ، وَ يَقْعُدُ بِبَابِهِ مُحَمَّدُ بْنُ نَصِيرِ النَّمِيرِيِّ فِي يَوْمِ غَيْبَتِهِ بِصَابِرٍ، ثُمَّ يُظْهِرُ بِمَكَّةَ»^۱.

مفضل می گوید: عرض کردم: سرورم آیا مهدی علیه السلام هنگام ولادتش دیده نمی شود؟

فرمودند: چرا، به خدا سوگند از لحظه ولادت تا موقع وفات پدرشان که دو سال و نه ماه است دیده می شود. اول ولادتش موقع فجر شب جمعه هشتم ماه شعبان سال ۲۵۷ و واقع در کنار شط دجله که شخص متکبر، جبّار گمراهی به نام جعفر ملقب به متوکل که متاکل (پرخور) است و ملعون آن را بنا می کند و آن شهر را سُرْمَن رای می نامند (یعنی مسرور می شود هرکس آن را ببیند) ولی هرکس آن را ببیند گرفته می شود.

در سال دویست و شصت هر شخص با ایمان و با حقیقتی او را در سامره می بیند ولی کسی که دلش آلوده به شک و تردید است او را نمی بیند، امر و نهی او در آن شهر نفوذ می کند و در همان جا غائب می شود و در قصری به نام صابر در کنار مدینه در حرم جدش رسول خدا ﷺ ظاهر می شود و هرکس سعادت دیدار او را داشته باشد در آنجا او را می بیند. آنگاه در آخر روز سال دویست و شصت و شش از نظرها غائب می گردد و دیگر هیچ کس او را نمی بیند تا موقعی که همه چشم ها به جمالش روشن گردد.

مفضل گوید: عرض کردم: در طول غیبت با چه کسی گفتگو می کند و چه کسی با او سخن می گوید؟

فرمودند: فرشتگان خدا و افراد با ایمان از اجنّه با وی سخن می گویند و دستورات او برای اشخاص مورد اعتماد و نمایندگان و وکلایش صادر می شود، و همان روز که وی در صابر غائب می شود محمد بن نصیر نمیری، خود را رابط میان او و شیعیان معرفی می کند، آنگاه (بعد از غیبت طولانی) در مکه آشکار می گردد.

۴۶- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ إِنَّ سُنْنَ الْأَنْبِيَاءِ بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْعِيبَاتِ حَادِثَةٌ فِي الْقَائِمِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ

حَدَوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُدَّةُ بِالْقُدَّةِ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنْ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ ابْنِي مُوسَى ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْأِمَاءِ يَغِيبُ غَيْبَةً يَزْنَابُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ ثُمَّ يُظْهِرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَعَارِبَهَا وَ يَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَيُصَلِّي خَلْفَهُ وَ تُشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ لَا تَبْقَى فِي الْأَرْضِ بَقْعَةٌ عَبْدٌ فِيهَا غَيْرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا عَبْدُ اللَّهِ فِيهَا وَ يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ^۱

ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: سنتهای انبیاء با غیبتهای که بر آنان واقع شده است همه در قائم ما اهل بیت موبه مو و طابق النعل بالنعل پدیدار می گردد.

ابو بصیر گوید: گفتم: یا ابن رسول الله! قائم شما اهل بیت کیست؟

فرمود: ای ابو بصیر! او پنجمین از فرزندان پسر موسی است او فرزند سیده کنیزان است و غیبتی کند که باطل جویان در آن شک کنند، سپس خدای تعالی او را آشکار کند و بر دست او شرق و غرب عالم را بگشاید و روح الله عیسی بن مریم فرود آید و پشت سر او نماز گزارد و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و در زمین بقعه ای نباشد که غیر خدای تعالی در آن پرستش شود و همه دین از آن خدای تعالی گردد، گرچه مشرکان را ناخوش آید.

۴۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّيرَفِيِّ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ فَرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ ذَكَرَ الْقَائِمَ عليه السلام فَقَالَ أَمَا لِيَغِيبَنَّ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام حَاجَةٌ^۲.

۱. کمال الدین و تمام النعمه ۲/۳۴۵

۲. کمال الدین و تمام النعمه ۱/۳۰۲

اصبغ بن نباته گوید حضرت علی علیه السلام نام قائم علیه السلام را برد و فرمود هر آینه غائب شود تا آنکه جاهل گوید برای خدا در آل محمد علیهم السلام حاجتی نیست.

۴۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَائِي [السَّنَائِي] رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ الصَّقْرِ الْعَبْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ الْأَعْمَشِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ: نَحْنُ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ سَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَادَةُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ مَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ وَ نَحْنُ أَمَانُ أَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ نَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُمْسِكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِنَا يُمْسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَ بِنَا يَنْزِلُ الْعَيْثُ وَ بِنَا يَنْشُرُ الرَّحْمَةَ وَ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ وَ لَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا قَالَ علیه السلام وَ لَمْ تَخْلُو [تَخْلُ] الْأَرْضُ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مُسْتَوْرٌ وَ لَا تَخْلُو إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ فِيهَا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ قَالَ سُلَيْمَانُ فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ علیه السلام فَكَيْفَ يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْعَائِبِ الْمُسْتَوْرِ قَالَ كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ.^۱

امام چهارم علیه السلام فرمود، ما امامان مسلمانان و حجت‌های خدا بر عالمیان و سادات مؤمنان و پیشوای دست و روسفیدان و سروران اهل: ایمانیم: امان اهل زمین هستیم چنانچه ستاره‌ها امان اهل آسمانند، مائیم که خدا بوسیله ما آسمان را نگاهداشته تا بر زمین نیفتد جز با اجازه او و برای ما آن را نگهداشته تا بر اهلش موج نزند و برای ما باران ببارد و رحمت خویش نشر کند و زمین برکات خود را بیرون دهد و اگر امام در زمین نباشد زمین اهل خود را فرو برد سپس فرمود از روزی که خدا آدم را آفریده خالی از حجت نیست که یا ظاهر و مشهور بوده

است و یا غایب و مستور و تا قیامت هم خالی نماند او حجت خداست و اگر چنین نباشد خدا را نپرستند.

سلیمان راوی حدیث گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم چگونه مردم به امام غائب بهره‌مند شوند؟

فرمود چنانچه به آفتاب پس ابر بهره‌مند شوند.

۴۹- حَدَّثَنَا غَيْرٌ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَرَّازِيِّ [الْفَرَّازِيُّ] قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدِ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ فَقَالَ عليه السلام هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي أُولَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ وَ سُنْدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقِيْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام ثُمَّ سَمِيِّ وَ كَنِيِّ حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَعَارِبَهَا ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَقَعُ لِشِيعَتِهِ الْإِتِّفَاعُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ فَقَالَ عليه السلام إِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوءَةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالسَّمْسِ وَ إِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَكُونِ سِرِّ اللَّهِ وَ مَخْرُوجِ

عَلِمَهُ فَكَتَمَهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.^۱

جابر بن یزید گوید از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم میفرمود چون خدای عز و جل بر پیغمبرش ﷺ این آیه را نازل کرد (ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و اولو الامر را از خودتان) عرض کردم یا رسول الله من خدا و رسول او را شناختم اولو الامر کیانند که خدا اطاعت آنها را مقرون طاعت تو ساخته؟

فرمودند: ای جابر آنها خلیفه‌های منند و بعد از من ائمه مسلمین اند اول آنها علی بن ابی طالب است و سپس حسن و حسین و سپس محمد بن علی که در تورات معروف است به باقر و محقق او را درک کنی ای جابر هر گاه به او برخوردی سلام مرا به او برسان سپس صادق جعفر بن محمد سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی سپس علی بن محمد و بعد حسن بن علی ﷺ بعد هم نام و هم کنیه من حجة الله فی ارضه و بقیته فی عبادہ پسر حسن بن علی ﷺ این آنچنان کسی است که خدای تعالی ذکره مشارق و مغارب زمین را بدست او فتح کند این آنست که از شیعیان و دوستانش غایب شود و باقی نماند بر عقیده امامت او مگر کسی که خدا دلش را به ایمان امتحان کرده.

جابر گوید به ایشان عرض کردم: یا رسول الله آیا برای شیعیانش در حال غیبت خود نفعی دارد؟

فرمودند: بدان به کسی که مرا به نبوت فرستاده است آری آنان به نور وی روشنی کسب کنند و به ولایت او در حال غیبت منتفع شوند مانند ارتفاع مردم به آفتابی که ابر آن را پوشانیده، ای جابر این سر مکنون خدا و علم مخزون او است آن را از اهلش بیوشان.

۵۰- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ وَجَدْتُ بِحَطِّ جَبْرِئِيلَ بْنِ أَحْمَدَ حَدَّثَنِي الْعُبَيْدِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام سَتَّصِيْبِكُمْ شُبْهَةٌ فَتَبْقُونَ بِلَا عِلْمٍ يُرَى وَلَا إِمَامٍ هُدَى وَلَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا مَنْ دَعَا بِدَعَاءِ الْعَرِيقِ قُلْتُ كَيْفَ دَعَاءُ الْعَرِيقِ قَالَ يَقُولُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ فَقُلْتُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُقَلَّبُ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ وَلَكِنْ قُلْ كَمَا أَقُولُ لَكَ يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ.^۱

عبد الله بن سنان گوید امام ششم علیه السلام فرمود یکدوران اشتباهی بشما رخ دهد و بی امام هدایت و پیشوای عیان بمانید و در این دوران کسی نجات نیابد مگر آنکه دعای غریق بخواند عرض کردم دعای غریق چگونه است؟

فرمود میگوئی ای خدای بخشنده ای مهربان ای گرداننده دلها دلم را بر دینم بر جا گذار من گفتم ای خدا ای گرداننده دلها و دیده ها دلم را بر دینت ثابت دار، فرمود براستی خدای عز و جل مقلب القلوب و الابصار است ولی چنانچه من بتو گفتم بگو یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک.

۵۱- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّازِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَمَا وَاللَّهِ لَيَغِيْبَنَّ عَنْكُمْ مَهْدِيُّكُمْ عليه السلام حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ مِنْكُمْ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام حَاجَةٌ ثُمَّ يُقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ فَيَمْلُؤُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.^۲

آری بخدا هر آینه مهدیتان علیه السلام از شما نهان شود تا نادان شما گوید برای خدا به آل محمد علیهم السلام نیازی نیست سپس چون تیر شهاب پیش آید و زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از جور

۱. کمال الدین و تمام النعمة ۲/۳۵۱

۲. کمال الدین و تمام النعمة ۲/۳۴۱

و ستم شده است.

۵۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مِيثَمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ حُصَيْنِ التَّغْلِبِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فِي حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ فَقُلْتُ لَهُ كَبِرْتَ سِنِّي وَ دَقَّ عَظْمِي فَلَسْتُ أَدْرِي يُفَضُّ لِي لِقَاؤُكَ أَمْ لَا فَأَعْهَدُ إِلَيْ عَهْدًا وَ أَخْبِرُنِي مَتَى الْفَرَجُ فَقَالَ إِنَّ الشَّرِيدَ الطَّرِيدَ الْفَرِيدَ الْوَحِيدَ الْمُمْفَرَدَ مِنْ أَهْلِهِ الْمَوْثُورَ بِوَالِدِهِ الْمَكْنَى بَعْمَهُ هُوَ صَاحِبُ الرَّايَاتِ وَ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيِّ فَقُلْتُ أَعِدْ عَلَيَّ فِدْعَا بَكْتَابِ أَدِيمٍ أَوْ صَحِيفَةٍ فَكَتَبَ لِي فِيهَا.^۱

عبد الأعلى بن حصین التغلبی (کوفی) از پدرش روایت کرده که گفت: «در سفر حج و یا عمره ای خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: سن من زیاد شده و استخوانم فرسوده گشته است و نمی دانم دیگر ملاقات شما نصیب من خواهد شد یا نه، پس وصیتی به من بفرمائید و مرا خبر دهید که فرج کی خواهد بود؟ فرمود:

همانا آن آواره رانده شده یکه و تنها و جدا از خانواده، که خون پدرش خواسته و ستانده نشده است و کنیه عموی خویش را دارد، او صاحب پرچمها است و نامش نام پیامبری است، عرض کردم: دوباره برایم بگوئید، پس آن حضرت پوستی چرمین و یا صفحه ای درخواست نمود و در آن برایم نوشت».

۵۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - فَإِذَا نَقَرْنَا فِي النَّاقُورِ قَالَ إِنَّ مِنَّا إِمَامًا مُسْتَتِرًا فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ ذِكْرُهُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةً فَظَهَرَ فَقَامَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.^۲

۱. الغيبة (للعماني) ۱۷۸

۲. الغيبة (للعماني) ۱۸۷

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: «از آن حضرت در باره فرمایش خدای عز و جل سؤال شد «هنگامی که در صور دمیده شود» آن حضرت فرمود: همانا از ما اهل بیت امامی پوشیده خواهد بود، و هنگامی که خداوند عز ذکره آشکار ساختن امر او را اراده نماید به دل او نکته و پدیده‌ای می‌اندازد، پس او آشکار گشته و به امر خدای عز و جل به پا خواهد خاست».

۵۴- كِتَابُ الْمُقْتَضَبِ، لِابْنِ الْعِيَّاشِ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّيْخُ الثَّقَةُ أَبُو الْحُسَيْنِ بْنُ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ عَلِيٍّ فِي سَنَةِ خَمْسٍ وَثَمَانِينَ وَ مِائَتَيْنِ عِنْدَ عُبَيْدِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ نُوْحِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ يَحْيَى عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ وَ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَمْدَانِيِّ وَ الْحَارِثِ بْنِ شَرِبٍ كُلِّ حَدَّثَنَا أَنَّهُمْ كَانُوا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَكَانَ إِذَا أَقْبَلَ ابْنُهُ الْحَسَنُ يَقُولُ مَرْحَبًا بِابْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِذَا أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ يَقُولُ بِأَبِي أَنْتَ يَا أَبَا ابْنِ خَيْرَةَ الْإِمَاءِ فَقِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا بَالُكَ تَقُولُ هَذَا لِلْحَسَنِ وَ هَذَا لِلْحُسَيْنِ عليه السلام وَ مِنْ ابْنِ خَيْرَةَ الْإِمَاءِ فَقَالَ ذَاكَ الْفَقِيدُ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام هَذَا وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عليه السلام .^۱

ابن عیاش در کتاب مقتضب می‌گوید: شیخ ابوالحسین بن عبدالصمد بن علی از نوح بن دراج و چند نفر دیگر نقل کرد که آن‌ها در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، وقتی امام حسین علیه السلام وارد شد حضرت به ایشان فرمودند: پدرم به قربان پدر فرزند بهترین کنیزها!

به آن حضرت گفته شد: یا امیرالمؤمنین علت چیست که برای امام حسین علیه السلام این تعبیر را به کار می‌برید؟ فرزند بهترین کنیزها کیست؟

حضرت علی علیه السلام در جواب فرمودند: او گمشده‌ای است که از نزدیکان و خویشاوندان و

وطن خود دور است، نام او م-ح-م-د فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیه السلام است؛ در این هنگام دست خود را بر سر مبارک امام حسین علیه السلام نهاده فرمودند: همین حسین علیه السلام.

۵۵- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرِ الرَّقِّيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ علیه السلام قَالَ هُوَ الطَّرِيدُ الْوَحِيدُ الْغَرِيبُ الْغَائِبُ عَنْ أَهْلِهِ الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ علیه السلام.^۱

از امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام درباره صاحب این امر علیه السلام پرسیدم. ایشان فرمودند: او طرد شده تنها، غریب، پنهان از نزدیکانش و به خاطر کشته شدن پدرش مظلوم علیه السلام است.

۵۶- أَلْسَلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الْعَالِمِ الْغَائِبِ عَنِ الْأَبْصَارِ وَ الْحَاضِرِ فِي الْأَمْصَارِ، وَ الْغَائِبِ عَنِ الْعُيُونِ وَ الْحَاضِرِ فِي الْأَفْكَارِ، بَقِيَّةِ الْأَخْيَارِ الْوَارِثِ ذَالْفَقَارِ، الَّذِي يَظْهَرُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ ذِي الْأَسْتَارِ وَيُنَادِي بِشِشْعَارِ «يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ علیه السلام»: أَنَا الطَّالِبُ بِالْأَوْتَارِ، أَنَا قَاصِمٌ كُلِّ جَبَّارٍ، الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ ابْنِ الْحَسَنِ علیه السلام، عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَفْضَلُ السَّلَامِ.^۲

در زیارتی خطاب به ناحیه مقدسه آن حضرت چنین می خوانیم:

سلام بر امام دانای پنهان از دیدگان و حاضر در شهرها، و پنهان از چشم ها و حاضر در اندیشه ها، باقیمانده نیکان، وارث ذوالفقار، همان کسی که در خانه پرده پوش خدا آشکار می شود و شعار خونخواهی حسین علیه السلام را سر می دهد (و می گوید): من قصاص کننده خون های به ناحق ریخته ام، من خردکننده هر ستمگر هستم، و آن قیام کننده ام که در انتظارم بوده اند، پسر (امام) حسن علیه السلام که بر او و خاندانش بهترین درودها باد.

۱. کمال الدین و تمام النعمة ۲/۳۶۱

۲. بحار الانوار ۱۰۲/۱۹۳ و ۱۹۴

۲- شیعیان امتحان شوند

روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام وارد شده که بر اثر طولانی شدن غیبت امام عصر علیه السلام گروهی از مردم منکر وجود مبارک حضرت می شوند و از عقیده خود باز می گردند!

این دسته از روایات چنان فراوان است که می توان گفت: به حد تواتر رسیده است و اینها خود دلیل بر عدم امکان ارتباط در عصر غیبت است؛ زیرا اگر چنین ارتباطی ممکن بود، معنا نداشت که مردم در این آزمایش ناموفق باشند و ایمان و اعتقاد خود را از دست بدهند. اساساً فلسفه انتظار در این نکته نهفته است که افراد با عدم مشاهده حضرت، ایمان به پیروزی و موفقیت حق داشته باشد.

۱- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمَسَاوِرِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ إِيَّاكُمْ وَ التَّنْوِيهَ أَمَا وَاللَّهِ لَيَغِيبَنَّ إِمَامُكُمْ سِنِينَ مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَتَمَحَّصَنَّ حَتَّى یُقَالَ مَاتَ قَتَلَ هَلَكَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَتَكْفُونَنَّ كَمَا تُكْفَى السُّفُنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ فَلَا یَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيْمَانَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا یُدْرَى أَيُّ مِنْ أَيِّ قَالَ فَبَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ فَكَيْفَ نَصْنَعُ قَالَ فَنَظَرَ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصُّفَّةِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ وَاللَّهِ لَأَمْرُنَا أَبِينُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ.^۱

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: فریاد نکنید، به خدا سوگند امام شما سالیانی از روزگارتان غیبت کند و حتما مورد آزمایش واقع شوید تا به غایتی که بگویند: او مرده یا هلاک شده و به کدام وادی سلوک کرده است؟ و چشمان مؤمنان بر او بگرید و

واژگون شوید همچنان که کشتی در امواج دریا واژگون شود، و تنها کسی نجات یابد که خدای تعالی از او میثاق گرفته و در قلبش ایمان نقش کرده و او را به روحی از جانب خود مؤید کرده باشد، و دوازده پرچم مشتبه برافراشته شود که هیچ يك از دیگری بازشناخته نشود، راوی گوید: من گریستم، آنگاه فرمود: ای ابا عبد الله! چرا گریه می کنی؟ گفتم: چگونه نگریم در حالی که شما می گوئید: دوازده پرچم مشتبه که هیچ يك از دیگری باز شناخته نشود، پس ما چه کنیم؟ راوی گوید: امام به پرتو آفتاب که به داخل ایوان تابیده بود نگریست و فرمود: ای ابا عبد الله! آیا این آفتاب را می بینی؟ گفتم: آری، فرمود: به خدا سوگند امر ما از این آفتاب روشن تر است.

۳- نشان ایمان است

در روایات کثیره داریم که خداوند دیده نشدن حضرت را برای مومنین نشان ایمان گذاشته هست. حال می بینم مدعیان می گویند فقط مومنین حضرت را می توانند ببینند.

۱- حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعِبَادُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَرْضَى مَا يَكُونُ عَنْهُمْ إِذَا فَقَدُوا حُجَّةَ اللَّهِ فَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَ لَمْ يَعْلَمُوا بِمَكَانِهِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ تَبْطُلْ حُجُجُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا بَيِّنَاتُهُ فَعِنْدَهَا فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ إِنِ أَنْشَدَ مَا يَكُونُ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّتَهُ فَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا يَزْتَابُونَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَزْتَابُونَ مَا غَيَّبَ عَنْهُمْ حُجَّتَهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا عَلَى رَأْسِ شَرَارِ النَّاسِ.^۱

نزدیک ترین و پسندیده ترین حالت بندگان به خدای تعالی آنگاه است که حجت خدا مفقود گردد و بر بندگان آشکار نباشد و مکانش را ندانند و در آن حال عالم باشند که حجتها و بینات الهی باطل نمی شود، در چنین زمانی صبح و شام متوقع فرج باشید، و سخت ترین خشم خدای تعالی بر دشمنانش آنگاه است که حجت خدا مفقود گردد و بر بندگان آشکار نباشد، و خدای تعالی می داند که اولیایش شك نمی کنند و اگر می دانست که آنان شك می کنند حجتش را چشم بر هم زدنی از آنها غایب نمی کرد و آن بر سر بدترین مردم واقع شود.

۲- رَوَى حَمَادُ بْنُ عَمْرٍو وَ أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ- عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ لَهُ ... يَا عَلِيُّ أَعْجَبُ النَّاسِ

إِيمَانًا وَ أَعْظَمَهُمْ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَ حُجِبَ عَنْهُمْ
الْحُجَّةُ فَأَمَّنُوا بِسَوَادٍ عَلَى بَيَاضٍ.^۱

ای علی! شگفت آورترین ایمان، و بزرگترین یقین، از آن مردمی است که در آخر الزمان
هستند. پیامبر را ندیده‌اند، و حجت خدا از آنان غایب است، اما آنان به سیاهی بر سپیدی
ایمان آورده‌اند.

۱. من لا يحضره الفقيه ۴/۳۶۶

۴- یاران اصلی حضرت تا حالا ندیدند

در روایات کثیره آمده که ۳۱۳ نفر تا روز ظهور اصلاً حضرت مهدی علیه السلام را ندیدند و نمی شناسند و بدون وعده قبلی خدمت حضرت می رسند در روز ظهور.

۱- قَالَ الْإِمَامُ الْبَاقِرُ علیه السلام: وَ اللَّهُ ثَلَاثُ مِائَةٍ وَ بَضْعَةٌ عَشَرَ رَجُلًا فِيهِمْ خَمْسُونَ امْرَأَةً يَجْتَمِعُونَ بِمَكَّةَ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ قَزَعًا كَفَزَعَ الْخَرِيفِ يَتَّبِعُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا.^۱

سپس امام محمد باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم سیصد و ده و اندی مرد که پنجاه زن نیز در میان آنهاست مانند قطعه‌های ابر در فصل پائیز، در مکه معظمه بی آنکه قبلاً وعده ای داده باشند، جمع میشوند.

۲- عَبْدُ الْأَعْلَى الْحَلَبِيُّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام يَكُونُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ علیه السلام غَيْبَةٌ فِي بَعْضِ هَذِهِ الشُّعَابِ ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةِ ذِي طُوًى حَتَّى إِذَا كَانَ قَبْلَ خُرُوجِهِ بِلَيْلَتَيْنِ انْتَهَى الْمَوْلَى الَّذِي يَكُونُ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى يَلْقَى بَعْضَ أَصْحَابِهِ فَيَقُولُ كَمْ أَنْتُمْ هَاهُنَا فَيَقُولُونَ نَحْوُ مَنْ أَرْبَعِينَ رَجُلًا فَيَقُولُ كَيْفَ أَنْتُمْ لَوْ قَدْ رَأَيْتُمْ صَاحِبَكُمْ فَيَقُولُونَ وَ اللَّهُ لَوْ يَأْوِي بِنَا الْجِبَالِ لِأَوْيَانَا مَعَهُ ثُمَّ يَأْتِيهِمْ مِنَ الْقَابِلَةِ فَيَقُولُ لَهُمْ أَشِيرُوا إِلَيَّ ذَوِي أَسْنَانِكُمْ وَ أَحْيَارِكُمْ عَشْرَةَ [عَشِيرَةً] فَيَشِيرُونَ لَهُ إِلَيْهِمْ فَيَنْطَلِقُ بِهِمْ حَتَّى يَأْتُونَ صَاحِبَهُمْ وَ يَعِدُّهُمْ إِلَى اللَّيْلَةِ الَّتِي تَلِيهَا.^۲

برای صاحب این امر علیه السلام غیبتی است در بعضی از این مناطق (و با دست‌نشان اشاره کرد به منطقه ذی طوی (تا این که قبل از خروجش آن بنده ای که همراهش است می آید تا این که بعضی از اصحاب را ملاقات می کند سپس می گوید: شما چند نفرید؟ می گویند: ما تقریباً چهل نفریم.

۱. تفسیر العیاشی ۶۵/۱

۲. تفسیر العیاشی ۵۶/۲

او می گوید اگر صاحب‌تان را ببینید چگونه خواهید بود ؟

می گویند: به خدا قسم اگر بخواهد کوهی را از بین ببریم از بین می بریم و سپس آن بنده فردا می آید و می گوید: ده نفر از بهترین هایتان را معرفی کنید ، پس اشاره می کند به آنها ، و آنها را می برد تا اینکه صاحبشان را ملاقات می کنند و او آنها را برای شب بعد آماده می سازد.

۳- أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ هُوْدَةَ أَبُو سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهْأَوْنَدِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَصْحَابُ الْقَائِمِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا أَوْلَادُ الْعَجَمِ بَعْضُهُمْ يُحْمَلُ فِي السَّحَابِ نَهَارًا يُعْرَفُ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ نَسَبِهِ وَ حَلِيَّتِهِ وَ بَعْضُهُمْ نَائِمٌ عَلَى فِرَاشِهِ فَيُؤَافِيهِ فِي مَكَّةَ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ.^۱

اصحاب قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ سیصد و سیزده نفر از فرزندان عجم می باشند، بعضی از ایشان را در روز با آشنایی به نام خود و نام پدر و نسب و شمائل در ابر سوار می کنند، به مکه می برند و بعضی در رختخواب خود خوابیده، نابهنگام در مکه دیده می شوند، بدون میعاد و سابقه قرارداد.

۵- حرام هست رفتن دنبال حضرت مهدی علیه السلام

۱- حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَمَّارُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقِ الْأَسْرُوشَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ الْخَضِرِ بْنِ أَبِي صَالِحِ الْخُجَنْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ خَرَجَ إِلَيْهِ مِنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه السلام تَوْقِيعٌ بَعْدَ أَنْ كَانَ أُغْرِيَ بِالْفَخْصِ وَالطَّلَبِ وَسَارَ عَنْ وَطَنِهِ لِيَتَّبِعَنَّ لَهُ مَا يَعْمَلُ عَلَيْهِ وَكَانَ نُسْخَةُ التَّوْقِيعِ مَنْ بَحَثَ فَقَدْ طَلَبَ وَمَنْ طَلَبَ فَقَدْ دَلَّ وَمَنْ دَلَّ فَقَدْ أَشَاطَ وَمَنْ أَشَاطَ فَقَدْ أَشْرَكَ قَالَ فَكَفَّ عَنِ الطَّلَبِ وَرَجَعَ.^۱

خجندی گوید که برای او از صاحب الزمان علیه السلام دستخطی رسید بعد از آنکه بسیار گردید و جستجو کرد و از وطنش مسافرت کرد تا بر او روشن شود که چه بایدش کرد نسخه توقیع اینست «هر کس کاوش کند جويا شده هر کس جويا شود او را نشان داده، هر کس او را نشان دهد در خونش همکاری کرده و مشرک شده گوید از جستجو دست کشید و برگشت.

۱. کمال الدین و تمام النعمه ۵۰۹/۲

۶- حضرت مهدی علیه السلام تک و تنها هستند

۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزْرُورِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ عليه السلام الشَّرِيدُ الطَّرِيدُ الْفَرِيدُ الْوَحِيدُ.^۱

اصبغ بن نباته گوید: از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود: صاحب این امر علیه السلام شریذ (آواره) و طرید (رانده) و فرید (تک) و وحید (تنها) است.

۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مَيْثَمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ حُصَيْنِ الثَّغَلْبِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فِي حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ فَقُلْتُ لَهُ كَبُرَتْ سِنِّي وَ دَقَّ عَظْمِي فَلَسْتُ أَدْرِي يُفْضَى لِي لِقَاؤُكَ أَمْ لَا فَأَعْهَدُ إِلَيْ عَهْدًا وَ أَخْبِرُنِي مَتَى الْفَرَجُ فَقَالَ إِنَّ الشَّرِيدَ الطَّرِيدَ الْفَرِيدَ الْوَحِيدَ الْمُفْرَدَ مِنْ أَهْلِهِ الْمُؤْتَوِّرَ بِوَالِدِهِ الْمُكْنَى بَعْمِهِ هُوَ صَاحِبُ الرَّايَاتِ وَ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيِّ فَقُلْتُ أَعِدْ عَلَيَّ فِدْعَا بِكِتَابِ أَدِيمٍ أَوْ صَحِيفَةٍ فَكَتَبَ لِي فِيهَا.^۲

عبد الأعلى بن حصین الثعلبی (کوفی) از پدرش روایت کرده که گفت: «در سفر حج و یا عمره ای خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: سن من زیاد شده و استخوانم فرسوده گشته است و نمی دانم دیگر ملاقات شما نصیب من خواهد شد یا نه، پس وصیبتی به من بفرمائید و مرا خبر دهید که فرج کی خواهد بود؟ فرمود:

همانا آن آواره رانده شده یگه و تنها و جدا از خانواده، که خون پدرش خواسته و ستانده نشده

۱. کمال الدین و تمام النعمه ۳۰۳/۱

۲. الغيبة (للنعماني) ۱۷۸

است و کنیه عموی خویش را دارد، او صاحب پرچمها است و نامش نام پیامبری است، عرض کردم: دوباره برایم بگوئید، پس آن حضرت پوستی چرمین و یا صفحه‌ای درخواست نمود و در آن برایم نوشت».

۳- حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنِي حَمْدَانُ بْنُ مَنْصُورٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى الْخَشَّابِ قَالَ: قُلْتُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ قَالَ لَا وَ لَكِنْ صَاحِبُ الْأَمْرِ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ الْمُتَوَرُّ بِأَبِيهِ عليه السلام الْمَكْنَى بَعْمَهُ يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ^۱.

عیسی خشاب گوید: به امام حسین عليه السلام گفتم: آیا شما صاحب الامر هستید؟ فرمود: خیر، و لیکن صاحب الامر عليه السلام طرید و شرید و خونخواه پدرش عليه السلام و دارای کنیه عمویش می باشد او شمشیرش را هشت ماه روی دوش خود می نهد.

٧- هرچی در اقوام قبل اتفاق می افتد در این قوم اتفاق می افتد(عبیت

حضرت عیسی)

١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ الْمَعْرُوفِ بِالْكَرْمَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عِيْسَى الْوَشَّاءُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرِ الْقُمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرٍ بْنُ سَهْلٍ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَارِثِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَنْصُورِ الْجَوَاشِنِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبُدَيْلِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبِي عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبٍ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام فَرَأَيْنَاهُ جَالِسًا عَلَى التُّرَابِ وَ عَلَيْهِ مِسْحٌ خَيْبَرِيٌّ مُطَوَّقٌ بِلَا جَيْبٍ مُقَصَّرٌ الْكُمَّيْنِ وَ هُوَ يَبْكِي بُكَاءَ الْوَالِدِ التَّكْلَى ذَاتِ الْكَبِدِ الْحَرَى قَدْ نَالَ الْحُزْنَ مِنْ وَجَنَّتِيهِ وَ شَاعَ التَّغْيِيرُ فِي عَارِضِيهِ وَ أْبَلَى الدَّمُوعُ مَحْجَرِيهِ وَ هُوَ يَقُولُ سَيِّدِي غَيْبَتِكَ نَعْتُ زُقَادِي وَ ضَيِّقْتُ عَلَيَّ مِهَادِي وَ ابْتَزَّتْ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي سَيِّدِي غَيْبَتِكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ وَ فَقَدَ الْوَاحِدِ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُفْنِي الْجَمْعَ وَ الْعَدَدَ فَمَا أَحْسُ بِدَمْعَةٍ تَرْقَى مِنْ عَيْنِي وَ أَنْيْنُ يُفْتَرُ مِنْ صَدْرِي عَنْ دَوَارِجِ الرِّزَايَا وَ سَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مَثَلُ بَعِينِي عَنْ غَوَابِرِ أَعْظَمِهَا وَ أَفْضَعِهَا وَ بَوَاقِي أَشْدَّهَا وَ أَنْكَرَهَا وَ نَوَائِبِ مَخْلُوطَةٍ بِغَضَبِكَ وَ نَوَازِلِ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ قَالَ سَدِيرٌ فَاسْتَطَارَتْ عُقُولُنَا وَلَهَا وَ تَصَدَّعَتْ قُلُوبُنَا جَزَعًا مِنْ ذَلِكَ الْخَطْبِ الْهَائِلِ وَ الْحَادِثِ الْغَائِلِ وَ ظَنْنَا أَنَّهُ سَمَتَ لِمَكْرُوهَةٍ قَارِعَةٍ أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنَ الدَّهْرِ بَائِقَةٌ فَقُلْنَا لَا أَبْكَى اللَّهُ يَا ابْنَ خَيْرِ الْوَرَى عَيْنِيكَ مِنْ آيَةٍ حَادِثَةٍ تَسْتَنْزِفُ دَمْعَتَكَ وَ تَسْتَمْطِرُ عَبْرَتَكَ وَ آيَةٍ حَالَةٍ حَتَمَتْ عَلَيْكَ هَذَا الْمَآئِمَةَ قَالَ فَزَفَرَ الصَّادِقُ زَفْرَةً انْتَفَخَ مِنْهَا جَوْفُهُ وَ اشْتَدَّ عَنْهَا خَوْفُهُ وَ قَالَ وَيْلَكُمْ نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِيحَةَ عليه السلام هَذَا الْيَوْمِ وَ هُوَ الْكِتَابُ الْمُشْتَمِلُ عَلَى عِلْمِ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الرِّزَايَا وَ عِلْمِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَ الْأَيُّمَةَ مِنْ بَعْدِهِ عليه السلام وَ تَأَمَّلْتُ مِنْهُ مَوْلِدَ قَائِمِنَا وَ غَيْبَتَهُ

وَإِبْطَاءَهُ وَطُولَ عُمُرِهِ وَبَلْوَى الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَتَوَلَّدَ الشُّكُوكَ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ وَازْتِدَادَ أَكْثَرِهِمْ عَنْ دِينِهِمْ - وَخَلَعَهُمْ رَبَّنَا مِنَ الْإِسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمْ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ فَأَخَذْتَنِي الرَّقَّةَ وَاسْتَوَلَّتْ عَلَيَّ الْأَحْزَانُ فَقُلْنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَرَّمْنَا وَفَضَّلْنَا بِإِشْرَاكَكَ إِيَّانَا فِي بَعْضِ مَا أَنْتَ نَعْلَمُهُ مِنْ عِلْمِكَ ذَلِكَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَدَارَ لِقَائِهِمْ مَنَا ثَلَاثَةَ أَدَارَهَا فِي ثَلَاثَةِ مَنَ الرُّسُلِ قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَى وَقَدَّرَ غَيْبَتَهُ تَقْدِيرَ غَيْبَةِ عِيسَى وَقَدَّرَ إِبْطَاءَهُ تَقْدِيرَ إِبْطَاءِ نُوحٍ وَجَعَلَ لَهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عُمَرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ أَعْنِي الْخَضِرَ دَلِيلًا عَلَى عُمُرِهِ فَقُلْنَا لَهُ اكشِفْ لَنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ وُجُوهِ هَذِهِ الْمَعَانِي.

قَالَ ﷺ أَمَّا مَوْلِدُ مُوسَى فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِ عَلَى يَدِهِ أَمَرَ بِأَحْضَارِ الْكَهَنَةِ فَدَلَّوهُ عَلَى نَسَبِهِ وَأَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ يَزَلْ يَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِشَقِّ بَطُونِ الْحَوَامِلِ مِنْ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى قَتَلَ فِي طَلَبِهِ نِيفًا وَعِشْرِينَ أَلْفَ مَوْلُودٍ وَتَعَدَّرَ عَلَيْهِ الْوُصُولُ إِلَى قَتْلِ مُوسَى بِحِفْظِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِيَّاهُ وَكَذَلِكَ بَنُو أُمِّيَّةَ وَبَنُو الْعَبَّاسِ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِهِمْ وَمُلْكِ الْأُمَرَاءِ وَالْجَبَابِرَةِ مِنْهُمْ عَلَى يَدِ الْقَائِمِ مَنَا نَاصَبُونَا الْعِدَاوَةَ وَوَضَعُوا سِيُوفَهُمْ فِي قَتْلِ آلِ الرَّسُولِ ﷺ وَإِبَادَةِ نَسْلِهِ طَمَعًا مِنْهُمْ فِي الْوُصُولِ إِلَى قَتْلِ الْقَائِمِ ﷺ وَيَأْبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنَ الظَّلْمَةِ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ ... وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَأَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى فَإِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قَتِلَ فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ بِقَوْلِهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتَنَكِرُهَا لِطَوْلِهَا فَمَنْ قَائِلٌ يَهْدِي بَأَنَّهُ لَمْ يُولَدْ وَقَائِلٌ يَقُولُ إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَلَاثَةِ عَشْرٍ وَصَاعِدًا وَقَائِلٌ يَعْصِي اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِقَوْلِهِ إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ ﷺ يَنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ.^١

سدیر صیرفی گوید: من و مفضل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب بر مولایمان امام صادق علیه السلام وارد شدیم و دیدیم که بر خاک نشستند و جبه خیبری طوقدار بی گریبان گریبان آستین کوتاهی در بر او بود و او مانند مادر فرزند مرده شیدای جگر سوخته‌ای می‌گریست و اندوه تا وجناتش رسیده و گونه‌هایش دگرگون شده و دیدگانش پر از اشک گردیده است و می‌گوید: ای آقای من! غیبت تو خواب از دیدگانم ربوده و بسترم را بر من تنگ ساخته و آسایش قلبم را از من سلب نموده است. ای آقای من! غیبت تو اندوه مرا به فجایع ابدی پیوند داده، و فقدان یکی پس از دیگری جمع و شمار را نابود کرده است، من دیگر احساس نمی‌کنم اشکی را که از دیدگانم بر گریبانم روان است و ناله‌ای را که از مصائب و بلاهای گذشته از سینه‌ام سر می‌کشد، جز آنچه را که در برابر دیدگانم مجسم است و از همه گرفتاریها بزرگتر و جانگدازتر و سخت‌تر و ناآشنا تر است، ناملایماتی که با غضب تو در آمیخته و مصائبی که با خشم تو عجین شده است.

سدیر گوید: چون امام صادق علیه السلام را در چنین حالی دیدیم از شدت وله عقل از سرمان پرید و به واسطه آن رخداد هائل و پدیده وحشتناک و از شدت جزع قلوبمان چاک چاک گردید و پنداشتیم که آن نشانه مکروهی کوبنده و یا مصیبتی از مصائب روزگار است که بر وی نازل شده است. و گفتیم: ای فرزند بهترین خلائق! چشمانت گریان مباد! از چه حادثه‌ای اشکتان روان و سرشک از دیدگانتان ریزان است؟ و کدام حالتی است که این ماتم را بر شما واجب کرده است؟

گوید: امام صادق علیه السلام نفس عمیقی کشید که بر اثر آن درونش برآمد و هراسش افزون شد و فرمود: وای بر شما صبح امروز در کتاب جفر می‌نگریستم و آن کتابی است که مشتمل بر علم منایا و بلایا و مصائب عظیمه و علم ما کان و ما یکون تا روز قیامت است، همان کتابی که خدای تعالی آن را به محمد صلی الله علیه و آله و ائمه پس از او علیهم السلام اختصاص داده است و در فصولی از آن

می‌نگریستم، میلاد قائم ما و غیبتش و تأخیر کردن و طول عمرش و بلوای مؤمنان در آن زمان و پیدایش شکوک در قلوب آنها به واسطه طول غیبت و مرتد شدن آنها از دینشان و برکندن رشته اسلام از گردنهایشان که خدای تعالی فرموده است: و کل إنسان أزمانه طأره فی عنقه که مقصود از آن ولایت است و پس از آنکه در آن فصول نگریستم رقتی مرا فرا گرفت و اندوه بر من مستولی شد. گفتیم: ای فرزند رسول خدا! ما را مشرف و گرامی بدار و در بعضی از آنچه در این باب می‌دانی شریک گردان! فرمود: خدای تعالی در قائم ما سه خصلت جاری ساخته که آن خصلتها در سه تن از پیامبران نیز جاری بوده است: مولدش را چون مولد موسی و غیبتش را مانند غیبت عیسی و تأخیر کردنش را مانند تأخیر کردن نوح مقدر کرده است و بعد از آن عمر عبد صالح - یعنی خضر - را دلیلی بر عمر او قرار داده است. به آن حضرت گفتیم: ای فرزند رسول خدا! اگر ممکن است وجوه این معانی را برای ما توضیح دهید.

فرمود: اما تولد موسی ، چون فرعون واقف شد که زوال پادشاهی او به دست موسی است، دستور داد که کاهنان را حاضر کنند و آنها وی را از نسب موسی آگاه کردند و گفتند که وی از بنی اسرائیل است و فرعون به کارگزاران خود دستور می‌داد که شکم زنان باردار بنی اسرائیل را پاره کنند و حدود بیست و چند هزار نوزاد را کشت اما نتوانست به کشتن موسی دست یابد زیرا او در حفظ و حمایت خدای تعالی بود و بنی امیه و بنی عباس نیز چنین اند، وقتی واقف شدند که زوال پادشاهی آنها و پادشاهی امیران و ستمگران آنها به دست قائم ماست، با ما به دشمنی برخاستند و در قتل آل رسول ﷺ و نابودی نسل او شمشیر کشیدند به طمع آنکه بر قتل قائم دسترسی پیدا کنند، اما خدای تعالی امر خود را مکشوف یکی از ظلمه نمی‌سازد و نور خود را کامل می‌کند، گر چه مشرکان را ناخوش آید.

و اما غیبت عیسی ، یهود و نصاری اتفاق کردند که او کشته شده است، اما خدای تعالی با

این قول خود آنان را تکذیب فرمود: و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم. و غیبت قائم نیز چنین است، زیرا این امت به واسطه طول مدتش آن را انکار می کند، پس گوینده ای به هذیان گوید او متولد نشده است، و گوینده ای دیگر گوید: او مرده است، و گوینده ای دیگر این کلام کفرآمیز را گوید که یازدهمین ما ائمه عقیم بوده است، و گوینده ای دیگر با این کلام از دین خارج شود که تعداد ائمه به سیزده و یا بیشتر رسیده است، و گوینده ای دیگر به نافرمانی خدای تعالی پرداخته و گوید روح قائم علیه السلام در جسد دیگری سخن می گوید.

۸- فرق غیبت صغری و کبری

۱- صغری کوتاه و کبری طولانی

رَوَاهُ الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْخَارِقِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ لِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام غَيْبَتَانِ وَاحِدَةٌ طَوِيلَةٌ وَالْأُخْرَى قَصِيرَةٌ قَالَ فَقَالَ لِي نَعَمْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى ثُمَّ لَا يَكُونُ ذَلِكَ يَعْني ظُهُورَهُ حَتَّى يَخْتَلِفَ وُلْدُ فُلَانٍ وَتَضِيقَ الْحَلَقَةُ وَيُظْهَرَ السُّفْيَانِيُّ وَيَشْتَدَّ الْبَلَاءُ وَيَشْمَلَ النَّاسَ مَوْتُ وَقَتْلٌ يَلْجَأُونَ فِيهِ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ رَسُولِهِ ص.^۱

حسن بن محبوب از ابی بصیر روایت میکند که خدمت حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: امام باقر عليه السلام میفرمود: قائم آل محمد عليه السلام دارای دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه مدت و دیگری طولانی، حضرت صادق عليه السلام فرمود: آری ای ابو بصیر مطلب چنین است یکی از این دو غیبت بسیار طولانی است، و او ظهور نخواهد کرد تا آنگاه که فرزندان فلان اختلاف کنند و دایره تنگ شود و سفیانی خروج نماید، و گرفتاری زیاد گردد و مردم در مرگ و میر و قتل و کشتار گرفتار شوند، و از روی ناچاری به حرم خداوند و رسول پناه برند.

۲- در صغری در حج دیده می شوند ولی در کبری دیده نمی شوند

۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لِلْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْبَتَانِ يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوْاسِمَ يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرُونَهُ.^۱

قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ را دو گونه غیبت است که در یکی از آن دو در موسم های حج حاضر می شود و مردم را می بیند ولی مردم او را در موسم نمی بینند.

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَفْقَدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرُونَهُ.^۲

مردم امام خود را گم کنند و او در موسم حج حاضر باشد و آنها را ببیند و او را نبینند.

۱. الكافي ۱/۳۳۹

۲. الكافي ۱/۳۳۷

۳- در صغری باز میگردد و در کبری معلوم نشود که در کجاست

۱- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَّاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ رَبَاحٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْحَمِيرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ وَ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لِلْقَائِمِ عليه السلام غَيْبَتَيْنِ يَرْجِعُ فِي أَحَدَاهُمَا وَ فِي الْأُخْرَى لَا يُدْرَى أَيْنَ هُوَ يَشْهَدُ الْمَوَاسِمَ يَرَى النَّاسَ وَ لَا يَرُونَهُ.^۱

همانا قائم عليه السلام را دو گونه غیبت است که در یکی از آن دو باز میگردد و [در] دیگری معلوم نشود که در کجا است در موسم‌های حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند.

۲- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّمِيمِيُّ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَثْمَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لِلْقَائِمِ عليه السلام غَيْبَتَانِ أَحَدَاهُمَا طَوِيلَةٌ وَ الْأُخْرَى قَصِيرَةٌ فَأَلْوَلَى يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا خَاصَّةٌ مِنْ شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ فِي دِينِهِ.^۲

قائم عليه السلام را دو غیبت خواهد بود: یکی کوتاه و دیگر طولانی. در غیبت اول کسی جز دوستان مخصوص او از مکانش اطلاع ندارند.

۱. الغيبة للنعماني ۱۷۵

۲. الغيبة للنعماني ۱۷۰

کفتار علما

علمای منکر رویت

۱- محمد بن ابراهیم، معروف به نعمانی (م ۳۶۰ ق)

و محذور علیهم الفحص و الكشف عن صاحب الغيبة و المطالبة باسمه أو موضعه أو غیابه أو الإشادة بذكره فضلا عن المطالبة بمعاینته.^۱

برای شیعیان جست و جواز امام و كشف صاحب غیبت و به دنبال نام و محلّ سکونت و محل غیبت او بودن و یا اشاره به ذکر او کردن ، ممنوع است ، تا چه رسد بر آن که بخواهند آشکارا او را ببینند.

۱. الغيبة (للعنّانی) ۱۶۰

۲- شیخ مفید (م ۴۱۳ ق)

كانت الأخبار عن تقدم من أئمة آل محمد عليهم السلام متناصرة: بأنه لا بد للقائم المنتظر عليه السلام من غيبتين، إحداهما أطول من الأخرى، يعرف خبره الخاص في (القصرى ولا يعرف العام له مستقرا في الطولى، إلا من تولى خدمته من ثقات أوليائه، ولم ينقطع عنه إلى الاشتغال بغيره.^۱

روایات اهل بیت علیهم السلام زیاد است که حتما برای حضرت مهدی علیه السلام دو غیبت است که یکی طولانی تر است که خواص در غیبت صغری از او خبر دارند ولی در غیبت کبری عموم مردم بی خبرند جز کسانی که متولی خدمت به حضرت هستند از مورد اعتماد های دوستان حضرت که جز به حضرت به چیزی مشغول نیستند.

۱. المسائل العشرة في الغيبة، ص ۸۲.

۳- فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق)

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ عليه السلام مِنْ غَيْبَةٍ وَ لَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عُرْزَةٍ وَ نِعْمَ الْمَنْزِلُ طَيْبَةٌ وَ مَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ.^۱

صاحب ناگزیر است که از مردم کناره بگیرد و ناچار در کناره‌گیری باید نیرومند باشد، در سی نفر وحشتی نیست، چه جایگاه خوبی است مدینه!

طیبة هي المدينة المقدسة يعني إذا اعتزل فيها مستترا و معه ثلاثون من شيعته يأنس بعضهم ببعض فلا وحشة لهم كأنه أشار بذلك إلى غيبته القصيرة فإن في الطويلة ليس لشيعته إليه سبيل.^۲

فیض کاشانی ذیل حدیث بالا می نویسد:

طیبه یعنی مدینه مقدسه؛ یعنی هنگامی که در آن جا در حال استتار کناره گیری می کند و سی تن از شیعیانش همراه او هستند که با هم انس می گیرند، پس تنها نیستند. ظاهراً با این جمله به غیبت کوتاه مدت حضرت اشاره می کند؛ زیرا در غیبت بلندمدت، شیعیانش راهی به سوی او ندارند.

۱. الکافی ۱/۳۴۰

۲. الوافی ۲/۴۱۶

۴- کاشف الغطاء (م ۴۳۶ ق)

ومنها اعتمادهم على كل رواية حتى ان بعض فضلائهم رأى فى بعض الكتب المهجورة الموضوعه لذكر ما يرويه القصاص من ان جزيرة فى البحر تدعى الجزيرة الخضراء فيها دور لصاحب الزمان عليه السلام فيها عياله واولاده فذهب فى طلبها حتى وصل الى مصر فبلغه انها جزيرة فيها طوائف من النصارى. وكأنه لم ير الاخبار الدالة على عدم وقوع الرؤية من احد بعد الغيبة الكبرى ولا تتبع كلمات العلماء الدالة على ذلك.^۱

و اعتماد اهل خبر بر هر روايت، از آن جمله است . حتي برخي از بزرگان آنها در بعضي از كتاب هاي متروك و جعلي خبري را ديده اند كه داستان سرايان آن را نقل کرده اند مبني بر اين كه در دريا جزيره اي است كه جزيره خضرا خوانده مي شود و در آن خانه هايي است كه امام زمان عليه السلام و همسر و فرزندان او در آن جا هستند. پس در جست وجوي آن رفته است تا به مصر رسیده و با خبر شده كه آن جزيره اي است كه گروهی از مسيحيان در آن سكونت دارند و مثل اين كه اخباري را كه دلالت مي كند بر اين كه بعد از غيبت كبرى كسي امام عليه السلام را نمي بيند ندیده است و كلمات علما را كه بر آن دلالت دارد، بررسی نكرده است.

۱. حق المبین، ۸۷.

علمای قائل به رویت

۱- سید مرتضی (م ۴۳۶ ق)

۱- حن نجوز أن يصل إليه كثير من أوليائه والقائلين بإمامته فينتفعون به.^۱

ما ممکن می دانیم که بسیاری از دوستان حضرت و معتقدان به امامت وی به حضرت دست یابند و از او بهره مند گردند.

۲- إنه غير ممتنع أن يكون الإمام عليه السلام يظهر لبعض أوليائه ممن لا يخشى من جهته شيئاً من أسباب الخوف، فإن هذا ممّا لا يمكن القطع على ارتفاعه وامتناعه وإنما يعلم كل واحد من شيعته حال نفسه ولا سبيل له إلى العلم بحال غيره.^۲

هیچ مانعی ندارد که امام عليه السلام برای بعضی از دوستان خود که ترسی از جانب آنان نباشد، ظاهر شود. زیرا امکان چنین زیارتی، چیزی نیست که بتوان قطع و یقین به امتناع آن پیدا کرد و هر کدام از شیعیان، به حال خود آگاه است و کسی را راهی به سوی آگاهی از حال دیگران نیست.

۳- إنا غير قاطعين على أن الإمام عليه السلام لا يصل إليه أحد ولا يلقاه بشر، فهذا أمر غير معلوم ولا سبيل إلى القطع عليه.^۳

ما قطع نداریم که در زمان غیبت، کسی امام عليه السلام را زیارت نکند. زیرا موضوع عدم تشرف به حضور حضرت، روشن نیست و راهی نیست که انسان به آن قطع پیدا کند.

۱. رسائل المرتضی ۲/۲۹۷

۲. تنزیه الأنبياء ۲۳۴

۳. تنزیه الأنبياء ۲۳۰

۲- شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق)

۱- وأما ما روی من الأخبار المتضمنة لمن رآه - وهو لا يعرفه، أو عرفه فيما بعد -، فأكثر من أن تُحصى غير أنا نذكر طرفاً منها.^۱

و اما روایاتی که شامل امکان رؤیت حضرت صاحب الامر علیه السلام - چه با شناخت، چه بدون شناخت در آن لحظه - بیشتر از آن است که شمارش شود و ما برخی از آنها را ذکر می کنیم.

۲- إنا أولاً لا نقطع على استتاره عن جميع أوليائه بل يجوز أن يظهر لأكثرهم.^۲
اولاً ما یقین نداریم که امام علیه السلام از همه دوستانش غایب شده باشد، بلکه می تواند برای بیشتر آنان آشکار شود.

۳- الأعداء وإن حالوا بينه وبين الظهور على وجه التصرف والتدبير، فلم يحولوا بينه وبين لقاء من شاء من أوليائه على سبيل الاختصاص.^۳

گر چه دشمنان - اسلام - مانع ظهور و تصرف و تدبیر امام زمان علیه السلام شده اند، لکن نتوانستند مانع شوند از این که بعضی از دوستان آن حضرت به طور اختصاصی شرفیاب حضور آن جناب گردند.

۱ . كتاب الغيبة: ص ۱۵۲.

۲ . الغيبة للحجة ۹۹

۳ . تلخیص الشافی ۲۲۲/۴.

۳- أبو الصلاح حلبی (م ۴۴۷ ق)

لأننا لا نقطع على غيبة الإمام عليه السلام عن جميعهم بل يجوز ظهوره لكثير منهم^۱.
 ما يقين نداريم كه امام عليه السلام از همه شيعه غايب شده باشد، بلكه مي تواند براي بسياري از شيعه آشكار گردد.

۱. تقريب المعارف ۴۴۴

۴- ابن طاووس (م ۶۶۴ ق)

۱- و لما بلغ الأمر إلى علي بن محمد السمري ذكر أن المهدي عليه السلام قد عرفه أنه ينتقل إلى الله و كشف له عن يوم وفاته ... فتوفي علي بن محمد السمري رضي الله عنه في الوقت الذي أشار إليه.

و لقد لقي المهدي عليه السلام خلق كثير بعد ذلك من شيعته و غيرهم و ظهر لهم على يده من الدلائل ما ثبت عندهم و عند من أخبروه أنه هو عليه و على آبائه السلام و نقلوا عنه أخبارا متظاهرة و إذ كان عليه السلام غير ظاهر الآن لجميع شيعته فلا يمتنع أن يكون جماعة منهم يلقونه و ينتفعون بمقاله و فعاله و يكتمون^۱.

و چون کار به علي بن محمد سمري رسید، او گفت که حضرت مهدي عليه السلام به او خبر داده که از این دنیا به سوي خدا انتقال مي يابد و از روز مرگش به او خبر داده است . . . علي محمد سمري رضوان الله تعالي عليه در همان وقتي که حضرت گفته بود وفات يافت و مردم بسياري از شيعيان و ديگران پس از وي، با حضرت مهدي عليه السلام دیدار کردند و بر دست حضرت نشانه هايي براي مردم ظاهر گشت که براي خودشان و کسانی که به آنان مي گفتند ثابت گشت که دیدارشونده حضرت مهدي عليه السلام بر او و پدراناش درود باد بوده است و اگر امروز حضرت براي همه شيعيانش آشکار نيست، هيچ امتناعي ندارد که دسته اي از شيعيان وي را ببينند و از گفتار و رفتار او بهره مند گردند، ولي در حالي که اين راز را کتمان مي دارند.

۲- والطريق مفتوحة إلى إمامك عليه السلام لمن يريد الله جلّ شأنه عناية به و تمام إحسانه إليه.^۲

سید بن طاووس خطاب به فرزندش می فرماید:

۱. الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف ۱/۱۸۴

۲. كشف المحجة لثمره المهجة ۲۱۲

راه به سوی امام زمان تو، برای کسی که مورد عنایت و احسان خداوند قرار گیرد، باز است.

۳- واذ كان ﷺ غير ظاهر الآن لجميع شيعته فلا يمتنع أن يكون جماعة منهم يلقونه وينتفعون بمقاله وفعاله ويكتمونه كما جرى الأمر في جماعة من الأنبياء و الأوصياء والملوك حيث غابوا عن كثير من الأمة لمصالح دينية أو دنيوية أوجبت ذلك.^۱

اکنون که حضرت مهدی ﷺ برای تمام شیعیان ظاهر نمی باشد، مانعی نیست که گروهی از شیعیان با حضرت ملاقات نمایند و از گفتار و کردار وی بهره مند گردند، و این مطلب را پنهان بدارند؛ چنانکه این جریان درباره گروهی از پیامبران و اوصیایشان و حتی بعضی از سلاطین واقع شده است که به جهت مصالح دینی یا دنیوی از بسیاری از مردم پنهان می شدند.

۵- ابن میثم البحرانی (م ۶۷۹ ق)

إننا نجوز أن يظهر لاوليائه ولا نقطع بعدم ذلك.^۱

ما ممکن می دانیم که امام علیه السلام برای دوستانش آشکار شود، و یقین به عدم ظهور نداریم.

^۱ . قواعد المرام في علم الکلام ۱۹۱

۶- ابن میثم البحرانی (م ۶۷۹ ق)

و لسنا مع ذلك نقطع على أن الإمام عليه السلام لا يعرفه أحد و لا يصل إليه بل قد يجوز أن يجتمع به طائفة من أوليائه تستر اجتماعها به وتخفيه^۱.
 و با تمام اینها قطع نداریم که امام عليه السلام را هیچ کس نمی شناسد و به حضورش نمی رسد بلکه جایز است که گروهی از اولیای آن حضرت با وی اجتماع کنند و جمع آنان پنهان و مخفی بماند.

۱. کنز الفوائد ۲/۲۱۸

۷- علی بن عیسیٰ اربلی (م ۶۹۲ق)

۱- و الذي أراه أنه إن كان يراه أحد فقد علم منهم أنهم لا يدعون رؤيته و مشاهدته و أن الذي يدعيها كذاب فلا مناقضة إذا و الله أعلم.^۱

نظري که من مي دهم اين است که اگر کسی حضرت را ببيند، مي دانيم که چنين کسی ادعای دیدار و مشاهده حضرت را نمي کند و کسی که ادعای دیدار و مشاهده کند دروغ گوست. بنابراین، تناقضي در کار نيست و خدا بهتر مي داند.

۲- و الأخبار عنه عليه السلام في هذا الباب كثيرة و أنه رآه جماعة قد انقطعوا في طرق الحجاز و غيرها فخلصهم و أوصلهم إلى حيث أرادوا و لو لا التطويل لذكرت منها جملة و لكن هذا القدر الذي قرب عهده من زماني كاف.^۲

خبرها از امام عليه السلام در اين باره بسيار است و اين که دسته اي که در راه هاي حجاز و غير آن درمانده اند و حضرت آنان را خلاص کرده و به آن جا که مي خواستند رسانده و اگر طولاني نمي گشت، پاره اي را ذکر مي کردم، ولي همين اندازه اي که معاصر با زمان من است کافي است.

۱. كشف الغمة، ج ۲، ص ۵۳۸.

۲. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة) ۴۹۷/۲

۸- سید بهاء الدین نجفی (م ۸۰۳ ق)

أنا لا نمنع من ظهوره لأوليائه لكن ليس الكل صالحا لظهوره عليهم و وصوله لهم بل البعض قد حصل له ذلك^۱.

ما ظهور امام عليه السلام برای دوستانش را منع نمی کنیم، ولی همه شایسته آن نیستند که حضرت برایشان ظاهر گردد و به آنان برسد، بلکه برخی این حضور و ظهور برایشان حاصل گشته است.

۱. منتخب الأنوار المضيئة ۱۳۹

۹- شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴ ق)

و قد تواتر عنه مثل هذا في زماننا و ما قبله، و ما يظهر من بعض الروایات ممّا یوهم استحالة ذلك غير صريح مع احتمال حملة على الأغلبية أو على من يدعي أنه مع المشاهدة عرفه أو عرفه نفسه، بخلاف ما لو عرفه إياه غيره أو ظهر له منه إعجاز، و لا يخفى ما في سدّهم عليهم السلام لذلك الباب من المصلحة و دفع المفسدة.^۱

و مشابه این از حضرت در زمان ما و پیش از ما به حد تواتر رسیده است. و آن چه از برخی روایات ظاهر می شود که محال بودن دیدار و مشاهده را می رساند صریح و رسا نیست. افزون بر این، احتمال می رود حمل بر غالب شود (یعنی غالب ادعاهای دیدار دروغ است نه همه) یا بر کسانی که ادعا دارند همراه مشاهده او را شناخته اند و یا امام خودش را به او شناسانده یا دیگری امام را به او شناسانده و یا از امام اعجازی برای او آشکار گشته است.

۲- أخبرني جماعة من ثقات الأصحاب أنهم رأوا صاحب الأمر عليه السلام في اليقظة و شاهدوا منه معجزات متعدّدة و أخبرهم بعدة مغيبات، و دعا لهم بدعوات صارت مستجابات، و أنجاهم من أخطار مهلكات تضيق عن تفاصيلها الكلمات، و كلها من أوضح المعجزات فليصف ذلك إلى ما تقدم من الحكايات و الروایات المتواترات، المشتملة على الآيات البينات و البراهين الواضحات إن في ذلك لآيات (و الله أعلم).^۲

دسته ای از یاران قابل اعتماد برایم گفت هاند که حضرت صاحب الامر عليه السلام را در بیداری دیده اند و از او معجزات گوناگونی مشاهده نموده و حضرت اموری غیبی را به آنان خبر داده و برایشان دعاهایی کرده که مستجاب گشته و آنان را از خطرهای هلاک بخش که در بیان نمی

۱. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات ۵/ ۳۲۷

۲. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات ۵/ ۳۴۱

گنجد نجات داده است که این بخش باید به حکایت ها و روایت های متواتری که قبلاً گذشت افزوده گردد.

۱۰- محمد باقر مجلسي (م ۱۱۱۰ ق)

۱- لعله محمول علی من يدعي المشاهدة مع النيابة و إيصال الأخبار من جانبه عليه السلام إلى الشيعة علی مثال السفراء لئلا ينافي الأخبار التي مضت و ستأتي فيمن رآه عليه السلام و الله يعلم.^۱

شاید ادعای مشاهده و دیدار امام عليه السلام در روایت بر موردی حمل شود که شخص همراه با ادعای دیدار ادعای نیابت از امام عليه السلام و رساندن خبر از سوی امام عليه السلام به شیعه هم چون سفیران را نیز دارد.

تا با روایاتی که گذشت تنافی پیدا نکند و آن روایات در مبحث کسانی که امام عليه السلام را دیده اند، خواهد آمد و خداوند می داند.

۱۱- سید محمد مهدی بحر العلوم (م ۱۲۱۲ ق)

۱- أن المشاهدة المنفية أن يشاهد الامام عليه السلام و يعلم أنه الحجة عليه السلام حال مشاهدته له.^۱
دیدار و مشاهده ای که پذیرفته شده نیست، آن است که امام را ببیند و در حال مشاهده امام بداند که او حضرت حجت عليه السلام است.

۲- وقد يمنع أيضا امتناعه في شأن الخواص - وإن اقتضاه ظاهر النصوص - بشهادة الاعتبار و دلالة بعض الآثار.^۲

و گاه امتناع دیدار امام عليه السلام برای خواص نیز پذیرفته نمی شود گرچه ظاهر روایات امتناع را می طلبد به دلیل اعتبار و به دلالت برخی از آثار (که بر دیدار دلالت دارد)

۱. رجال بحر العلوم ۳/۳۲۰

۲. رجال بحر العلوم ۳/۳۲۰

۱۲- سید عبدالله شبر (م ۱۲۴۶ ق)

إن ذلك محمول على من يدعي المشاهدة مع النیابة وإیصال الأخبار من جانبه عليه السلام إلى الشيعة الأبرار على نحو السفراء والنواب وإلا فقد استفاضت الأخبار وتظافت الآثار عن جمع كثير من الثقات الأبرار من المتقدمين والمتأخرين ممن رأوه وشاهدوه في الغيبة الكبرى وقد عقد لها المحدثون في كتبهم أبواباً على حدة وسيما العلامة المجلسي (قدس سره) في البحار وصرح بحمل هذا الخبر ونحوه على ذلك لئلا ينافي سائر الأخبار.^۱

روایات و آثار از گروه بسیاری از انسان های پاک و قابل اعتماد از گذشتگان و متأخران که حضرت را دیده و در غیبت کبری مشاهده کرده اند، در حد استفاضه و تظافر رسیده است و محدثان در کتاب هایشان ابواب مستقلي برای نقل این حکایات دیدار ایجاد کرده اند، به ویژه علامه مجلسي در کتاب بحار الانوار.

۱. الأنوار اللمعة في شرح الزيارة الجامعة، ط ۱، مطبعة أمير، ص ۳۵.

١٣- محدث نوري (م ١٣٢٠ ق)

الأول: أنه خبر واحد مرسل، غير موجب علما، فلا يعارض تلك الوقائع والقصص التي يحصل القطع عن مجموعها بل ومن بعضها المتضمن لكرامات ومفاخر لا يمكن صدورها من غيره، فكيف يجوز الإعراض عنها لوجود خبر ضعيف لم يعمل به ناقله، وهو الشيخ في الكتاب المذكور كما يأتي كلامه فيه، فكيف بغيره والعلماء الأعلام تلقوها بالقبول، وذكروها في زبرهم وتصانيفهم، معولين عليها معنيين بها. أقول: قد تبين لك أن الخبر مسند في كل من كتابي الصدوق والشيخ (رحمهما الله)، ولا يضر إرساله في كتاب ابن حمزة، بل قوينا كون ما نقله ابن حمزة من كتاب الصدوق نفسه.

بل ظهر لك مما تقدم صحة إسناد الحديث وقوته، فهو مع ذلك جدير بالمعارضة إن كان هناك تناف بين دلالاته وتلك الوقائع الكثيرة المشهورة. وما ذكره عن عدم عمل الناقل به، قصد به الشيخ (ره)، فإنه لو كان عاملا به لذكره في طيات جوابه، قال (رحمه الله) في كتابه (الغيبة) في جواب علة غيبة الإمام الحجة عليه السلام عن أوليائه الداعي لسقوط التكليف:

"والذي ينبغي أن يجاب عن السؤال الذي ذكرناه عن المخالف أن نقول: إنا أولا لا نقطع على استناره عن جميع أوليائه، بل يجوز (أن يظهر) لاكثرهم ولا يعلم كل إنسان إلا حال نفسه، فإن كان ظاهرا له فعلته مزاحة، وإن لم يكن ظاهرا له علم أنه إنما لم يظهر له لامر يرجع إليه وإن لم يعلمه مفصلا لتقصير من جهته، وإلا لم يحسن تكليفه. فإذا علم بقاء تكليفه عليه واستتار الامام عنه علم أنه لامر يرجع إليه، كما تقوله جماعتنا فيمن لم ينظر في طريق معرفة الله تعالى فلم يحصل له العلم، وجب

أن يقطع على أنه إنما لم يحصل لتقصير يرجع إليه، وإلا وجب إسقاط تكليفه وإن لم يعلم ما الذي وقع تقصيره فيه.

فعلى هذا التقرير أقوى ما يعلل به ذلك أن الامام إذا ظهر ولا يعلم شخصه وعينه من حيث المشاهدة، فلا بد من أن يظهر عليه علم معجز يدل على صدقه والعلم بكون الشيء معجزاً يحتاج إلى نظر يجوز أن يعترض فيه شبهة، فلا يمتنع أن يكون المعلوم من حال من لم يظهر له أنه متى ظهر وأظهر المعجز لم ينعم النظر فيدخل [عليه] فيه شبهة، فيعتقد أنه كذاب ويشيع خبره فيؤدي إلى ما تقدم القول فيه " انتهى.

وهذا الكلام منه (رحمه الله) لا يظهر منه عدم عمله بالخبر، بل لعله لموافقة الخبر وأن دلالاته ليست إلا نفي السفارة من بعده يشهد له اكتفاؤه بنقله في موضع انتهاء النيابة الخاصة - أقرب.

نعم، بناء على دلالة التوقيع على نفي المشاهدة مطلقاً زمن الغيبة الثانية، يتوجه ما ذكره الميرزا (رحمه الله)، إلا أنك عرفت ما فيه.

ثم قال (رحمه الله):

الثاني : ما ذكره في البحار بعد ذكر الخبر المزبور ما لفظه : لعله محمول على من يدعي المشاهدة مع النيابة، وإيصال الأخبار من جانبه إلى الشيعة على مثال السفراء لئلا ينافي الأخبار التي مضت وسيأتي فيمن رآه والله يعلم.

وهو ما تقدم استحسانه، لكنه حمل للخبر على خلاف ظاهره بعد فرض المعارضه.

ثم قال (رحمه الله):

الثالث: ما يظهر من قصة الجزيرة الخضراء ، قال الشيخ الفاضل علي بن فاضل المازندراني : فقلت للسيد شمس الدين محمد وهو العقب السادس من أولاده : يا

سيدي قد روينا عن مشايخنا أحاديث رويت عن صاحب الأمر أنه قال : لما امر بالغيبة الكبرى : من رأني بعد غيبتني فقد كذب ، فكيف فيكم من يراه ؟ فقال: صدقت إنه إنما قال ذلك في ذلك الزمان لكثرة أعدائه من أهل بيته ، وغيرهم من فراعنة بني العباس ، حتى أن الشيعة يمنع بعضها بعضا عن التحدث بذكره ، وفي هذا الزمان تطاولت المدة وأيس منه الأعداء ، وبلادنا نائية عنهم ، وعن ظلمهم وعنائهم ، الحكاية . و هذا الوجه كما ترى يجري في كثير من بلاد أوليائه عليهم السلام".

وجوابه: أن رجال سند حديث الجزيرة الخضراء كلهم مجاهيل، بل لا مؤيد لجملة من مضامينها في الأخبار، فكيف تكون محلا للاستشهاد، فضلا عن الإستدلال، والمحدث المزبور نفسه (رحمه الله) قد أسقط التوقيع عن الحجية مع اتصال سنده ووثاقه رواته وعدم شذوذه !.

ثم قال:

الرابع: ما ذكره العلامة الطباطبائي في رجاله في ترجمة الشيخ المفيد بعد ذكر التوقيعات المشهورة الصادرة منه في حقه ما لفظه: وقد يشكل أمر هذا التوقيع بوقوعه في الغيبة الكبرى، مع جهالة المبلغ، ودعواه المشاهدة المنافية بعد الغيبة الصغرى، ويمكن دفعه باحتمال حصول العلم بمقتضى القرائن، واشتمال التوقيع على الملاحم والإخبار عن الغيب الذي لا يطلع عليه إلا الله وأولياؤه بإظهاره لهم ، وأن المشاهدة المنفية أن يشاهد الإمام ويعلم أنه الحجة حال مشاهدته له، ولم يعلم من المبلغ ادعاؤه لذلك.

وقال (رحمه الله) في فوائده في مسألة الإجماع بعد اشتراط دخول كل من لا نعرفه : وربما يحصل لبعض حفظة الأسرار من العلماء الأبرار العلم بقول الإمام عليه السلام بعينه على

وجه لا ينافي امتناع الرؤية في مدة الغيبة، فلا يسعه التصريح بنسبة القول إليه فيبرزه في صورة الإجماع، جمعا بين الأمر بإظهار الحق والنهي عن إذاعة مثله بقول مطلق، انتهى.

ويمكن أن يكون نظره في هذا الكلام إلى الوجه الآتي.

وفيه: أن ما ذكره من معنى المشاهدة المنفية لا شاهد له، نعم قد يشاهد ولا يعرف، إلا أن الكلام في المعنى المنفي منها، وليس هو إلا مع معرفة شخصه.

وأما ما نقله عن العلامة في فوائده فهو المسمى بالإجماع التشرفي، ولم يدعه أحد من العلماء، معللا بخوف التصريح بالمدرک الحقيقی مخافة التكذيب أو تعبدا بالكتمان، وهو -الإجماع- حدسي حدسه البعض عندما لم يجد مدرکا له، فحقيقته التورية عن مدرک الحكم، وهو المشهور في تعليل إجماعات مثل السيد بحر العلوم (قدس سره).

ثم قال (رحمه الله) في وجه خامس هو الأكثر فائدة، نقله بتمامه:

الخامس : ما ذكره (رحمه الله) فيه أيضا بقوله : وقد يمنع أيضا امتناعه في شأن الخواص وإن اقتضاه ظاهر النصوص بشهادة الاعتبار، ودلالة بعض الآثار.

ولعل مراده بالآثار الوقائع المذكورة هنا وفي البحار أو خصوص ما رواه الكليني في الكافي والنعمانی في غيبته والشيخ في غيبته بأسانيدهم المعتبرة عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال : لا بد لصاحب هذا الأمر عليه السلام من غيبة ، ولا بد له في غيبته من عزلة ، وما بثلاثين من وحشة . وظاهر الخبر كما صرح به شراح الأحاديث أنه يستأنس بثلاثين من أوليائه في غيبته ... وهذه الثلاثون الذين يستأنس بهم الامام في غيبته لا بد أن يتبادلوا في كل قرن إذ لم يقدر لهم من العمر ما قدر لسيدهم، ففي كل عصر يوجد ثلاثون مؤمنا وليا يتشرفون بلقائه.

وفي خبر علي بن إبراهيم بن مهزيار الأهوازي المروي في إكمال الدين وغيبة الشيخ ومسند فاطمة عليها السلام لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري وفي لفظ الأخير أنه قال له الفتى الذي لقيه عند باب الكعبة ، وأوصله إلى الإمام : ما الذي تريد يا أبا الحسن ؟ قال: الإمام المحجوب عن العالم، قال: ما هو محجوب عنكم ولكن حجه سوء أعمالكم . الخبر . وفيه إشارة إلى أن من ليس له عمل سوء فلا شئ يحجبه عن إمامه وهو من الأوتاد أو من الأبدال، في الكلام المتقدم عن الكفعمي ، رحمه الله .

وقال المحقق الكاظمي في أقسام الاجماع الذي استخرجه من مطاوي كلمات العلماء، وفحاوي عباراتهم، غير الاجماع المصطلح المعروف: وثالثها أن يحصل لأحد من سفراء الامام الغائب عجل الله فرجه، وصلى عليه، العلم بقوله إما بنقل مثله له سرا، أو بتوقيع أو مكتابة، أو بالسماع منه شفاها، على وجه لا ينافي امتناع الرؤية في زمن الغيبة، ويحصل ذلك لبعض حملة أسرارهم، ولا يمكنهم التصريح بما اطلع عليه، والاعلان بنسبة القول إليه، والاتكال في إبراز المدعى على غير الاجماع من الأدلة الشرعية، لفقدانها. وحينئذ فيجوز له إذا لم يكن مأمورا بالاخفاء، أو كان مأمورا بالاطهار لا على وجه الافشاء أن يبرزه لغيره في مقام الاحتجاج، بصورة الاجماع، خوفا من الضياع وجمعا بين امتثال لأمر باظهار الحق بقدر الامكان ، وامتثال النهي عن إذاعة مثله لغير أهله من أبناء الزمان ، ولا ريب في كونه حجة أما لنفسه فلعلمه بقول الامام ، وأما لغيره فلكشفه عن قول الامام أيضا غاية ما هناك أنه يستكشف قول الإمام بطريق غير ثابت، ولا ضير فيه، بعد حصول الوصول إلى ما انيط به حجية الإجماع ، ولصحة هذا الوجه وإمكانه شواهد تدل عليه :

منها كثير من الزيارات والآداب والأعمال المعروفة التي تداولت بين الإمامية ولا مستند لها ظاهرا من أخبارهم ، ولا من كتب قدمائهم الواقفين على آثار الأئمة عليهم السلام

وأسرارهم، ولا أمانة تشهد بأن منشأها أخبار مطلقة، أو وجوه اعتبارية مستحسنة، هي التي دعتهم إلى إنشائها وترتيبها، والاعتناء لجمعها وتدوينها كما هو الظاهر في جملة منها، نعم لا نضائق في ورود الأخبار في بعضها.

ومنها ما رواه والد العلامة وابن طاووس عن السيد الكبير العابد رضي الدين محمد بن محمد الأوي - إلى آخر ما مر في الحكاية السادسة والثلاثين .

ومنها قصة الجزيرة الخضراء المعروفة المذكورة في البحار ، وتفسير الأئمة عليهم السلام وغيرها . ومنها ما سمعه منه علي بن طاووس في السرداب الشريف .

ومنها ما علم محمد بن علي العلوي الحسيني المصري في الحائر الحسيني وهو بين النوم واليقظة ، وقد أتاه إلا إمام مكررا وعلمه إلى أن تعلمه في خمس ليال وحفظه ثم دعا به واستجيب دعاؤه ، وهو الدعاء المعروف بالعلوي المصري وغير ذلك .

ولعل هذا هو الأصل أيضا في كثير من الأقوال المجهولة القائل ، فيكون المطلع على قول الامام لما وجده مخالفا لما عليه الامامية أو معظمهم ، ولم يتمكن من إظهاره على وجهه ، وخشي أن يضيع الحق ويذهب عن أهله، جعله قولا من أقوالهم، وربما اعتمد عليه وأفتى به من غير تصريح بدليله لعدم قيام الأدلة الظاهرة باثباته، ولعله الوجه أيضا فيما عن بعض المشايخ من اعتبار تلك الأقوال أو تقويتها بحسب الامكان، نظرا إلى احتمال كونها قول الإمام ألقاها بين العلماء، كيلا يجمعوا على الخطاء، ولا طريق لإلقائها حينئذ إلا بالوجه المذكور .

وقال السيد المرتضى في كتاب تنزيه الأنبياء في جواب من قال : " فإذا كان الإمام غائبا بحيث لا يصل إليه أحد من الخلق ولا ينتفع به ، فما الفرق بين وجوده وعدمه الخ " : قلنا الجواب أول ما نقوله : إنا غير قاطعين على أن الامام لا يصل إليه أحد ، ولا يلقاه بشر، فهذا أمر غير معلوم، ولا سبيل إلى القطع عليه الخ.

وقال أيضا في جواب من قال : إذا كانت العلة في استتار الإمام ، خوفه من الظالمين ، وانقائه من المعاندين ، فهذه العلة زائلة في أوليائه وشيعته ، فيجب أن يكون ظاهرا لهم : بعد كلام له - وقلنا أيضا إنه غير ممتنع أن يكون الامام يظهر لبعض أوليائه ممن لا يخشى من جهته شيئا من أسباب الخوف ، وإن هذا مما لا يمكن القطع على ارتفاعه وامتناعه ، وإنما يعلم كل واحد من شيعته حال نفسه ، ولا سبيل له إلى العلم بحال غيره . وله في كتاب المقنع في الغيبة كلام يقرب مما ذكره هناك .

وقال الشيخ الطوسي رضوان الله عليه في كتاب الغيبة في الجواب عن هذا السؤال بعد كلام له : والذي ينبغي أن يجاب عن هذا السؤال الذي ذكرناه عن المخالف أن نقول : إنا أولا لانقطع على استتاره عن جميع أوليائه بل يجوز أن يبرز لأكثرهم ولا يعلم كل إنسان إلا حال نفسه ، فإن كان ظاهرا له فعلته مزاحة ، وإن لم يكن ظاهرا علم أنه إنما لم يظهر له لأمر يرجع إليه ، وإن لم يعلمه مفصلا لتقصير من جهته الخ .
وتقدم كلمات للسيد علي بن طاووس تناسب المقام خصوصا قوله مع أنه حاضر مع الله جل جلاله على اليقين وإنما غاب من لم يلقيه عنهم ، لغيبته عن حضرة المتابعة له ، ولرب العالمين .

وفيما نقلنا من كلماتهم وغيرها مما يطول بنقله الكتاب كفاية لرفع الاستبعاد وعدم حملهم الخبر على ظاهره ، وصرفه إلى أحد الوجوه التي ذكرناها .
ولعل هذه الوجوه المذكورة بتمامها صالحة لتأييد ما تقدم من ظهور النص من الأساس في نفي السفارة في زمن غيبته ، دون داع لصرف النص عن ظاهره .
ثم ذكر وجهها سادسا أخيرا :

السادس : أن يكون المخفي على الأنام ، والمحجوب عنهم ، مكانه ومستقره الذي يقيم فيه ، فلا يصل إليه أحد ، ولا يعرفه غيره حتى ولده ، فلا ينافي لقاءه ومشاهدته في

الأماكن والمقامات التي قد مر ذكر بعضها، وظهوره عند المضطر المستغيث به، الملتجئ إليه التي انقطعت عنه الأسباب واغلقت دونه الأبواب. وفي دعوات السيد الراوندي ومجموع الدعوات للتلعكبري وقبس المصباح للصهرشتي في خبر أبي الوفاء الشيرازي أنه قال له رسول الله ﷺ في النوم: وأما الحجة، فإذا بلغ منك السيف للذبح، وأوماً بيده إلى الحلق، فاستغث به فإنه يغيثك، وهو غياث وكهف لمن استغاث، فقل: يا مولاي يا صاحب الزمان أنا مستغيث بك ، وفي لفظ : وأما صاحب الزمان فإذا بلغ منك السيف هنا ، ووضع يده على حلقه ، فاستعن به فإنه يعينك . ومما يؤيد هذا الاحتمال ما رواه الشيخ والنعمانى في كتابي الغيبة عن المفضل بن عمر قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : إن لصاحب هذا الأمر غيبتين إحداهما تطول ، حتى يقول بعضهم مات ، ويقول بعضهم قتل ، ويقول بعضهم ذهب حتى لا يبقى على أمره من أصحابه إلا نفر يسير ، لا يطلع على موضعه أحد من ولده ، ولا غيره إلا الذي [يلي] أمره. وروى الكليني عن إسحاق بن عمار قال أبو عبد الله عليه السلام: للقائم غيبتان إحداهما قصيرة والآخرى طويلة : الغيبة الأولى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة شيعته ، والآخرى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة مواليه. ورواه النعماني وفي لفظه بدون الاستثناء في الثاني، ورواه بسند آخر عنه قال عليه السلام: للقائم غيبتان إحداهما قصيرة والآخرى طويلة الأولى لا يعلم بمكانه إلا خاصة [شيعته ، والآخرى لا يعلم بمكانه إلا خاصة] مواليه في دينه . وليس في تلك القصص ما يدل على أن أحدا لقيه في مقر سلطنته ومحل إقامته.

ثم لا يخفى على الجائس في خلال ديار الأخبار أنه ظهر في الغيبة الصغرى لغير خاصته ومواليه أيضا، فالذي انفرد به الخواص في الصغرى هو العلم بمستقره، وعرض

حوائجهم عليه فيه، فهو المنفي عنهم في الكبرى، فحالهم وحال غيرهم فيها كغير الخواص في الصغرى، والله العالم.^۱

جواب اول آن که: این خبر ضعیف و غیر آن خبر واحدند که جز ظنی از آن حاصل نشود و مورث جزم و یقین نباشد؛ پس قابلیت ندارد که معارضه کند با وجود آن قطعی که از مجموع آن قصص و حکایات پیدا می‌شود، هر چند از هر یک آنها پیدا نشود، بلکه جمله‌ای از آنها دارا بود کرامات و خارق‌عاداتی را که ممکن نباشد صدور آنها از غیر آن جناب علیه السلام.

پس چگونه رواست اعراض از آنها به جهت وجود خبر ضعیفی که ناقل، آن که شیخ طوسی است، عمل نکرده به آن در همان کتاب، چنان که بیاید کلام او در این مقام؛ پس چه رسد به غیر او و علمای اعلام از قدیم تا حال، که امثال این وقایع را قبول دارند و در کتب ضبط فرموده‌اند و به آن استدلال کرده‌اند و اعتنا نموده‌اند و از یکدیگر گرفته‌اند و از هر ثقه مأمونی که اطمینان به صدق کلام او داشته‌اند، نقل امثال آنها را از او تصدیق کرده‌اند، چنان چه در غیر این مقام به او می‌کردند.

جواب دوم آن که: شاید مراد از این خبر، تکذیب کسانی باشد که مدعی مشاهده‌اند با ادعای نیابت و رساندن اخبار از جانب آن جناب علیه السلام به سوی شیعه، چنان چه سفرای خاص آن حضرت، در غیبت صغرا داشتند و این جواب از علامه مجلسی است در کتاب بحار.

جواب سوم: آن چیزی است که در قصه جزیره خضرا معلوم می‌شود و گذشت که زین الدین علی بن فاضل به سید شمس الدین عرض کرد: ای سید من! ما روایت کردیم احادیثی از مشایخ خود از صاحب الامر علیه السلام که آن حضرت فرمود: «هر که در غیبت کبری گوید که مرا دیده، به تحقیق که دروغ گفته است. پس با این، چگونه در میان شما کسی است که می‌گوید من آن حضرت را دیده‌ام؟» گفت: راست می‌گویی، آن حضرت این سخن را فرمود

در آن زمان، به سبب بسیاری دشمنان از اهل بیت علیهم السلام خود و غیر ایشان از فراغه زمان از خلفای بنی عباس.

حتی آن که شیعیان در آن زمان، یکدیگر را منع می‌کردند از ذکر کردن احوال آن جناب و اکنون، زمان طول کشیده و دشمنان از او مأیوس گردیدند و بلاد ما از آن ظالمان و ظلم ایشان دور است و به برکت آن جناب، دشمنان نمی‌توانند که به ما برسند. الخ.

و این وجه که سیّد فرمود، جاری است در اکثر بلاد اولیای آن حضرت.

جواب چهارم: آن چیزی است که علامه طباطبایی بحرالعلوم فرموده در رجال خود در ترجمه شیخ مفید، بعد از توقیعات مشهوره که سابقاً ذکر شد به این عبارت که اشکال می‌رود در امر آنها به سبب وقوع آنها در غیبت کبری و جهالت آن شخص که این توقیعات را رسانده و دعوی کردن او مشاهده را، که منافی است بعد از غیبت صغرا و ممکن است دفع این اشکال به احتمال حصول علم به سبب دلالت قراین و مشتمل بودن توقیع بر اخبار، از فتنه و شورش‌ها و جنگ‌های بزرگ و اخبار از غیبی که مطلع نمی‌شود بر آن جز خداوند و اولیای او، به این که ظاهر نماید آن را برای ایشان و این که مشاهده‌ای که ممنوع شده، این است که مشاهده کند امام علیه السلام را و بداند که اوست حجّت علیهم السلام در آن حالی که مشاهده می‌کند آن جناب را و معلوم نشد که آورنده توقیع، دعوی کرد این مطلب را. انتهی.

و گذشت ذکر اسباب اعتبار آن توقیعات، به نحوی که محتاج نباشد به ظاهر نمودن این احتمالات و نیز علامه مذکور در فواید خود، در مسأله اجماع فرموده:

و بسا می‌شود که حاصل شود برای بعضی از حفظه اسرار از علمای ابرار، علم به قول امام بعینه، بر وجهی که منافی نباشد امتناع رؤیت را در مدّت غیبت. پس متمکن نمی‌شود از تصریح به نسبت آن قول به امام علیه السلام پس ابراز می‌کند آن قول را در صورت اجماع تا جمع

کرده باشد میان اظهار حق و نهی از افشای مثل این سرّ، در هر حال و شاید مراد ایشان از این کلام، وجه آینده باشد.

جواب پنجم: چیزی است که باز علامه مذکور در رجال بعد از کلام سابق، فرموده: و گاهی هست که منع شود امتناع مشاهده را در شأن خواص، هر چند دلالت دارد بر آن، ظاهر اخبار به سبب دلالت عقل و دلالت بعضی از آثار. انتهی.

و شاید مراد از آثار، همان وقایع سابقه است که از جمله آنها بود وقایع خود ایشان یا خبری است که حضینی نقل کرده در کتاب خود به اسناد خود از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «صاحب الامر مهدی علیه السلام ظاهر می شود و نیست از برای احدی در گردن او، بیعتی و نه عهدی و نه عقدی و نه ذمه ای. پنهان می شود از خلق تا وقت ظهورش.»

راوی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! دیده نمی شود پیش از ظهورش؟

فرمود: بلکه دیده می شود وقت مولدش و ظاهر می شود براهین و دلایل او و می بیند او را، چشم های عارفین به فضل او که شاکرین کاملین اند و بشارت می دهند به او، کسانی را که شک دارند در او.

یا مراد مثل خبری است که روایت کرده شیخ کلینی و نعمانی و شیخ طوسی به اسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: لابد است از برای صاحب این امر علیه السلام از غیبت و لابد است از برای او در غیبتش، از عزلت و نیست با سی وحشتی.

یعنی با استیناس آن حضرت در غیبتش با سی نفر از اولیا و شیعیان خود در عزلت از خلق، وحشتی ندارد. چنان چه شارحین احادیث فهمیدند از این عبارت.

و بعضی گویند که آن جناب پیوسته در سنّ سی سالگی است و صاحب این سن هرگز وحشت نکند و این معنی، به غایت بعید است و ظاهر است که این سی نفر که امام در ایام

غیبت با ایشان انس می‌گیرد، باید متبادل شوند در قرون و اعصار. زیرا که مقرر نشده برای ایشان از عمر، آن چه مقرر شده برای سید ایشان.

پس در هر عصر باید یافت شود سی نفر از خواصّ که به فیض حضور فایز شوند.

نیز شیخ طوسی و شیخ صدوق و ابی جعفر محمد بن جریر طبری به سندهای معتبره روایت کرده‌اند قصّه علی بن ابراهیم بن مهزیار را و کیفیت رفتن او را از اهواز به کوفه و از آن جا به مدینه و از آن جا به مکه و تفحص کردن او از حال امام عصر و رسیدن او را در حال طواف، خدمت جوانی که او را برد به همراه خود و در نزدیک طایف در مراغزاری که رشک بهشت برین بود، به خدمت امام رسید.

به روایت طبری، چون به خدمت آن جوان که یکی از خواصّ، بلکه از اقارب خاص بود، رسید، آن جوان به او گفت: «چه می‌خواهی ای ابوالحسن؟»

گفت: امام محبوب از عالم را.

گفت: «آن جناب، محبوب نیست از شماها و لکن محبوب کرده آن جناب را از شما بدی کردارهای شما.» الخ.

در این کلام، اشاره‌ای است به این که اگر کسی را عمل بدی نباشد و کردار و گفتار خود را پاک و پاکیزه کرده باشد از قذارات معاصی و آن چه منافی سیره اصحاب آن جناب است، برای او حجابی نیست از رسیدن خدمت آن جناب و علمای اعلام و مَهْرَه فن اخبار و کلام تصریح فرموده‌اند بر امکان رؤیت در غیبت کبری

سید مرتضی رحمه الله در تنزیه الانبیاء در جواب آن که گفته که هرگاه امام، غایب باشد به نحوی که نرسد به خدمت او، احدی از خلق و منتفع نشود به او، پس چه فرق است میان

وجود او و عدم او؟

فرموده: اول چیزی که در جواب او می‌گوییم، این که ما قطع نداریم که نمی‌رسد خدمت امام، احدی و ملاقات نمی‌کند او را، بشری و این امری است که معلوم نشده و راهی نیست به سوی قطع کردن به آن. الخ.

نیز در جواب آن که گفته که هرگاه علت در پنهان شدن امام، خوف اوست از ظالمین و تقیّه او از معاندین، پس این علت زایل است در حق موالیان و شیعیان او، پس واجب است که ظاهر شود برای ایشان. فرموده بعد از جمله از کلمات، که ما نیز گفتیم که ممتنع نیست این که امام ظاهر شود از برای بعضی از اولیای خود، از کسانی که خوف ندارد از طرف ایشان، بودن چیزی از اسباب خوف را و این امری است که نمی‌شود قطع کرد به نبودن آن و امتناع آن و جز این نیست که خبر دارد هر کسی از حال خود و راهی نیست برای او به سوی فهمیدن حال غیر خود.

و در کتاب مقنع که مختصری است در غیبت، قریب به این مضمون را فرموده‌اند و شیخ طوسی در کتاب غیبت در مقام جواب از سؤال مذکور، بعد از کلماتی چند، فرموده:
و آن چه سزاوار است که جواب داده شود از این سؤال که نقل کردیم آن را از مخالف، این که می‌گوییم ما: اولاً که قطع نداریم بر پنهان بودن آن جناب از جمیع اولیای خود، بلکه جایز است که ظاهر شود از برای اکثر ایشان.

و نمی‌داند هیچ انسانی، مگر حال نفس خویش را. پس اگر ظاهر شد برای او، پس شبهات او رفع شده و اگر ظاهر نشد برای او، پس می‌داند که آن جناب ظاهر نشده برای او، به جهت امری است که راجع است به او، یعنی برای مانعی است که در او است، هر چند نمی‌داند آن را مفصلاً، به جهت تقصیری که از طرف او است. الخ.

و گذشت کلام شیخ منتجب الدین در حکایت سی و چهارم و پنجم و پنجاه و چهارم و شمردن او سه نفر از علما را از جمله مشاهدین و سفرای آن جناب.

نیز گذشت از علامه در حکایت پنجاه و هفتم مثل آن و سید رضی الدین علی بن طاوس در چند جا از کتاب کشف المحجّه به کنایه و تصریح، دعوی این مقام را کرده، در جایی از آن فرموده: بدان ای فرزند من محمد! اللهم نماید خدای تعالی آن چه را که خواسته آن را از تو و خشنود می شود به آن از تو، که غیبت مولای ما مهدی علیه السلام که متحیر نموده مخالف و بعضی از مؤلف را، از جمله ادله ای است بر ثبوت امامت آن جناب و امامت آباء طاهرین او - صلوات الله علی جدّه محمد و علیهم اجمعین -.

زیرا که تو، هرگاه واقف شوی بر کتب شیعه و غیر شیعه، مثل کتاب غیبت ابن بابویه و کتاب غیبت نعمانی و مثل کتاب شفا و جلا و مثل کتاب ابی نعیم حافظ در اخبار مهدی و صفات او و حقیقت بیرون آمدن او و ثبوت او و کتابهایی که اشاره کردم به آنها در طرایف، می یابی آنها یا بیشتر آنها را که متضمن است پیش از ولادت آن جناب، که او غایب خواهد شد غیبت طولانی تا این که برمی گردد از امامت او، بعضی از کسانی که قایل بودند به آن. پس اگر غیبت نکند، این غیبت را طعنی خواهد بود در امامت پدران آن جناب و خودش.

پس غیبت، حجت شد برای ایشان و برای آن حضرت بر مخالفین او در اثبات امامتش و صحّت غیبتش، با آن که آن جناب حاضر است با خدای تعالی بر نحو یقین و جز این نیست که غایب شده، آن که ملاقات نکرده او را از خلق، به جهت غیبت ایشان از حضرت، متابعت او و متابعت پروردگار عالمیان.

و در جایی فرموده: اگر ادراک کردم موافقت توفیق او را از برای کشف نمودن اسرار، برای تو می شناسانم تو را از خبر مهدی علیه السلام چیزی را که مشتبه نشود بر تو و مستغنی شوی به این از دلیل های عقلیه و از روایات.

به درستی که آن جناب علیه السلام زنده و موجود است بر نحو تحقیق و معذور است از کشف امر خود، تا آن که اذن دهد او را تدبیر خداوند رحیم شفیق؛ چنان چه جاری شده بود بر این، عادت بسیاری از انبیا و اوصیا.

پس بدان این را به نحو یقین و بگردان این را عقیده و دین خود. به درستی که پدر تو شناخته آن جناب را واضح و روشن تر از شناختن ضیای خورشید آسمان.

و در جایی فرموده بعد از تعلیم فرزندش کیفیت عرض حاجات خود را به آن جناب که: ذکر کن برای او که پدر تو ذکر کرده برای تو که وصیت تو را کرده به آن جناب و گردانده تو را به اذن خداوند - جلّ جلاله - بنده او و این که من تو را معلق نمودم به آن جناب.

به درستی که خواهد آمد تو را جواب آن جناب علیه السلام و از چیزهایی که می گویم به تو ای فرزند من، محمّد! پُر نماید خداوند - جلّ جلاله - عقل و قلب تو را از تصدیق نمودن از برای اهل صدق و توفیق در معرفت حق، این که طریق شناساندن خداوند - جلّ جلاله - از برای تو، جواب مولای ما مهدی علیه السلام را بر حسب قدرت و رحمت او است.

پس از آن جمله است آن چه روایت نموده آن را محمّد بن یعقوب کلینی در کتاب رسایل، از شخصی که گفت: نوشتیم به سوی ابی الحسن این که شخصی دوست دارد که راز گوید با امام خود، آن چه را که دوست دارد که راز گوید آن را با پروردگار خود.

گفت: پس نوشت: اگر باشد برای تو حاجتی، پس حرکت ده لبهای خود را به درستی که می رسد به تو جواب آن.

از آن جمله است، آن چه را که روایت کرده سعید بن هبة الله راوندی در کتاب خراج که گفت، گفت به من علی بن محمّد علیه السلام: هرگاه اراده کردی که سؤال کنی از مسأله ای، پس بنویس آن را و بگذار نوشته را در زیر مصلائی خود و ساعتی آن را مهلت ده، آن گاه بیرون بیاور آن را و نظر نما در آن.

گفت: پس کردم و یافتم جواب آن چه را که سؤال کرده بودم از آن که توقیع شده بود در آن. و به تحقیق که اقتصار کردم برای تو بر این تنبیه و راه باز است به سوی امام تو، برای کسی که اراده نموده خداوند - جلّ جلاله - عنایت خود را به او و تمام احسانش را به سوی او.

شیخ محقق جلیل، شیخ اسدالله شوشتری کاظمینی در کتاب کشف القناع، در ضمن اقسام اجماع، غیر از اجماع مصطلح و معروف، می فرماید:

سوم از آنها این که حاصل شود برای یکی از سفرای امام غایب علیه السلام علم به قول امام به جهت نقل کردن مثل او، برای او در نهانی یا به سبب توقیع و مکاتبت یا به شنیدن از خود آن جناب، شفاهاً بر وجهی که منافی نباشد امتناع رؤیت را در زمان غیبت یا حاصل شود آن علم از برای بعضی از حمله اسرار ایشان.

و ممکن نباشد او را تصریح کردن بر آن چه او به آن مطلع شده و آشکارا نسبت دادن آن قول به امام و اکتال کردن در ابراز مدّعی خود به غیر از اجماع، از ادله شرعیه به جهت موجود نبودن آنها و در این هنگام، پس جایز است برای او، اگر مأمور نباشد به اخفا یا مأمور باشد به اظهار، نه به نحوی که فاش شود این که ابراز کند آن قول را در مقام احتجاج به صورت اجماع، به جهت ترسیدن از ضایع شدن آن قول و جمع کردن میان امتثال امر به اظهار حقّ به قدر امکان و امتثال نهی از افشای مثل آن قول، از برای غیر اهلش از ابنای زمان و شکی نیست در حجّت بودن این اجماع.

اما از برای خودش، پس به جهت علمش به قول امام و اما از برای غیرش، پس به جهت کشف کردن اجماع او از قول امام علیه السلام.

غایت آن چه در این جا، است آن که او استکشاف نموده قول امام علیه السلام را به طریقی که ثابت نشده و نقصی در این نیست، بعد از حصول وصول به آن چه معلق بود بر آن حجّیت اجماع و برای صحّت این وجه و امکان او، شواهدی است که دلالت می کند بر آن.

از جمله آنها، بسیاری از زیارات و آداب و اعمال معروفه است که متداول شده میان امامیه و مستندی ندارد ظاهراً، نه از اخبار ایشان و نه از کتب قدمایشان که واقفاند بر آثار ائمه علیهم السلام و اسرار ایشان و اماره‌ای نیست که شهادت دهد بر این که منشأ آنها اخبار مطلقه است یا وجوه اعتباریه، که به نظر مستحسن می‌آید که داعی شده باشد ایشان را بر انشا و ترتیب آنها و اعتنا به جمع کردن و تدوین آنها، چنان چه ظاهر است در جمله‌ای از آنها.

بلی، مضایفه نداریم از ورود اخبار در بعضی از آنها و از جمله آنها است آن چه والد علامه و ابن طاوس روایت کردند از سید کبیر عابد، رضی الدین محمد بن محمد آوی تا آخر آن چه گذشت در حکایت بیست و یکم.

از آن جمل است قصه جزیره خضرای معروفه که مذکور است در بحار و تفسیر الائمه علیهم السلام و غیر آن و از آنها است چیزی که شنیده آن را علی بن طاوس در سرداب شریف. از آن جمله است آن چه را که تعلیم فرمود به محمد بن علی علوی حسینی تا آخر آن چه گذشت در حکایت بیست و سوم و غیر اینها.

شاید این مطلب نیز قاعده‌ای باشد در بسیاری از اقوال که قایل آنها معلوم نیست. پس چنین باشد که مطلع بر قول امام چون دید آن قول را، مخالف آن چه مستقر شده بر آن امامیه یا معظم ایشان و متمکن نیست از اظهار آن، به نحوی که به او رسیده و می‌ترسد که حق ضایع شود و از میان برود، قرار می‌دهد آن قول، را یکی از اقوال امامیه و بسا شود که خود، اعتماد می‌کند بر آن و فتوا می‌دهد به آن، بدون تصریح به دلیل، به جهت نبودن ادله ظاهره از برای اثبات آن.

و شاید آن چه ذکر شد نیز، دلیل باشد برای آن چه از بعضی از مشایخ ما رسیده از اعتبار این قسم از اقوال و تقویت کردن آنها به حسب امکان نظر به احتمال بودن آن قول، قول امام که

القا فرموده آن را میان علما تا آن که جمع نشوند بر خطا و راهی نیست برای القای آن در این حال، مگر به نحو مذکور. انتهی.

در این کلمات بعضی مناقشات هست که محلّ ذکر آنها نیست و مضر نیست به اصل مقصود که نسبت امکان رؤیت است در غیبت کبری به همه اقسام آن، برای بعضی از علمای اعلام، چنان چه معلوم شد آن کلمات مذکوره و غیر آنها که نقلش موجب تطویل است.

جواب ششم آن که: آن چه مخفی و مستور است بر انام، مکان و مستقر آن جناب است. پس راهی نیست به سوی آن از برای احدی و نمی‌رسد به آن جا بشری و نمی‌داند آن را کسی حتی خاصان و موالیان و فرزندان آن جناب. پس منافات ندارد ملاقات و مشاهده آن جناب در اماکن و مقاماتی که ذکر شد پاره‌ای از آنها و ظهور آن حضرت در نزد مضطرّ مستغیث ملتجی شده به آن جناب منقطع شده از همه اسباب و واله در وادی شبهات و حیران در مهالک فلوات؛ چنان چه خواهد آمد که اجابت ملهوف و اغاثه مضطر، یکی از مناصب آن جناب است و مؤید این احتمال چیزی است که مروی است در کافی از اسحاق بن عمّار که گفت، فرمود ابو عبدالله علیه السلام: از برای قائم علیه السلام دو غیبت است. یکی از آنها کوتاه است و دیگری نمی‌داند مکان آن جناب را در آن غیبت، مگر خاصان از موالیانش.

شیخ طوسی و شیخ نعمانی در کتاب غیبت خود به سند معتبر از مفضل بن عمر روایت کردند که او گفت، شنیدم که ابو عبدالله علیه السلام می‌فرماید: به درستی که از برای صاحب این امر علیه السلام، دو غیبت است. یکی از آنها طول می‌کشد تا این که می‌گویند بعضی که مُرد و می‌گویند بعضی که کشته شد و می‌گویند بعضی که رفت تا این که باقی نمی‌ماند بر امر او از اصحابش مگر چند نفری. مطلع نمی‌شود بر موضع او احدی از فرزندان او، مگر آن که مشغول خدمت و متولّی امور او است.

و شیخ نعمانی از اسحاق بن عمّار روایت کرده که گفت: شنیدم که ابوعبداللّه جعفر بن محمد علیه السلام می فرماید: از برای قائم علیه السلام دو غیبت است. یکی از آنها طولانی است و دیگری کوتاه است. در یکی، عالم است به مکان او در آن غیبت، خاصّه از شیعیان او و در دیگری عالم نیست به مکان او خاصّه موالیان او، در دین او.

مخفی نماند که این خبر اسحاق همان خبر مروی در کافی است و در بعضی نسخ، چنان است که ذکر کردیم و در بعضی، مطابق نسخه کافی است و به هر نسخه در خبر، جوابی است از اصل مقصود، چه سایر خبر کافی دلالت دارد بر آن که خاصّان از موالیانش در غیبت کبری عالم اند به مستقر و مکان آن جناب. پس مؤیّد جواب پنجم باشد.

و بنابر بعضی نسخ نعمانی، مراد آن خواهد بود که خاصّان در آن وقت عالم نیستند به محلّ اقامت آن حضرت، پس نفی نمی کند مشاهده و رؤیت را در اماکن دیگر و نبود در قصص گذشته، قصّه ای که دلالت کند بر ملاقات احدی، آن جناب را در آن محل. واللّه تعالی هو العالم.

علمای قائل به رویت بدون شناختن

۱- سید محمد مهدی بحر العلوم (م ۱۲۱۲ ق)

۱- أن المشاهدة المنفية أن يشاهد الامام عليه السلام و يعلم أنه الحجة عليه السلام حال مشاهدته له. ^۱ دیدار و مشاهده ای که پذیرفته شده نیست، آن است که امام را ببیند و در حال مشاهده امام بدانند که او حضرت حجت عليه السلام است.

۱. رجال بحر العلوم ۳/۳۲۰

حضرت مهدی علیه السلام همسر و فرزند دارد؟

۱- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ عليه السلام غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ قَتِلَ وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ ذَهَبَ حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ.^۱

صاحب الامر علیه السلام دو غیبت دارد یکی از آنها بطول میانجامد تا جایی که بعضی میگویند: او مرده است و برخی می گویند: کشته شده. و عده ای میگویند: رفته است، هیچ کس از جایگاه او اطلاعی نخواهد داشت از فرزندان و از غیر ایشان، جز خدمتگزاری که کارهای آن حضرت را انجام می دهد.

۲- أَقُولُ رُوِيَ فِي كِتَابِ مَزَارِ لِبَعْضِ قُدَمَاءِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ كَأَنِّي أَرَى نُزُولَ الْقَائِمِ عليه السلام فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ بِأَهْلِهِ وَعِيَالِهِ قُلْتُ يَكُونُ مَنْزِلُهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ نَعَمْ كَانَ فِيهِ مَنْزِلُ إِدْرِيسَ وَكَانَ مَنْزِلُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ وَمَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَقَدْ صَلَّى فِيهِ وَفِيهِ مَسْكَنُ الْخَضِرِ وَ الْمُقِيمِ فِيهِ كَالْمُقِيمِ فِي فُسْطَاطِ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليه وآله وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِلَّا وَقَلْبُهُ يَجُنُّ إِلَيْهِ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ لَا يَزَالُ الْقَائِمُ فِيهِ أَبَدًا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمِنْ بَعْدِهِ قَالَ هَكَذَا مِنْ بَعْدِهِ إِلَى انْقِضَاءِ الْخَلْقِ قُلْتُ فَمَا يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ عِنْدَهُ- قَالَ يُسَالِمُهُمْ كَمَا سَالَمَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه وآله وَيُؤَدُّونَ الْجَزِيَّةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ قُلْتُ فَمَنْ نَصَبَ لَكُمْ عِدَاوَةً فَقَالَ لَا يَا بَا مُحَمَّدٍ مَا لِمَنْ خَالَفْنَا فِي دَوْلَتِنَا مِنْ نَصِيبٍ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَلَّ لَنَا دِمَاءَهُمْ عِنْدَ قِيَامِ قَائِمِنَا عليه السلام

فَأَلْيَوْمَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا وَ عَلَيْكُمْ ذَلِكَ فَلَا يُعْرَضُ أَحَدٌ إِذَا قَامَ قَائِمَنَا عليه السلام انْتَقَمَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لَنَا أَجْمَعِينَ.^۱

در کتاب «مزار» تألیف یکی از علمای پیشین ما از ابو بصیر روایت شده که گفت: حضرت صادق عليه السلام به من فرمود: ای ابو محمد! گویا من فرود آمدن قائم عليه السلام را با کسان و بستگانش در مسجد سهله می بینم. عرض کردم: مسجد سهله اقامت گاه اوست؟ فرمود: آری مسجد سهله جایگاه ادريس و ابراهيم خليل الرحمن بوده. خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد جز اینکه در این مسجد نماز گزارد و هم محل سکونت خضر در آن مسجد است.

عرض کردم: قربانت گردم! قائم عليه السلام همیشه در آنجا اقامت میکند؟
گفت: آری! عرض کردم: بعد از او چه کسی در آن سکونت میکند؟
فرمود: هر کس که بعد از قائم خلیفه باشد.
عرض کردم: با کافران ذمی چه میکند؟

فرمود: مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنها صلح می کند و آنها نیز با کمال ذلت جزیه بوی میدهند.
عرض کردم: اگر کسی با شما دشمنی ورزد چه می شود؟
فرمود: در دولت ما مخالفین ما دیگر فرصتی برای دشمنی با ما ندارند، زیرا در آن موقع خداوند ریختن خون آنها را برای ما حلال کرده است. امروز کشتن آنها بر ما و شما حرام است، پس کسی تو را مغرور نسازد. وقتی قائم ما قیام کرد خداوند بوسیله او انتقام پیغمبرش و ما را از دشمنان ما میگیرد.

۳- الْفَضْلُ بْنُ شَادَانَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَيْسَى عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ ذَكَرَ مَسْجِدَ السَّهْلَةِ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ مَنْزِلُ صَاحِبِنَا إِذَا قَدِمَ بِأَهْلِهِ.^۱

ذکر مسجد سهله شد حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: اما اینجا منزل صاحب شما است که با اهلش می آید.

۴- رَوَى يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ الرَّضَاءَ علیه السلام كَانَ يَأْمُرُ بِالِدُعَاءِ لِصَاحِبِ الْأَمْرِ بِهَذَا...
 اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمَّتِهِ وَ جَمِيعِ رَعِيَّتِهِ مَا تُعِزُّ بِهِ عَيْنَهُ وَ تَسُرُّ بِهِ نَفْسَهُ. ۲

الها! مایه چشم روشنی و خوشحالی امام زمان علیه السلام را در او و خانواده و فرزندان و ذریه و تمام پیروانش فراهم فرما.

۵- وَ صَلِّ عَلَيَّ وَ لِيْلِكَ وَ وِلَاةِ عَهْدِكَ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ. ۳
 درود بر ولی امرت و اولیاء عهدت و پیشوایان از فرزندان.

استدلال برای اثبات زن و فرزند برای حضرت ، به جمله اخیر روایت است : ((و لا یطلع علی موضعه احد من ولده ...)) اما این استدلال از چند جهت اشکال دارد:

الف . این روایت را نعمانی در کتاب غیبت خود، نقل کرده و به جای کلمه ((ولد)) کلمه ((ولی)) آورده است ، به این شکل : ((و لا یطلع علی موضعه احد من ولی و لا غیره)) بنابراین ، اعتمادی بر آن روایت ، با توجه به این نقل نیست . دست کم ، با وجود این احتمال ، استدلال تمام نیست .

ب . در روایت نیامده است که الان امام زمان علیه السلام دارای زن و فرزند است و از این جهت ، اجمال دارد. شاید به فرزندان که بعدا در آستانه ظهور و یا بعد از آن به دنیا خواهند آمد اشاره داشته باشد.

۱ . الغيبة (للطوسي) ۴۷۱

۲ . مصباح المتعبد و سلاح المتعبد ۴۱۰/۱

۳ . جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع ۵۰۴

ج . شاید از باب مبالغه در خفاء باشد. یعنی اگر بر فرض آن حضرت اولاد هم می داشت ، از جایگاه و سر غیبت او، آگاه نمی شدند. با این احتمال نیز، استدلال به روایت برای اثبات اولاد برای امام زمان علیه السلام، نا تمام است .

((اللهم اعطه فی نفسه و اهله و ولده و ذریته و جمیع رعیتہ ما تقر به عینه و تسر به نفسه .))
 الها! مایه چشم روشنی و خوشحالی امام زمان علیه السلام را در او و خانواده و فرزندان و ذریه و تمام پیروانش فراهم فرما.

به این روایت هم نمی توان استدلال کرد، چون :
 به زمان ولادت فرزندان اشاره ندارد که پیش از ظهور است یا بعد از آن .
 از این جهت مجمل است .

۳. روایت دیگری نیز از ابن طاووس از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود:
 ((اللهم صل علی ولایة والائمة من ولده))

این روایت ، بنابر تصریح ابن طاووس ، متن دیگری دارد به این شکل :
 ((اللهم صل علی ولایة عهده و الائمة من بعده .))

بنابراین ، روشن نیست که مقصود فرزندان بعد از او مراد است ، یا امامان پس از او. علاوه بر این که این دو روایت مربوط به بعد از ظهور حضرت است نه پیش از آن .

حضرت مهدی علیه السلام همسر و فرزند ندارد

۱- وَ عَنْهُ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَدَّانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِيَّاكُمْ التَّبْوِيهِ وَ اللَّهُ لَيَغِيْبَنَّ مَهْدِيَكُمْ سِنِينَ مِنْ دَهْرِكُمْ يَطْوُلُ عَلَيْكُمْ وَ تَقُولُونَ أَيُّ وَ لَيْتَ وَ لَعَلَّ وَ كَيْفَ وَ تُمَحِّصُهُ الشُّكُوكُ فِي أَنْفُسِكُمْ حَتَّى يُقَالَ مَاتَ وَ هَلَكَ وَ يَأْتِي وَ أَيْنَ سَلَكَ وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ أَعْيُنُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَتَتَكَفَّوْنَ كَمَا تَتَكَفَّ السُّفْنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ وَ لَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ بِيَوْمِ الدَّرِّ وَ كَتَبَ بِقَلْبِهِ الْإِيْمَانَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحِ مِنْهُ وَ لَيُرْفَعَنَّ لَهُ اثْنَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشَبَّهَةً لَا يَدْرُونَ أَمْرَهَا مَا تَصْنَعُ، قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَبَكَيْتُ وَ قُلْتُ كَيْفَ يَصْنَعُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فَنَظَرَ إِلَى الشَّمْسِ دَخَلَتْ فِي الصَّفَةِ قَالَ: يَا مُفَضَّلُ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ وَ اللَّهُ أَمْرُنَا أَنْوُرَ وَ أَيْبُنُ مِنْهَا وَ لَيُقَالَ الْمَهْدِيُّ فِي غَيْبَتِهِ مَاتَ وَ يَقُولُونَ بِالْوَلَدِ مِنْهُ وَ أَكْثَرُهُمْ يَجْحَدُ وَ لَادَتَهُ وَ كَوْنَهُ وَ ظُهُورُهُ أَوْلِيَاؤُكُمْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّسُلِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.^۱

وقتی امام صادق علیه السلام در مورد احوال عجیب و غریب قبل از قیام حجت قائم علیه السلام سخن گفت مفضل را ترس فرا گرفته و موجب شد که چشمانش اشک آلود شود. مفضل گفت: پس من گریان شدم و گفتم: اولیاء شما در آن حال چه خواهند کرد؟

پس امام صادق علیه السلام نظری به خورشید کرده فرمودند: ای مفضل آیا این خورشید را می بینی؟ گفتم: بله؛ پس فرمود: به خدا قسم امر ما اهل بیت از انوار این خورشید نیز نورانی تر و واضح تر است.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: در آینده خواهند گفت که مهدی در غیبت مرده است؛ خواهند گفت که وی فرزندی دارد؛ بیشتر منحرفین خواهند گفت که وی دنیا نیامده و

وجود و ظهورش را منکر خواهند شد؛ پس آنها لعنت خدا و پیغمبران و همه مردم بر ایشان باد.

۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزْرَوِيِّ عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الشَّرِيدُ الطَّرِيدُ الْفَرِيدُ الْوَحِيدُ.^۱

صاحب این امر شرید (آواره) و طرید (رانده) و فرید (تک) و وحید (تنها) است.

۳- مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ رَشِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْخِرَازِيِّ قَالَ دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْرَةَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فَقَالَ لَهُ أَنْتَ إِمَامٌ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ إِنْ سَمِعْتَ جَدَّكَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَ لَهُ عَقَبٌ فَقَالَ أَنْسَيْتَ يَا شَيْخُ أَوْ تَنَاسَيْتَ لَيْسَ هَكَذَا قَالَ جَعْفَرُ عليه السلام إِنَّمَا قَالَ جَعْفَرُ عليه السلام لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَ لَهُ عَقَبٌ إِلَّا الْإِمَامَ الَّذِي يَخْرُجُ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِنَّهُ لَا عَقَبَ لَهُ فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ جَعَلْتُ فِدَاكَ هَكَذَا سَمِعْتُ جَدَّكَ يَقُولُ.^۲

حسن خراز می گوید علی بن ابی حمزه خدمت امام رضا عليه السلام رسیده و گفت: آیا تو امام هستی؟ پس فرمود بله! پس گفت: ولی من از جد تو جعفر صادق عليه السلام شنیدم که هیچ امامی نیست الا اینکه دارای نسل بوده باشد.

امام عليه السلام فرمود: شیخ حدیث را از یاد انداختی یا آن را فراموش کردی؟ آیا حدیث اینچنین نبود که جعفر صادق عليه السلام فرمود: «امامی نخواهد بود الا اینکه دارای عقب و نسل بوده باشد»

۱. کمال الدین و تمام النعمة ۳۰۳/۱

۲. الغيبة (للطوسي) ۲۲۴

الا آن امامي که حسين بن علي عليه السلام بر وي خروج کند «! پس گفت : فدايت شوم؛ راست گفتم؛ جدت جعفر عليه السلام اين چنين گفته بود .

۴- حدثنا محمد بن يعقوب عن ابي زراج عن ابو يوسف بغدادى عن طلحة بن زراق عن صيامر بن جبیر عن محمد بن جعفر عن ابویوسف نجلی عن ابراهیم بن یعقوب عن عن ابي ساکت عن ابيه عن محمد بن علي عليه السلام قال: من يدعى انه ولدٌ للامام المهدي عليه السلام فالعنوه. ^۱

هرکس ادعا کند که من فرزند امام مهدی عليه السلام هستم اورا لعنت کنید.

۱ . کتاب الرد علی اهل البدعة نوشته ی ابوالحسن علی بن ابی سهل حاتم بن ابی حاتم قزوینی ۴۳۱، المختصر ۲/۲۳ / الروادع النفوس

۲۹ / الحجة البيضاء ۱۸۷ / الکفاية فی شرح الغيبة ۱/۲

نگاهی به حکایات

برابر روایاتی که ذکر شد، ارتباط با امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، برای شیعیان امکان ندارد و این اصلی است برگرفته از ادله و روایات. سخن گفتن برخلاف این اصل نیاز به ارائه دلیل و حجت شرعی دارد. داستانهای ناسازگار با این اصل، قابل استناد نخواهند بود. بیشتر داستانهای نقل شده از افراد عادی و معمولی است که در مواردی، ادعای مشاهده حضرت را نداشته اند، بلکه دیگران چنین مطلبی را پنداشته اند.

درپاره ای از این داستانها، اگر دقت کافی بشود، با امام زمان تطبیق ندارند. برخی از ادعاهای مطرح شده، همراه معجزه و برخی بدون آن است. می توان ادعا کرد، تمام علما و فقهای بزرگواری که به آنها نسبت دیدار و ارتباط با حضرت را داده اند، نه در کتابهای خود، چنین ادعایی را مطرح کرده اند و نه در جای دیگر. این خود، دلیلی است بر غیر واقعی بودن نسبتها. اگر فرض را بر وقوع چنین دیدارهایی بگذاریم، چون معتقد بودند مدعی دیدار را باید تکذیب کرد، به اظهار چنین مطلبی نپرداخته اند.

پاره ای از داستانهای نقل شده، سالها بعد به کتابها راه یافته که جای تأمل دارد و در درستی آنها باید شک کرد.

برخی داستانهای دیگر نیز، بافاصله زمانی زیاد وارد کتابها شده و امروز، در دسترس قرار گرفته است. از جمله: آنچه به علامه حلی (م: ۷۲۶) نسبت داده اند، در رابطه با دیدار امام زمان علیه السلام، اینها، دلیلی ندارد جز این که بر سر زبانها افتاده اند.

ظاهراً رواج این داستانها، از زمان سیدبن طاووس به بعد بوده است ایشان با این که امکان رؤیت را در دوران غیبت، غیر ممکن ندانسته، ولی خود چنین ادعایی نکرده و فقط در یک مورد، بیان کرده که دعای حضرت را شنیده است.^۱

نقل این داستانها، اختصاصی به شیعه ندارد، بلکه برخی از علمای اهل سنت نیز، که اعتقاد به مهدی علیه السلام داشته اند، داستانهایی نقل کرده اند که از خود داستان نادرستی آن، فهمیده می شود.

از این داستانهای به دور از عقل و مبانی و ناسازگار با روایات فراوان، که شرح آنها گذشت، در کتابها و نوشته ها زیاد راه یافته و متأسفانه بدون هیچ کنترل و دقتی، در دسترس همگان قرار گرفته است و این اندیشه ناب و باور مقدس و سازنده و تحول آفرین شیعه را با خرافات و دروغها و افسانه پردازیها در هم آمیخته اند که جا دارد اهل فکر و اندیشه این هجوم شوم را دفع کنند و نگذارند باور به مهدی علیه السلام با این موهومات، خدای ناخواسته، خدشه دار گردد.

۱. مهج الدعوات سید بن طاووس ۲۹۶

توقیعات شیخ مفید

از مواردی که امکان دارد بر ارتباط با حضرت حجت، در غیبت کبری، استفاده شود، توقیعاتی است که گفته می شود از جانب آن حضرت برای شیخ مفید (ذیقعدہ ۳۳۶ / رمضان ۴۱۳) ارسال شده که یکی به تاریخ صفر ۴۱۰ و دیگر، شوال ۴۱۲ و سومی ذی الحجه ۴۱۲ است.^۱ در درستی این توقیعات، تردیدهایی وجود دارد. این توقیعات را برای نخستین بار، ابومنصور طبرسی، از علمای قرن ششم، بدون سند، پس از نزدیک به صد سال که از فوت شیخ مفید می گذرد، در احتجاج، نقل می کند. آن گاه شاگرد وی، ابن شهر آشوب (م: ۵۸۸) به آن اشاره می کند. شاگرد ابن شهر آشوب، ابن بطریق (م: ۶۰۰) آنها را مطرح کرده است. اما شاگردان مفید: سید مرتضی، نجاشی، شیخ طوسی، ابویعلی جعفری، ابوالفتح کراچی، سلاربن عبدالعزیز دیلمی و... با این که تألیفات فراوانی داشته اند، به این توقیعات، اشاره نکرده اند.

علامه بحر العلوم طباطبایی نیز در این توقیعات، در کتاب رجالی خود^۲ و خوبی در معجم رجال الحدیث^۳، تردید کرده اند. پیش بینی این توقیعات از حوادث آینده دلیل بر درستی آن نخواهد بود، زیرا آنچه به دست ما رسیده پس از حوادث بوده که امکان جعل آنها می رود.

۱. احتجاج طبرسی، ۲/۴۹۹-۴۹۷، ۴۹۵.

۲. رجال بحر العلوم ۳/۳۲۰.

۳. معجم رجال الحدیث ۲۰۹/۱۷.

داستان جزیره خضراء

متن عربی

وجدت رسالة مشتهرة بقصة الجزيرة الخضراء في البحر الأبيض أحببت إيرادها لاشتمالها على ذكر من رآه و لما فيه من الغرائب و إنما أفردت لها بابا لأنني لم أظفر به في الأصول المعتبرة و لنذكرها بعينها كما وجدتها. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله الذي هدانا لمعرفته و الشكر له على ما منحنا للاقتداء بسنن سيد بريته محمد الذي اصطفاه من بين خليقته و خصنا بمحبة علي و الأئمة المعصومين من ذريته صلى الله عليهم أجمعين الطيبين الطاهرين و سلم تسليما كثيرا.

و بعد فقد وجدت في خزانة أمير المؤمنين عليه السلام و سيد الوصيين و حجة رب العالمين و إمام المتقين علي بن أبي طالب عليه السلام بخط الشيخ الفاضل و العالم العامل الفضل بن يحيى بن علي الطيبي الكوفي قدس الله روحه ما هذا صورته الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و صلى الله على محمد و آله و سلم.

و بعد فيقول الفقير إلى عفو الله سبحانه و تعالى الفضل بن يحيى بن علي الطيبي الإمامي الكوفي عفا الله عنه قد كنت سمعت من الشيخين الفاضلين العالمين الشيخ شمس الدين بن نجیح الحلي و الشيخ جلال الدين عبد الله بن الحرام الحلي قدس الله روحيهما و نور ضريحهما في مشهد سيد الشهداء و خامس أصحاب الكساء مولانا و إمامنا أبي عبد الله الحسين عليه السلام في النصف من شهر شعبان سنة تسع و تسعين و ستمائة من الهجرة النبوية على مشرفها محمد و آله أفضل الصلاة و أتم التحية حكاية ما سمعاه من الشيخ الصالح التقى و الفاضل الورع الزكي زين الدين علي بن فاضل المازندراني المجاور بالغري على مشرفيه السلام حيث اجتمعا به في مشهد الإمامين الزكيين الطاهرين المعصومين السعيدين عليه السلام بسر من رأى و حكى

لهما حكاية ما شاهده و رآه في البحر الأبيض و الجزيرة الخضراء من العجائب فمر بي باعث الشوق إلى رؤياه و سألت تيسير لقياه و الاستماع لهذا الخبر من لقلقة فيه بإسقاط روايته و عزمت على الانتقال إلى سرم من رأى للاجتماع.

فاتفق أن الشيخ زين الدين علي بن فاضل المازندراني انحدر من سرم من رأى إلى الحلة في أوائل شهر شوال من السنة المذكورة ليمضي على جاري عادته و يقيم في المشهد الغروي على مشرفيه السلام.

فلما سمعت بدخوله إلى الحلة و كنت يومئذ بها قد أنتظر قدومه فإذا أنا به و قد أقبل راكبا يريد دار السيد الحسين ذي النسب الرفيع و الحسب المنيع السيد فخر الدين الحسن بن علي الموسوي المازندراني نزيل الحلة أطال الله بقاءه و لم أكن إذ ذاك الوقت أعرف الشيخ الصالح المذكور لكن خلج في خاطري أنه هو.

فلما غاب عن عيني تبعته إلى دار السيد المذكور فلما وصلت إلى باب الدار رأيت السيد فخر الدين واقفا على باب داره مستبشرا فلما رأيته مقبلا ضحك في وجهي و عرفني بحضوره فاستطار قلبي فرحا و سرورا و لم أملك نفسي على الصبر على الدخول إليه في غير ذلك الوقت.

فدخلت الدار مع السيد فخر الدين فسلمت عليه و قبلت يديه فسأل السيد عن حالي فقال له هو الشيخ فضل بن الشيخ يحيى الطيبي صديقكم فنهض واقفا و أقعدني في مجلسه و رحب بي و أحفى السؤال عن حال أبي و أخي الشيخ صلاح الدين لأنه كان عارفا بهما سابقا و لم أكن في تلك الأوقات حاضرا بل كنت في بلدة واسط أشغل في طلب العلم عند الشيخ العالم العامل الشيخ أبي إسحاق إبراهيم بن محمد الواسطي الإمامي تغمده الله برحمته و حشره في زمرة أئمنته عليه السلام.

فتحدثت مع الشيخ الصالح المذكور متع الله المؤمنين بطول بقائه فرأيت في كلامه أمارات تدل على الفضل في أغلب العلوم من الفقه والحديث والعربية بأقسامها وطلبت منه شرح ما حدث به الرجلان الفاضلان العالمان العاملان الشيخ شمس الدين والشيخ جلال الدين الحليان المذكوران سابقا عفا الله عنهما فقص لي القصة من أولها إلى آخرها بحضور السيد الجليل السيد فخر الدين نزيل الحلة صاحب الدار وحضور جماعة من علماء الحلة والأطراف قد كانوا أتوا لزيارة الشيخ المذكور وفقه الله و كان ذلك في اليوم الحادي عشر من شهر شوال سنة تسع وتسعين وستمائة وهذه صورة ما سمعته من لفظه أطل الله بقاءه وربما وقع في الألفاظ التي نقلتها من لفظه تغيير لكن المعاني واحدة قال حفظه الله تعالى قد كنت مقيما في دمشق الشام منذ سنين مشتغلا بطلب العلم عند الشيخ الفاضل الشيخ عبد الرحيم الحنفي وفقه الله لنور الهداية في علمي الأصول والعربية وعند الشيخ زين الدين علي المغربي الأندلسي المالكي في علم القراءة لأنه كان عالما فاضلا عارفا بالقراءات السبع وكان له معرفة في أغلب العلوم من الصرف والنحو والمنطق والمعاني والبيان والأصولين وكان لين الطبع لم يكن عنده معاندة في البحث ولا في المذهب لحسن ذاته.

فكان إذا جرى ذكر الشيعة يقول قال علماء الإمامية بخلاف من المدرسين فإنهم كانوا يقولون عند ذكر الشيعة قال علماء الرافضة فاختصت به وتركت التردد إلى غيره فأقمنا على ذلك برهة من الزمان أقرأ عليه في العلوم المذكورة.

فاتفق أنه عزم على السفر من دمشق الشام يريد الديار المصرية فلكثرة المحبة التي كانت بيننا عز علي مفارقتة وهو أيضا كذلك فأل الأمر إلى أنه هداه الله صمم العزم على صحبتي له إلى مصر وكان عنده جماعة من الغرباء مثلي يقرءون عليه فصحبه أكثرهم.

فسرنا في صحبته إلى أن وصلنا مدينة بلاد مصر المعروفة بالفاخرة و هي أكبر من مدائن مصر كلها فأقام بالمسجد الأزهر مدة يدرس فتسامع فضلاء مصر بقدمه فوردوا كلهم لزيارته و للاتفاف بعلمه فأقام في قاهرة مصر مدة تسعة أشهر و نحن معه على أحسن حال و إذا بقافلة قد وردت من الأندلس و مع رجل منها كتاب من والد شيخنا الفاضل المذكور يعرفه فيه بمرض شديد قد عرض له و أنه يتمنى الاجتماع به قبل الممات و يحثه فيه على عدم التأخير.

فرق الشيخ من كتاب أبيه و بكى و صمم العزم على المسير إلى جزيرة الأندلس فعزم بعض التلامذة على صحبته و من الجملة أنا لأنه هداه الله قد كان أحبني محبة شديدة و حسن لي المسير معه فسافرت إلى الأندلس في صحبته فحيث وصلنا إلى أول قرية من الجزيرة المذكورة عرضت لي حمى منعتني عن الحركة.

فحيث رأني الشيخ على تلك الحالة رق لي و بكى و قال يعز علي مفارقتك فأعطى خطيب تلك القرية التي وصلنا إليها عشرة دراهم و أمره أن يتعاهدني حتى يكون مني أحد الأمرين و إن من الله بالعافية أتبعه إلى بلده هكذا عهد إلي بذلك وفقه الله بنور الهداية إلى طريق الحق المستقيم ثم مضى إلى بلد الأندلس و مسافة الطريق من ساحل البحر إلى بلده خمسة أيام.

فبقيت في تلك القرية ثلاثة أيام لا أستطيع الحركة لشدة ما أصابني من الحمى ففي آخر اليوم الثالث فارقتني الحمى و خرجت أدور في سكك تلك القرية فرأيت قفلاً قد وصل من جبال قريبة من شاطئ البحر الغربي يجلبون الصوف و السمن و الأمتعة فسألت عن حالهم فقل إن هؤلاء يجيئون من جهة قريبة من أرض البربر و هي قريبة من جزائر الرافضة.

فحيث سمعت ذلك منهم ارتحت إليهم و جذبني باعث الشوق إلى أرضهم فقيل لي إن المسافة خمسة و عشرون يوما منها يومان بغير عمارة و لا ماء و بعد ذلك فالقرى متصلة فاكثريت معهم من رجل حمارا بمبلغ ثلاثة دراهم لقطع تلك المسافة التي لا عمارة فيها فلما قطعنا معهم تلك المسافة و وصلنا أرضهم العمارة تمشيت راجلا و تنقلت على اختياري من قرية إلى أخرى إلى أن وصلت إلى أول تلك الأماكن فقيل لي إن جزيرة الروافض قد بقي بينك و بينها ثلاثة أيام فمضيت و لم أتاخر.

فوصلت إلى جزيرة ذات أسوار أربعة و لها أبراج محكمات شاهقات و تلك الجزيرة بحصونها راکبة على شاطئ البحر فدخلت من باب كبيرة يقال لها باب البربر فدرت في سكرها أسأل عن مسجد البلد فهديت عليه و دخلت إليه فرأيتة جامعا كبيرا معظما واقعا على البحر من الجانب الغربي من البلد فجلست في جانب المسجد لأستريح و إذا بالموذن يؤذن للظهر و نادى بحي على خير العمل و لما فرغ دعا بتعجيل الفرج للإمام صاحب الزمان عليه السلام.

فأخذتني العبرة بالبكاء فدخلت جماعة بعد جماعة إلى المسجد و شرعوا في الوضوء على عين ماء تحت شجرة في الجانب الشرقي من المسجد و أنا أنظر إليهم فرحا مسرورا لما رأيته من وضوئهم المنقول عن أئمة الهدى عليهم السلام.

فلما فرغوا من وضوئهم و إذا برجل قد برز من بينهم بهي الصورة عليه السكينة و الوقار فتقدم إلى المحراب و أقام الصلاة فاعتدلت الصفوف وراءه و صلى بهم إماما و هم به مأمومون صلاة كاملة بأركانها المنقولة عن أئمتنا عليهم السلام على الوجه المرضي فرضا و نفلا و كذا التعقيب و التسبيح و من شدة ما لقيته من وعشاء السفر و تعبني في الطريق لم يمكنني أن أصلي معهم الظهر.

فلما فرغوا و رأوني أنكروا عليّ عدم اقتدائي بهم فتوجهوا نحوي بأجمعهم و سألوني عن حالي و من أين أصلي و ما مذهبي فشرحت لهم أحوالي و أني عراقي الأصل و أما مذهبي فإنني رجل مسلم أقول أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله أرسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الأديان كلها و لو كره المشركون فقالوا لي لم تتفعل هاتان الشهادتان إلا لحقن دمك في دار الدنيا لم لا تقول الشهادة الأخرى لتدخل الجنة بغير حساب فقلت لهم و ما تلك الشهادة الأخرى اهدوني إليها يرحمكم الله فقال لي إمامهم الشهادة الثالثة هي أن تشهد أن أمير المؤمنين و يعسوب المتقين و قائد الغر المحجلين علي بن أبي طالب و الأئمة الأحد عشر من ولده أوصياء رسول الله و خلفاؤه من بعده بلا فاصلة قد أوجب الله عز و جل طاعتهم على عباده و جعلهم أولياء أمره و نهيه و حججا على خلقه في أرضه و أمانا لبريته لأن الصادق الأمين محمدا رسول رب العالمين عليه السلام أخبر بهم عن الله تعالى مشافهة من نداء الله عز و جل له في ليلة معراجه إلى السماوات السبع و قد صار من ربه كقاب قوسين أو أدنى و سماهم له واحدا بعد واحد صلوات الله و سلامه عليه و عليهم أجمعين.

فلما سمعت مقالتهم هذه حمدت الله سبحانه على ذلك و حصل عندي أكمل السرور و ذهب عني تعب الطريق من الفرّج و عرفتهم أني على مذهبهم فتوجهوا إلي توجه إشفاق و عينوا لي مكانا في زوايا المسجد و ما زالوا يتعاهدوني بالعزة و الإكرام مدة إقامتي عندهم و صار إمام مسجدهم لا يفارقني ليلا و لانهارا.

فسألته عن ميرة أهل بلده من أين تأتي إليهم فإني لا أرى لهم أرضا مزروعة فقال تأتي إليهم ميرتهم من الجزيرة الخضراء من البحر الأبيض من جزائر أولاد الإمام صاحب

الأمر عليه السلام فقلت له كم تأتيكم ميرتكم في السنة فقال مرتين و قد أتت مرة و بقيت الأخرى فقلت كم بقي حتى تأتيكم قال أربعة أشهر.

فتأثرت لطول المدة و مكثت عندهم مقدار أربعين يوماً أدعو الله ليلاً و نهاراً بتعجيل مجيئها و أنا عندهم في غاية الإعزاز و الإكرام ففي آخر يوم من الأربعين ضاق صدري لطول المدة فخرجت إلى شاطئ البحر أنظر إلى جهة المغرب التي ذكروا أهل البلد أن ميرتهم تأتي إليهم من تلك الجهة.

فرايت شبحاً من بعيد يتحرك فسألت عن ذلك الشبح أهل البلد و قلت لهم هل يكون في البحر طيراً أبيض فقالوا لي لا فهل رأيت شيئاً قلت نعم فاستبشروا و قالوا هذه المراكب التي تأتي إلينا في كل سنة من بلاد أولاد الإمام.

فما كان إلا قليل حتى قدمت تلك المراكب و على قولهم إن مجيئها كان في غير الميعاد فقدم مركب كبير و تبعه آخر و آخر حتى كملت سبعة فصعد من المركب الكبير شيخ مربوع القامة بهي المنظر حسن الزي و دخل المسجد فتوضأ الوضوء الكامل على الوجه المنقول عن أئمة الهدى عليهم السلام و صلى الظهرين فلما فرغ من صلاته التفت نحوي مسلماً عليّ فرددت فقال ما اسمك و أظن أن اسمك عليّ قلت صدقت فحادثني بالسر محادثة من يعرفني فقال ما اسم أبيك و يوشك أن يكون فاضلاً قلت نعم و لم أكن أشك في أنه قد كان في صحبتنا من دمشق.

فقلت أيها الشيخ ما أعرفك بي و بأبي هل كنت معنا حيث سافرنا من دمشق الشام إلى مصر فقال لا قلت و لا من مصر إلى الأندلس قال لا و مولاي صاحب العصر قلت له فمن أين تعرفني باسمي و اسم أبي.

قال اعلم أنه قد تقدم إليّ وصفك و أصلك و معرفة اسمك و شخصك و هيئتك و اسم أبيك و أنا أصحبك معي إلى الجزيرة الخضراء.

فسررت بذلك حيث قد ذكرت و لي عندهم اسم و كان من عادته أنه لا يقيم عندهم إلا ثلاثة أيام فأقام أسبوعا و أوصل الميرة إلى أصحابها المقررة لهم فلما أخذ منهم خطوطهم بوصول المقرر لهم و عزم على السفر و حملني معه و سرنا في البحر. فلما كان في السادس عشر من مسيرنا في البحر رأيت ماء أبيض فجعلت أطيل النظر إليه فقال لي الشيخ و اسمه محمد ما لي أراك تطيل النظر إلى هذا الماء فقلت له إني أراه على غير لون ماء البحر.

فقال لي هذا هو البحر الأبيض و تلك الجزيرة الخضراء و هذا الماء مستدير حولها مثل السور من أي الجهات أتيته وجدته و بحكمة الله تعالى أن مراكب أعدائنا إذا دخلته غرقت و إن كانت محكمة ببركة مولانا و إمامنا صاحب العصر عليه السلام فاستعملته و شربت منه فإذا هو كماء الفرات.

ثم إنا لما قطعنا ذلك الماء الأبيض وصلنا إلى الجزيرة الخضراء لا زالت عامرة أهله ثم صعدنا من المركب الكبير إلى الجزيرة و دخلنا البلد فرأيت محصنا بقلع و أبراج و أسوار سبعة واقعة على شاطئ البحر ذات أنهار و أشجار مشتملة على أنواع الفواكه و الأثمار المنوعة و فيها أسواق كثيرة و حمامات عديدة و أكثر عمارتها برخام شفاف و أهلها في أحسن الزي و البهاء فاستطار قلبي سرورا لما رأيته.

ثم مضى بي رفيقي محمد بعد ما استرحنا في منزله إلى الجامع المعظم فرأيت فيه جماعة كثيرة و في وسطهم شخص جالس عليه من المهابة و السكينة و الوقار ما لا أقدر أن أصفه و الناس يخاطبونه بالسيد شمس الدين محمد العالم و يقرءون عليه القرآن و الفقه و العربية بأقسامها و أصول الدين و الفقه الذي يقرءونه عن صاحب الأمر عليه السلام مسألة مسألة و قضية قضية و حكما حكما.

فلما مثلت بين يديه رحب بي و أجلسني في القرب منه و أحفى السؤال عن تعبي في الطريق و عرفني أنه تقدم إليه كل أحوالي و أن الشيخ محمد رفيقي إنما جاء بي معه بأمره من السيد شمس الدين العالم أطال الله بقاءه.

ثم أمر لي بتخليفة موضع منفرد في زاوية من زوايا المسجد و قال لي هذا يكون لك إذا أردت الخلوة و الراحة فنهضت و مضيت إلى ذلك الموضع فاسترحت فيه إلى وقت العصر و إذا أنا بالموكل بي قد أتى إلي و قال لي لا تبرح من مكانك حتى يأتيك السيد و أصحابه لأجل العشاء معك فقلت سمعا و طاعة.

فما كان إلا قليل و إذا بالسيد سلمه الله قد أقبل و معه أصحابه فجلسوا و مدت المائدة فأكلنا و نهضنا إلى المسجد مع السيد لأجل صلاة المغرب و العشاء فلما فرغنا من الصلاتين ذهب السيد إلى منزله و رجعت إلى مكاني و أقمت على هذه الحال مدة ثمانية عشر يوما و نحن في صحبته أطال الله بقاءه.

فأول جمعة صليتها معهم رأيت السيد سلمه الله صلى الجمعة ركعتين فريضة واجبة فلما انقضت الصلاة قلت يا سيدي قد رأيتكم صليتم الجمعة ركعتين فريضة واجبة قال نعم لأن شروطها المعلومة قد حضرت فوجبت فقلت في نفسي ربما كان الإمام عليه السلام حاضرا.

ثم في وقت آخر سألت منه في الخلوة هل كان الإمام حاضرا فقال لا و لكني أنا النائب الخاص بأمر صدر عنه عليه السلام فقلت يا سيدي و هل رأيت الإمام عليه السلام قال لا و لكنني حدثني أبي رحمه الله أنه سمع حديثه و لم ير شخصه و أن جدي رحمه الله سمع حديثه و رأى شخصه.

فقلت له و لم ذاك يا سيدي يختص بذلك رجل دون آخر فقال لي يا أخي إن الله سبحانه و تعالى يؤتي الفضل من يشاء من عباده و ذلك لحكمة بالغة و عظمة قاهرة كما

أن الله تعالى اختص من عباده الأنبياء و المرسلين و الأوصياء المنتجبين و جعلهم أعلاما لخلقه و حججا على بريته و وسيلة بينهم و بينه لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِي مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ و لم يخل أرضه بغير حجة على عباده للطفه بهم و لا بد لكل حجة من سفير يبلغ عنه.

ثم إن السيد سلمه الله أخذ بيدي إلى خارج مدينتهم و جعل يسير معي نحو البساتين فرأيت فيها أنهارا جارية و بساتين كثيرة مشتملة على أنواع الفواكه عظيمة الحسن و الحلاوة من العنب و الرمان و الكمثرى و غيرها ما لم أرها في العراقين و لا في الشامات كلها.

فبينما نحن نسير من بستان إلى آخر إذ مر بنا رجل بهي الصورة مشتمل ببردتين من صوف أبيض فلما قرب منا سلم علينا و انصرف عنا فأعجبني هيئته فقلت للسيد سلمه الله من هذا الرجل قال لي أنتظر إلى هذا الجبل الشاهق قلت نعم قال إن في وسطه لمكانا حسنا و فيه عين جارية تحت شجرة ذات أغصان كثيرة و عندها قبة مبنية بالآجر و إن هذا الرجل مع رفيق له خادمان لتلك القبة و أنا أمضي إلى هناك في كل صباح جمعة و أزور الإمام عليه السلام منها و أصلي ركعتين و أجد هناك ورقة مكتوب فيها ما أحتاج إليه من المحاكمة بين المؤمنين فمهما تضمنته الورقة أعمل به فينبغي لك أن تذهب إلى هناك و تزور الإمام عليه السلام من القبة.

فذهبت إلى الجبل فرأيت القبة على ما وصف لي سلمه الله و وجدت هناك خادمين فرحب بي الذي مر علينا و أنكرني الآخر فقال له لا تنكره فإني رأيت في صحبة السيد شمس الدين العالم فتوجه إلي و رحب بي و حادثاني و أتيا لي بخبز و عنب فأكلت و شربت من ماء تلك العين التي عند تلك القبة و توضأت و صليت ركعتين.

و سألت الخادمين عن رؤية الإمام عليه السلام فقالوا لي الرؤية غير ممكنة و ليس معنا إذن في إخبار أحد فطلبت منهم الدعاء فدعيا لي و انصرفت عنهما و نزلت من ذلك الجبل إلى أن وصلت إلى المدينة.

فلما وصلت إليها ذهبت إلى دار السيد شمس الدين العالم فقيل لي إنه خرج في حاجة له فذهبت إلى دار الشيخ محمد الذي جئت معه في المركب فاجتمعت به و حكيت له عن مسيري إلى الجبل و اجتماعي بالخادمين و إنكار الخادم علي فقال لي ليس لأحد رخصة في الصعود إلى ذلك المكان سوى السيد شمس الدين و أمثاله فلهذا وقع الإنكار منه لك فسألته عن أحوال السيد شمس الدين أدام الله إفضاله فقال إنه من أولاد أولاد الإمام و إن بينه و بين الإمام عليه السلام خمسة آباء و إنه النائب الخاص عن أمر صدر منه عليه السلام.

قال الشيخ الصالح زين الدين علي بن فاضل المازندراني المجاور بالغري على مشرفه السلام و استأذنت السيد شمس الدين العالم أطل الله بقاءه في نقل بعض المسائل التي يحتاج إليها عنه و قراءة القرآن المجيد و مقابلة المواضع المشككة من العلوم الدينية و غيرها فأجاب إلى ذلك و قال إذا كان و لا بد من ذلك فابدأ أولاً بقراءة القرآن العظيم.

فكان كلما قرأت شيئاً فيه خلاف بين القراء أقول له قرأ حمزة كذا و قرأ الكسائي كذا و قرأ عاصم كذا و أبو عمرو بن كثير كذا.

فقال السيد سلمه الله نحن لا نعرف هؤلاء و إنما القرآن نزل على سبعة أحرف قبل الهجرة من مكة إلى المدينة و بعدها

لما حج رسول الله صلى الله عليه وآله حجة الوداع نزل عليه الروح الأمين جبرئيل فقال يا محمد اتل عليّ القرآن حتى أعرفك أوائل السور و أواخرها و شأن نزولها فاجتمع إليه علي بن أبي

طالب وولده الحسن والحسين عليهما السلام وأبي بن كعب و عبد الله بن مسعود و حذيفة بن اليمان و جابر بن عبد الله الأنصاري و أبو سعيد الخدري و حسان بن ثابت و جماعة من الصحابة رضي الله عن المنتجبين منهم فقرأ النبي صلّى الله عليه وآله القرآن من أوله إلى آخره فكان كلما مر بموضع فيه اختلاف بينه له جبرئيل و أمير المؤمنين عليهما السلام يكتب ذلك في درج من آدم فالجميع قراءة أمير المؤمنين و وصي رسول رب العالمين.

فقلت له يا سيدي أرى بعض الآيات غير مرتبطة بما قبلها و بما بعدها كأن فهمي القاصر لم يصر إلى غورية ذلك.

فقال نعم الأمر كما رأيته و ذلك أنه لما انتقل سيد البشر محمد بن عبد الله صلّى الله عليه وآله من دار الفناء إلى دار البقاء و فعل صنما قريش ما فعلاه من غضب الخلافة الظاهرية جمع أمير المؤمنين عليهما السلام القرآن كله و وضعه في إزار و أتى به إليهم و هم في المسجد.

فقال لهم هذا كتاب الله سبحانه أمرني رسول الله صلّى الله عليه وآله أن أعرضه إليكم لقيام الحجة عليكم يوم العرض بين يدي الله تعالى فقال له فرعون هذه الأمة و نمرودها لسنا محتاجين إلى قرآنك فقال عليه السلام لقد أخبرني حبيبي محمد صلّى الله عليه وآله بقولك هذا و إنما أردت بذلك إلقاء الحجة عليكم.

فرجع أمير المؤمنين عليهما السلام به إلى منزله و هو يقول لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَا رَادَّ لِمَا سَبَقَ فِي عِلْمِكَ وَ لَا مَانِعَ لِمَا أفتَضْتَهُ حِكْمَتُكَ فَكُنْ أَنْتَ الشَّاهِدَ لِي عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْعُرْضِ عَلَيْكَ.

فنادى ابن أبي قحافة بالمسلمين و قال لهم كل من عنده قرآن من آية أو سورة فليأت بها فجاءه أبو عبيدة بن الجراح و عثمان و سعد بن أبي وقاص و معاوية بن أبي سفيان و عبد الرحمن بن عوف و طلحة بن عبيد الله و أبو سعيد الخدري و حسان بن ثابت و جماعات المسلمين و جمعوا هذا القرآن و أسقطوا ما كان فيه من المثالب التي صدرت

منهم بعد وفاة سيد المرسلين ص. فلهذا ترى الآيات غير مرتبطة و القرآن الذي جمعه أمير المؤمنين عليه السلام بخطه محفوظ عند صاحب الأمر عليه السلام فيه كل شيء حتى أرش الخدش و أما هذا القرآن فلا شك و لا شبهة في صحته و إنما كلام الله سبحانه هكذا صدر عن صاحب الأمر عليه السلام.

قال الشيخ الفاضل علي بن فاضل و نقلت عن السيد شمس الدين حفظه الله مسائل كثيرة تنوف على تسعين مسألة و هي عندي جمعتها في مجلد و سميتها بالفوائد الشمسية و لا أطلع عليها إلا الخاص من المؤمنين و ستراه إن شاء الله تعالى.

فلما كانت الجمعة الثانية و هي الوسطى من جمع الشهر و فرغنا من الصلاة و جلس السيد سلمه الله في مجلس الإفادة للمؤمنين و إذا أنا أسمع هرجا و مرجا و جزلة عظيمة خارج المسجد فسألت من السيد عما سمعته فقال لي إن أمراء عسكرنا يركبون في كل جمعة من وسط كل شهر و ينتظرون الفرج فاستأذنته في النظر إليهم فأذن لي فخرجت لرؤيتهم و إذا هم جمع كثير يسبحون الله و يحمدونه و يهللونه جل و عز و يدعون بالفرج للإمام القائم بأمر الله و الناصح لدين الله محمد بن الحسن المهدي الخلف الصالح صاحب الزمان عليه السلام ثم عدت إلى مسجد السيد سلمه الله فقال لي رأيت العسكر فقلت نعم قال فهل عدت أمراءهم قلت لا قال عدتهم ثلاث مائة ناصر و بقي ثلاثة عشر ناصرا و يعجل الله لوليه الفرج بمشيئته إنه جواد كريم.

قلت يا سيدي و متى يكون الفرج قال يا أخي إنما العلم عند الله و الأمر متعلق بمشيئته سبحانه و تعالى حتى إنه ربما كان الإمام عليه السلام لا يعرف ذلك بل له علامات و أمارات تدل على خروجه.

من جملتها أن ينطق ذو الفقار بأن يخرج من غلافه و يتكلم بلسان عربي مبين قم يا ولي الله على اسم الله فاقتل بي أعداء الله.

و منها ثلاثة أصوات يسمعها الناس كلهم الصوت الأول أَرْفَتِ الْأَرْفَةُ يا معشر المؤمنين و الصوت الثاني أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ لِأَلِ مُحَمَّدٍ ﷺ و الثالث بدن يظهر فيرى في قرن الشمس يقول إن الله بعث صاحب الأمر محمد بن الحسن المهدي ﷺ فاسمعوا له و أطيعوا.

فقلت يا سيدي قد روينا عن مشايخنا أحاديث رويت عن صاحب الأمر ﷺ أنه قال لما أمر بالغيبة الكبرى من رأني بعد غيابتي فقد كذب فكيف فيكم من يراه فقال صدقت إنه ﷺ إنما قال ذلك في ذلك الزمان لكثرة أعدائه من أهل بيته و غيرهم من فراعنة بني العباس حتى إن الشيعة يمنع بعضها بعضا عن التحدث بذكره و في هذا الزمان تطاولت المدة و أيس منه الأعداء و بلادنا نائية عنهم و عن ظلمهم و عنائهم و ببركتهم ﷺ لا يقدر أحد من الأعداء على الوصول إلينا.

قلت يا سيدي قد روت علماء الشيعة حديثا عن الإمام ﷺ أنه أباح الخمس لشيئته فهل رويتم عنه ذلك قال نعم إنه ﷺ رخص و أباح الخمس لشيئته من ولد علي و قال هم في حل من ذلك قلت و هل رخص للشيعة أن يشتروا الإماماء و العبيد من سبي العامة قال نعم و من سبي غيرهم لأنه ﷺ قال عاملوهم بما عاملوا به أنفسهم و هاتان المسألتان زائدتان على المسائل التي سميتها لك.

و قال السيد سلمه الله أنه يخرج من مكة بين الركن و المقام في سنة وتر فليرتقبها المؤمنون.

فقلت يا سيدي قد أحببت المجاورة عندكم إلى أن يأذن الله بالفرج فقال لي اعلم يا أخي أنه تقدم إلي كلام بعودك إلى وطنك و لا يمكنني و إياك المخالفة لأنك ذو عيال و غبت عنهم مدة مديدة و لا يجوز لك التخلف عنهم أكثر من هذا فتأثرت من ذلك و بكيت.

وقلت يا مولاي و هل تجوز المراجعة في أمري قال لا قلت يا مولاي و هل تأذن لي في أن أحكي كلما قد رأيت و سمعته قال لا بأس أن تحكي للمؤمنين لتطمئن قلوبهم إلا كيت و كيت و عين ما لا أقوله.

فقلت يا سيدي أما يمكن النظر إلى جماله و بهائه عليه السلام قال لا و لكن اعلم يا أخي أن كل مؤمن مخلص يمكن أن يرى الإمام و لا يعرفه فقلت يا سيدي أنا من جملة عبيده المخلصين و لا رأيت.

فقال لي بل رأيت مرتين مرة منها لما أتيت إلى سرمن رأى و هي أول مرة جئتها و سبقك أصحابك و تخلفت عنهم حتى وصلت إلى نهر لا ماء فيه فحضر عندك فارس على فرس شهباء و بيده رمح طويل و له سنان دمشقي فلما رأيت خفت على ثيابك فلما وصل إليك قال لك لا تخف اذهب إلى أصحابك فإنهم ينتظرونك تحت تلك الشجرة فأذكرني و الله ما كان فقلت قد كان ذلك يا سيدي.

قال و المرة الأخرى حين خرجت من دمشق تريد مصر مع شيخك الأندلسي و انقطعت عن القافلة و خفت خوفا شديدا فعارضك فارس على فرس غراء محجلة و بيده رمح أيضا و قال لك سر و لا تخف إلى قرية على يمينك و نم عند أهلها الليلة و أخبرهم بمذهبك الذي ولدت عليه و لا تتق منهم فإنهم مع قرى عديدة جنوبي دمشق مؤمنون مخلصون يدينون بدين علي بن أبي طالب و الأئمة المعصومين من ذريته عليه السلام.

أكان ذلك يا ابن فاضل قلت نعم و ذهبت إلى عند أهل القرية و نمت عندهم فأعزوني و سألتهم عن مذهبهم فقالوا لي من غير تقية مني نحن على مذهب أمير المؤمنين و وصي رسول رب العالمين علي بن أبي طالب و الأئمة المعصومين من ذريته عليه السلام فقلت لهم من أين لكم هذا المذهب و من أوصله إليكم قالوا أبو ذر الغفاري رضي الله عنه

حين نفاه عثمان إلى الشام و نفاه معاوية إلى أرضنا هذه فعمتنا بركته فلما أصبحت طلبت منهم اللحوق بالقافلة فجهزوا معي رجلين ألقاني بها بعد أن صرحت لهم بمذهبي.

فقلت له يا سيدي هل يحج الإمام عليه السلام في كل مدة بعد مدة قال لي يا ابن فاضل الدنيا خطوة مؤمن فكيف بمن لم تقم الدنيا إلا بوجوده و وجود آبائه عليهم السلام نعم يحج في كل عام و يزور آباءه في المدينة و العراق و طوس على مشرفيها السلام و يرجع إلى أرضنا هذه. ثم إن السيد شمس الدين حث علي بعدم التأخير بالرجوع إلى العراق و عدم الإقامة في بلاد المغرب و ذكر لي أن دراهمهم مكتوب عليها لا إله إلا الله محمد رسول الله علي ولي الله محمد بن الحسن القائم بأمر الله و أعطاني السيد منها خمسة دراهم و هي محفوظة عندي للبركة.

ثم إنه سلمه الله وجهني المراكب مع التي أتيت معها إلى أن وصلنا إلى تلك البلدة التي أول ما دخلتها من أرض البربر و كان قد أعطاني حنطة و شعيرا فبعتهما في تلك البلدة بمائة و أربعين دينارا ذهباً من معاملة بلاد المغرب و لم أجعل طريقي على الأندلس امتثالاً لأمر السيد شمس الدين العالم أطل الله بقاءه و سافرت منها مع الحجج المغربي إلى مكة شرفها الله تعالى و حججت و جئت إلى العراق و أريد المجاورة في الغري على مشرفيها السلام حتى الممات.

قال الشيخ زين الدين علي بن فاضل المازندراني لم أر لعلماء الإمامية عندهم ذكراً سوى خمسة السيد المرتضى الموسوي و الشيخ أبو جعفر الطوسي و محمد بن يعقوب الكليني و ابن بابويه و الشيخ أبو القاسم جعفر بن سعيد الحلبي هذا آخر ما سمعته من الشيخ الصالح التقي و الفاضل الزكي علي بن فاضل المذكور أدام الله إفضاله و أكثر من علماء الدهر و أنقيائه أمثاله و الحمد لله أولاً و آخراً ظاهراً و باطناً و

صلى الله على خير خلقه سيد البرية محمد و على آله الطاهرين المعصومين و سلم
تسليما كثيرا^١.

متن ترجمه

پس به تحقیق که یافتیم در خزانه امیرالمؤمنین علیه السلام به خط شیخ امام فاضل و عالم عامل، فضل بن شیخ یحیی بن علی الطبسی (۱۲۴۰) کوفی - قدس الله روحه - حکایتی که صورت آن چنین است:

و بعد چنین می گوید بنده نیازمند به سوی عفو خداوند سبحانه، فضل بن یحیی بن علی طبسی کوفی امامی - عفی الله عنه - که من شنیده بودم از دو شیخ فاضلان عالمان عاملان، شیخ شمس الدین بن نجیح حلّی و شیخ جلال الدین عبدالله ابن حوام حلّی - قدس الله روحهما و نور ضریحهما - در مشهد منور حسین در نیمه ماه شعبان سنه شش صد و نود و نه از هجرت که روایت کرده اند از شیخ صالح با ورع، شیخ زین الدین علی بن فاضل مازندرانی، مجاور نجف اشرف که حکایت کرد برای ایشان این قصه را، آن گاه که مجتمع شده بودند با او در مشهد امامین هم امین علیه السلام در سرّ من رأی. پس نقل کرد برای ایشان، آن چه دیده بود در بحر ابیض و جزیره خضرا.

پس شوق تمامی در من پیدا شد برای دیدن شیخ زین الدین مذکور و از خداوند تبارک و تعالی سؤال کردم که ملاقات او راس برای من آسان گرداند که این خبر را بشنوم از دهان او و واسطه از میان ساقط شود و عزم نمودم بر حرکت کردن به سوی سرّ من رأی که در آن جا او را ملاقات کنم.

پس اتفاق افتاد که شیخ مذکور به طرف حلّه آمد در ماه شوال سال مذکور به مشهد مقدّس غروی یعنی مشهد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رود، به قاعده معهوده در آن جا اقامت نماید. یکی از متوطنان حلّه که او سیّد فخرالدین حسن بن علی بن موسوی مازندرانی بود که به دیدن من آمده بود، در اثنای سخن فرمود: شیخ زین الدین علی بن فاضل مشارالیه، در خانه او که در آخر بلده حلّه واقع است، نازل شده است. پس از استماع این خبر مسرت اثر،

چندان شادی و فرح، رخ نمود که گویا می‌پریدم و اصلاً توقّف ننمودم و در خدمت سیّد فخرالدین مذکور و مصاحبت او روانه شدم.

پس با سیّد داخل خانه شدم و به خدمت شیخ علی بن فاضل رسیدم و بر او سلام کردم و دست او را بوسیدم. او حال مرا از سیّد سؤال کرد. سیّد به او گفت: این شیخ، فضل بن شیخ یحیی طبسی کوفی است. صدیق و دوست شماست.

پس او از جا برخاست و مرا در مجلس خود نشانید و مرا ترحیب کرد و از احوال پدر و برادر من، صلاح‌الدین، پرسید؛ زیرا که او، ایشان را پیش‌تر می‌شناخت و من در آن اوقات نبودم، بلکه در بلده واسط بودم و در آن جا مشغول طلب علم بودم در پیش شیخ عالم کامل، ابواسحاق ابراهیم بن محمّد واسطی امامی مذهب، که خدا او را با ائمّه طاهریں محشور گرداند و به نزد او درس می‌خواندم.

با شیخ علی مذکور سخن گفتم و از سخنان او، مّطلع بر فضل او گردیدم و دانستم که در بسیاری علوم اطلاع دارد، از علوم فقه و حدیث و عربیّت. از او پرسیدم آن چه را از دو مرد فاضل عالم عامل، شیخ شمس‌الدین و شیخ جلال‌الدین حلّی از اهل حلّه شنیده بودم.

پس شیخ علی مذکور، مجموع قصّه را از اول تا آخر در حضور سیّد حسن مازندرانی صاحب خانه و در حضور جماعتی از علمای حلّه و اطراف که به دیدن شیخ علی مذکور آمده بودند، در روز پانزدهم ماه شوال در سال شش صد و نود و نه نقل کرد و این صورت چیزی است که از لفظ او شنیدم - اطال الله بقائه - و بسا می‌شود که در آن الفاظی که نقل کردم، تغییری حاصل شود، لکن معنی یکی است.

فرمود - حفظه الله تعالی -: من چند سال در دمشق به طلب علم مشغول بودم در نزد شیخ عبدالرحیم حنفی، خدا او را هدایت کند در پیش او علم اصول و عربیّت را می‌خواندم و علم قرائت را پیش شیخ زین‌الدین علی مغربی اندلسی مالکی می‌خواندم؛ زیرا که او عالم فاضل و

عارف بود به قواعد قرآی سبعة و در بسیاری از علوم مانند علم صرف و نحو و منطق و معانی و کلام و اصول، معرفت داشت و نرم طبیعت بود. در بحث کردن معانده نمی نمود. و تعصب مذهب نمی کشید، از نیک ذاتی که داشت و هر وقت که ذکر شیعه جاری می شد، می گفت: علمای امامیه چنین گفته اند، به خلاف سایر مدرّسین، وقتی که ذکر شیعه می شد، می گفتند: علمای رافضه چنین گفته اند. من به جهت عدم تعصب شیخ اندلسی مالکی، تردّد نزد غیر او را قطع کردم. و مدّتی نزد او آن علوم مذکوره را می خواندم.

پس اتفاق افتاد که شیخ مذکور از دمشق شام عازم سفر مصر شد. از بسیاری محبّتی که با من داشت، بر من گران شد مفارقت او و بر او نیز چنین حالتی طاری گردید. پس قصد کرد که مرا با خود ببرد و نزد او جماعتی از غربا مثل من بودند که نزد او تحصیل علوم می کردند و اکثر ایشان همراه او روانه شدند، تا آن که به مصر رسیدیم و وارد شهری از شهرهای مصر گردیدیم که آن را قاهره می گویند و از بزرگترین شهرهای مصر است.

پس در مسجد ازهر آن ساکن و مدّتی در آن جا درس می گفت. چون فضلاّی مصر از قدوم او مطلع گردیدند، همه ایشان به دیدن او آمدند، از برای منتفع گردیدن ایشان به علوم او، نزد او می آمدند، تا نه ماه در آن جا ماند و ما با او بودیم به احسن حال. ناگاه قافله ای از اندلس وارد شدند و با مردی از ایشان، نامه ای از والد شیخ ما بود.

او در آن نامه نوشته بود: او مریض است به مرض شدید! آرزو دارد که فرزند خود را ببیند پیش از آن که از دنیا برود.» و او را تحریص به رفتن و ترک تأخیر فرمود. چون آن نامه به شیخ رسید، از آن بلیّه گریست و عازم سفر جزیره اندلس گردید. پس بعضی از شاگردان او به رفاقت او عازم اندلس گردیدند که من یکی از آنها بودم؛ زیرا که او - خدا او را هدایت کند - با من دوستی شدید داشت.

پس روانه شدیم و چون به اول قریه آن جزیره رسیدیم، تب شدیدی عارض من شد و مانع حرکت من گردید. چون شیخ آن حالت را در من مشاهده نمود، به حال من رقت کرد و گریست و گفت: بر من گران است مفارقت تو. پس به خطیب آن قریه که رسیدیم به او ده درهم داد و به او امر فرمود که متوجه احوال من باشد و اگر خدا مرا از آن مرض عافیت بخشید، به او ملحق شوم و چنین معاهده نمود که خدا او را به نور هدایت راهنمایی فرماید و خود، متوجه اندلس شد و از آن جا تا بلد او، از راه ساحل دریا مسافت پنج روز راه بود.

و من تا سه روز در آن قریه بیمار بودم و از شدت تب، قدرت بر حرکت نداشتم. پس در آخر روز سوم، تب من قطع شد و از منزل بیرون رفتم و در کوچه‌های آن قریه می‌گشتم. ناگاه قافله‌ای را دیدم که از بعضی از کوه‌های کنار دریای غربی آمدند و پشم و روغن و سایر امتعه با خود آوردند. پس دیدم که کسی می‌گفت: این‌ها از زمین بربر از نزدیکی جزیره رافضه آمدند. چون این را شنیدم شوق رافضیان، مرا باعث شد که به سوی ایشان بروم. پس به من گفتند: این جا تا آن قریه، مسافت بیست و پنج روز است و از این جا تا مسافت دور روز آب و آبادانی ندارد و بعد از آن دیگر قریه‌ها به یکدیگر متصل است.

پس از مردی از ایشان، حماری به سه درهم کرایه کردم و از برای قطع آن مسافت غیر معموره و چون به قریه‌های معموره رسیدم، پیاده راه می‌رفتم از قریه‌ای به قریه دیگر به اختیار خود تا آن که به اول آن اماکن رسیدم.

به من گفتند: از این جا تا جزیره روافض، مسافت سه روز است. پس مکث نکردم و رفتم تا آن که به آن جزیره رسیدم که دیدم شهری است که در چهار جانب آن دیوار است و برج‌های محکم و بلند دارد و با این، در کنار دریاست.

پس از در بزرگ آن که آن را دروازه بربر می‌گفتند، داخل شدم و در کوچه‌های آن مرور می‌کردم و از مسجد قریه سؤال می‌کردم. مرا نشان دادند و داخل مسجد شدم.

آن را مسجد بزرگی یافتیم که در جانب غربی آن بلاد بود. در یک جانب مسجد نشستیم تا آن که قدری استراحت کنیم؛ ناگاه دیدم مؤذن اذان ظهر می گوید. به صدای بلند: «حیّ علی خیرالعمل» را گفت و چون از اذان فارغ شد، دعای تعجیل فرج از برای حضرت صاحب الامر و الزمان علیه السلام کرد؛ پس مرا گریه دست داد.

آن گاه مردم فوج فوج داخل شدند و به سوی چشمه آبی که در زیر درخت جانب شرقی مسجد بود، می رفتند و وضو می ساختند. من به ایشان نگاه می کردم و شاد می شدم به سبب آن که می دیدم وضو را به نحوی می ساختند که از ائمه علیهم السلام نقل شده است.

چون از وضو فارغ گردیدند، مرد خوشرویی که صاحب سکینه و وقار بود، پیش رفت و داخل محراب شد و اقامه نماز فرمود و مردم در عقب او به استقامت صف بسته و او پیش نمازی ایشان کرد و نماز کاملی با ارکان منقوله از ائمه علیهم السلام بر وجه نیکو به عمل آوردند، فریضه و نافله و تعقیب و تسبیح؛ و من از شدت تعب سفر نتوانستم که نماز ظهر را با ایشان به جا آورم. و چون از نماز فارغ شدند، مرا دیدند که نماز نکردم با جماعت؛ ایشان این را بر من انکار کردند و همه ایشان متوجه من شدند و از حال من سؤال کردند که از اهل کجایی؟ و چه مذهب داری؟

من احوال خود را به ایشان خبر دادم و گفتم: اهل عراقم و مذهب آن است که من مردی ام از مسلمانان و می گویم: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلّه ولو کره المشرکون.»

ایشان به من گفتند: این دو شهادت به تو فایده ندارد، مگر نگاه داشتن خون تو؛ چرا آن شهادت دیگر را نمی گویی؟ تا آن که داخل بهشت گردی بی حساب.

گفتم: کدام است آن شهادت دیگر؟ مرا راهنمایی نمایید. خدا شما را رحمت کند!

پیش نماز ایشان گفت: شهادت دیگر آن است که گواهی دهی که حضرت امیرالمؤمنین و پادشاه متقیان و قاید و پیشوای دست و پا سفیدان، علی بن ابی طالب با یازده فرزند امام از فرزندان آن حضرت علیه السلام اوصیای رسول خدای عزّ و علا و خلفای آن جناب، بعد از او، بلافصل که خداوند طاعت ایشان را بر بندگان خود واجب کرده است و ایشان را صاحب امر و نهی قرار داده است و حجّت‌های خود گردانیده است بر خلق در زمین خود و امان از برای آفریده‌های خود.

زیرا که صادق امین، محمد صلی الله علیه و آله رسول ربّ العالمین، خبر داده است خلق را به امامت ایشان از جانب حقّ سبحانه و تعالی. و در شب معراج ندای عزّ و علا را مشافهتاً شنیده است که تصریح به امامت ایشان فرموده است، در شبی که او را از آسمان‌های هفت گانه بالا برده است و به مرتبه قرب (قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) رسانده است و هر یک از امامان را بعد از دیگری در آن جا نام برده است که صلوات و سلام خدا بر همه ایشان باد!

پس چون این کلام را از ایشان شنیدم، حمد خداوند سبحانه را به جای آوردم و شادی بسیار برای من حاصل شد و از شادی، تعب سفر از من زایل شد و من به ایشان خبر دادم که من بر مذهب ایشانم. پس از روی مهربانی متوجّه من گردیدند و در جانب مسجد برای من جایی تعیین نمودند و پیوسته متوجّه احوال من بودند و در عزّت و احترام من می‌کوشیدند تا مادامی که نزد ایشان بودم. پیش نماز ایشان شب و روز از من مفارقت نمی‌کرد. پس من کیفیت معاش اهل آن بلد را از ایشان سؤال کردم و پرسیدم: روزی ایشان از کجا می‌آید؛ زیرا که من مزرعه از برای ایشان ندیده بودم.

او گفت: روزی اهل این بلد از جانب جزیره خضرا و بحر ایبض که از جزیره‌های اولاد حضرت صاحب الامر علیه السلام است، می‌آید. گفتم: در هر چند مدّت می‌آید؟

گفت: در سال، دو مرتبه. یک مرتبه این سال آمده، مرتبه دیگرش باقی است.

گفتم: چقدر باقی است تا وقت آمدن ایشان؟

گفت: چهار ماه.

من به سبب طول آن مدّت، محزون شدم و چهل روز نزد ایشان ماندم و شب و روز خدا را

می خواندم که ایشان را زودتر بیاورد، با آن که نزد ایشان معزّز و محترم بودم.

در روز چهارم، سینه من تنگ شد و به سمت کنار دریا بیرون رفتم و به سمت غربی که گفتند از

آن جانب می آید کشتی، نظر می کردم. پس از دور شبی دیدم که حرکت می کرد و از بزرگ

اهل بلد سؤال کردم: آیا در این دریا مرغ سفیدی هست؟

گفتند: نه، آیا چیزی دیدی؟

گفتم: بلی.

پس ایشان شاد شدند و گفتند که: این کشتی ها از بلاد فرزند امام است که در هر سال

می آید.

پس بعد از اندک زمانی کشتی ها آمدند و بر حرف ایشان، این وقت آمدن ایشان نبود. پس

کشتی بزرگ ایشان پیشتر آمد و آن کشتی های دیگر نیز آمدند و همه آن ها هفت کشتی

بودند. پس از کشتی بزرگ مرد معتدل القامت خوشروی نیکو هیأتی بیرون آمد و داخل

مسجد شد و وضوی کامل که از اهل بیت علیهم السلام منقول است ساخت و نماز ظهر و عصر به جا

آورد. چون از نماز فارغ شد به سوی من التفات کرد و مرا سلام کرد و من جواب سلام او را

گفتم. به من گفت که چه چیز است اسم تو؟ گمان می کنم که اسم تو علی است.»

گفتم: راست گفتمی.

به من به نحوی سخن می گفت که گویا مرا می شناسد.

گفت: «چه چیز است اسم پدر تو؟ گویا که فاضل باشد.»

گفتم: بلی و من شک نداشتم که او از شام تا مصر رفیق ما بود.
گفتم: ای شیخ چه می دانستی اسم مرا و اسم پدر مرا؟ آیا با ما بودی از وقتی که از شام به مصر می رفتیم؟
گفت: «نه.»

گفتم: از مصر تا اندلس با ما رفیق بودی؟
گفت: «نه، به حقّ مولای من صاحب الامر با تو نبودم.»
گفتم: از کجا دانستی اسم مرا و پدر مرا؟

گفت: «بدان که در شهر صاحب الامر علیه السلام مرا خبر دادند به صفت و اصل تو و اسم و هیأت تو و اسم پدر تو و من رفیق توام و مأمورم که تو را با خود به جزیره خضرا برم.»
من از این سخن او شاد گردیدم که اسم من در میان ایشان مذکور است و عادت او چنین بود که هر وقتی که می آمد در نزد ایشان زیاده از سه روز نمی ماند و در این مرتبه یک هفته در میان ایشان مکث نمود و آن اجناسی را که آورده بود، تحویل اهل آنها نمود و خطوط از ایشان گرفت، چنان چه عادت او بود. آن گاه عازم سفر گردید و مرا با خود برداشت و تا شانزده روز به دریا سیر نمودیم.

در روز شانزدهم دیدم که آب دریا سفید است و من بسیار بر آن آب نظر می کردم و شیخ محمّد، صاحب کشتی به من گفت: می بینم بر این آب بسیار نظر می کنی.
گفتم: به جهت آن نظر می کنم که این آب، به رنگ آب دریا نیست.

گفت: این است بحر ابیض، یعنی دریای سفید و در این جاست جزیره خضرا و این آب، اطراف جزیره را مانند سور و دیوار احاطه کرده است از هر جانب آن و به حکم خدای تبارک و تعالی، کشتی دشمنان و سنیان، چون داخل این آب شود، غرق گردد، هر چند که آن

کشتی‌ها در نهایت استحکام باشند و این به برکت مولا و امام ما حضرت صاحب الامر و الزمان علیه السلام است.

من از آن آب آشامیدم و آن را مانند آب فرات یافتم. پس، از آن آب سفید گذشتیم و به جزیره خضرا رسیدیم که خدا همیشه آن را آبادان دارد به اهلش. پس از کشتی بزرگ بیرون آمدیم و داخل جزیره شدیم و در آن جزیره، قلعه‌ها و دیوارها و برج‌های واسعه دیدیم که در کنار آن، دریا بود. نهرها و درختان بسیار در آن بود بر انواع فواکه و اثمار و در آن بازارها و حمام‌های متعدده بود و اهل آن در نیکوترین زی و بها بودند. پس دل من از شادی پرواز می‌کرد.

شیخ محمد مرا به منزل خود برد و استراحت کردیم و از آن جا مرا به مسجد جامع بزرگ برد و در آن مسجد، جماعت بسیار دیدم. در وسط ایشان شخصی را دیدم که نشسته بود با سکینه و وقاری که وصف نتوانم نمود و مردم او را سیّد شمس الدین محمد عالم می‌گفتند و قرآن و فقه و اقسام علوم عربیّت و اصول دین را نزد او فرا می‌گرفتند و فروع را، او از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام مسأله، مسأله و قضیه، قضیه و حکم، حکم به ایشان خبر می‌داد.

چون من در حضور او رسیدم، برای من جا گشود و مرا در حوالی خود جای فرمود. از احوال من سؤال فرمود و گزارش راه را از من پرسید و به من فهمانید که همه احوال مرا به او خبر دادند و این که شیخ محمد، رفیق من که مرا آورده است، به امر سیّد شمس الدین عالم - که خدا عمر او را طولانی گرداند - بود. پس در یکی از زاویه‌های مسجد جای برای من مقرر نمود و فرمود: این جای تو است، هر وقت که راحت و خلوت خواسته باشی.

من برخاستم و به آن موضع رفتم و تا عصر در آن جا راحت کردم و آن کسی که موکل من بود، به سوی من آمد و گفت: از جای خود حرکت مکن تا آن که سیّد و اصحاب او نزد تو آیند؛ برای آن که با تو شام خورند.

گفتم: شنیدم و اطاعت کردم.

پس اندک زمانی گذشت. سیّد - سلّمه اللّه - با اصحابش آمدند و نشستند و سفره و زاد حاضر کردند. چون از خوردن فارغ شدیم، با سیّد به مسجد رفتیم برای نماز مغرب و عشا. چون از هر دو نماز فارغ شدیم، سیّد به منزل خود رفت و من به جای خود برگشتم و تا هیجده روز در آن جا ماندم.

پس در اول جمعه‌ای که با او نماز کردم، دیدم که سیّد دو رکعت نماز جمعه را به نیت وجوب کرد و چون از نماز فارغ شد، گفتم: ای سیّد من! دیدم که نماز جمعه را دو رکعت کردی به نیت وجوب.

فرمود: بلی، برای آن که شرطهای آن همه موجود است.

پس با خود گفتم: شاید که امام حاضر باشد.

پس در وقت دیگر در خلوت از او سؤال کردم: آیا امام حاضر بود؟ فرمود: نه، ولکن من نایب خاص آن حضرتم و به امر آن حضرت کردم.

عرض کردم: ای سیّد من. آیا امام را دیده‌ای؟

فرمود: نه، ولکن پدرم مرا حدیث کرد که او سخن امام را می‌شنید و شخص او را نمی‌دید و جدّ من سخن امام می‌شنید و شخص او را می‌دید.

عرض کردم: ای سیّد من! به چه سبب بعضی می‌بینند و بعضی نمی‌بینند؟

فرمود: ای برادر! حقّ - سبحانه و تعالی - فضل خود را به هر یک از بندگان خود که می‌خواهد می‌دهد و این از حکمت‌های بالغه و عظمت‌های قاهره حقّ - سبحانه و تعالی - است.

چنان که حق تعالی جمعی از خلق خود را برگزیده است و ایشان را به نبوّت و رسالت و وصایت، مخصوص گردانیده است و ایشان را علامت‌ها از برای خلق خود قرار داده و حجّت‌ها از برای برابری خود گردانیده و ایشان را وسیله قرار داده است بین ایشان و بین خود،

تا آن که هر که هلاک گردد، با بیئنه و دلیل هلاک گردد و هر که زنده گردد و هدایت یابد، به دلیل و بیئنه زنده گردد و زمین را از حجت خالی نمی‌گرداند، از برای لطفی که نسبت به بندگان خود دارد و ناچار است از برای هر حجت از سفیر و واسطه که از جانب او به خلق رساند.

پس سید - سلمه الله تعالی - دست مرا گرفت و به خارج شهر برد و به جانب باغستان‌ها روانه شد و چون نظر کردم، نه‌رهای جاری و بساتین کثیره دیدم که مشتمل بود به انواع فواکه و میوه‌های نیکو و شیرین از انگور و انار و امرود و غیر آنها که در عراق عجم و عرب و شامات به آن خوبی، میوه ندیده بودم.

در بین آن که سیر می‌کردم از باغی به باغی دیگر، ناگاه مرد خوشرویی که دو برد سفید از پشم در بر داشت به ما مرور نمود و چون نزدیک رسید، بر ما سلام کرد و برگشت و مرا از هیأت او خوش آمد و به سید - سلمه الله تعالی - گفتم: کیست این مرد؟

سید به من گفت: این کوه بلند را می‌بینی؟

گفتم: بلی.

گفت: در بالای آن، جای نیکویی هست و چشمه‌ای در آن جا از زیر درخت جاری می‌شود و از برای آن درخت شاخه‌های بسیار هست و در پیش آن درخت، قبه‌ای هست که به آجر بنا کرده‌اند و این مرد با رفیق دیگر، خادم آن قبه‌اند و من در هر بامداد روز جمعه به آن مکان می‌روم و در آن جا امام را زیارت می‌کنم و دو رکعت نماز به جا می‌آورم و ورقه‌ای در آن جا می‌یابم که در آن ورقه نوشته است، آن چه را که به آن محتاجم از محاکمه میان مؤمنان. پس هر چه در آن ورقه هست به آن عمل می‌کنم، از جمعه تا جمعه دیگر و سزاوار است از برای تو که به آن مکان روی و امام را زیارت کنی.

پس من به آن مکان رفتم و آن قبّه را به آن نحو دیدم که وصف کرده بود و دو خادم را در آن جا دیدم و آن که مرا با سیّد دیده بود، تکریم نمود و آن دیگری مرا انکار نمود.

آن رفیق گفت: من این را با سیّد شمس الدین عالم دیدم. پس او نیز به من التفات کرد و هر دوی ایشان با من سخن گفتند و از برای من نان و انگور آوردند و من از آن غذا خوردم و از آب آن چشمه آشامیدم و وضو ساختم و دو رکعت نماز به جا آوردم.

از آن دو خادم، سؤال کردم: شما امام را دیده‌اید؟

گفتند: دیدن آن حضرت ممکن نیست و ما اذن نداریم که خبر دهیم به احدی.

پس از ایشان طلب کردم که از برای من دعا کنند و ایشان از برای من دعا کردند. از نزد ایشان برگشتم و از کوه فرود آمدم و داخل شهر شدم و به در خانه سیّد شمس الدین عالم رفتم.

به من گفتند: سیّد به خانه شیخ محمّدی رفته است که تو با او آمدی در کشتی. من به نزد شیخ محمّد رفتم و رفتن خود را به آن کوه و انکار احد خادمین و سایر گذشته‌ها را برای او نقل کردم.

او فرمود: انکار آن خادم، تو را برای آن بود که از برای احدی غیر سیّد شمس الدین و امثال او رخصت نیست که به آن کوه بالا روند.

پس من احوال سیّد شمس الدین - سلّمه الله - را از او پرسیدم.

او گفت: سیّد از فرزندان فرزند امام است و میان سیّد و میان امام پنج پدر، فاصله است و او نایب خاص آن حضرت است به امری که از حضرت صاحب الامر علیه السلام رسیده است.

شیخ صالح، زین الدین علی ابن فاضل مازندرانی، مجاور غروی یعنی نجف اشرف، - که بر مشرف او باد سلام - گفت: من از سیّد شمس الدین عالم - که خدا طولانی گرداند بقای او را - اذن گرفتم که بعضی از مسایل را که محتاجم، از او فراگیرم و قرآن مجید را نزد او بخوانم و بعضی از علوم مشکله دینیّه و غیر آن را از او بشنوم.

گفت: هر گاه تو را ناچار است به این؛ اول ابتدا به خواندن قرآن عظیم نما و چون می خواندم به مواضع مختلفه آن می رسیدم، می گفتم که: حمزه در این جا چنین گفته است و کسایى چنین خوانده است و عاصم به این نحو قایل شده است و ابو عمرو بن کثیر چنین گفته است. سیّد - سلّمه اللّه - فرموده است: ما اینها را نمی شناسیم. به درستی که قرآن بر هفت حرف نازل شده است، پیش از هجرت از مکه تا مدینه.

بعد از آن چون رسول خدا ﷺ حجة الوداع را به جای آورد، روح الامین جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد! قرآن را بخوان بر من تا آن که به تو بشناسانم اوایل سوره و اواخر آن را و شأن نزول آن را.

پس حاضر شد نزد آن حضرت، امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب و فرزندان او، حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ابی بن کعب و عبد اللّه بن مسعود و حذیفه بن الیمان و جابر بن عبد اللّه انصاری و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت و جماعت دیگر از صحابه.

پس حضرت رسالت ﷺ قرآن را از اول تا آخر خواند و هر جای آن که اختلاف بود، جبرئیل برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیان می کرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنها را در پوستی نوشت. پس جمیع قرآن به قرائت حضرت امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین است.

من گفتم: ای سیّد من! می بینم بعض آیات با بعض دیگر، مربوط به ما قبل و مابعد آن نیست و فهم من از آن قاصر است.

گفت: بلی، امر چنین است که می گویی و باعث این امر است که چون سیّد بشیر محمد بن عبد اللّه صلی الله علیه و آله از دار فانی به دار باقی رحلت فرمود، کردند آن دو بت قریش، آن چه را که کردند، از غصب خلافت ظاهریّه.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همه قرآن را جمع کرد و در میان جامه ای گذاشته و به سوی ایشان آورد در مسجد و به ایشان فرمود: این است کتاب خداوند سبحانه که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر

کرده است که آن را بر شما عرض کنم و حجت را بر شما تمام کنم که در روز قیامت در وقتی که من و شما را بر خدا عرض کنند برای شما عذری نباشد. پس فرعون این امت و نمرود این امت گفتند: ما محتاج به قرآن تو نیستیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «به تحقیق که حبیب من محمد صلی الله علیه و آله مرا به این سخن تو خبر داده است که تو خواهی چنین گفت و من خواستم حجت را بر شما تمام کنم.» پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با آن قرآن به سوی منزل خود برگشت و می گفت: «خداوندا که خداوندی غیر تو نیست و تویی خداوند یکتا که شریک از برای تو نیست و رد کننده ای نیست از آن چه در سابق علم تو بود و مانعی از برای حکمت تو نیست و تو شاهد من باشی بر ایشان در روزی که بر تو عرض کرده می شویم.»

پس پسر ابوقحافه در میان مردم ندا کرد که هر که در نزد او آیه ای از قرآن یا سوره ای باشد، باید آن را نزد ما آورد.

پس ابو عبیده بن الجرّاح و عثمان و سعد بن ابی وقاص و معاویه بن ابی سفیان و عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن عبدالله - لعنة الله عليهم - و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت و جماعت مسلمانان به نزد او آمدند و این قرآن را جمع کردند.

آن چه از مثالب و مطاعن و اعمال شنیعه که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ایشان صادر شد و آن اعمال قبیح در قرآن بود، آنها را انداختند و از قرآن بیرون کردند و از این جهت، این آیات با هم مربوط نیستند.

قرآنی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جمع کرد به خط خود محفوظ است نزد صاحب الامر علیه السلام، در آن قرآن هر چیزی است، حتی ارش خراشی که در بدن کنند. و اما این قرآن، پس شک و شبهه ای نیست که این کلام الهی است و چنین به ما رسیده است از حضرت صاحب الامر علیه السلام.

شیخ فاضل علی بن فاضل گفت: از سید شمس الدین - سلّمه اللّٰه - مسایل بسیار فرا گرفتم که آنها زیاده از نود مسأله است و من آنها را در مجلّدی جمع کردم و آن را فواید شمسیه نامیدم و مطلع نمی گردانم بر آنها، مگر مؤمنان خالص را و تزود است که آن را ببینی. در جمعه دوم که جمعه وسط ماه بوده است از نماز فارغ شدیم و سید - سلّمه اللّٰه - در مجلس نشست که از برای مؤمنان افاده نماید. ناگاه صدای هرج و مرج و غوغای عظیمی از خارج مسجد به گوشم رسید و سید را از آن امر سؤال کردم.

فرمود: اینها امرای عسکر ما هستند که در هر جمعه وسط ماه سوار می شوند و منتظر فرج اند. من اذن گرفتم که بیرون روم و به ایشان نظر نمایم.

مرا اذن داد. بیرون آمدم و به ایشان نظر کردم. دیدم که ایشان جماعت بسیارند و همه ایشان تسبیح و تحمید و تهلیل می گویند و دعا می کنند از برای حضرت قائم علیه السلام به امر خدا و نصیحت کننده از برای خدا، یعنی حضرت م ح م د بن الحسن مهدی خلف صالح حضرت صاحب الزمان علیه السلام.

پس به مسجد برگشتم به نزد سید - سلّمه اللّٰه - او به من فرمود: دیدی عسکر را؟
گفتم: بلی.

فرمود: آیا شمردی ایشان را؟

گفتم: نه.

فرمود: عدد ایشان سیصد ناصر است و سیزده ناصر دیگر باقی است و خدا تعجیل نماید فرج را از برای ولیّ خود به مشیّت خود؛ به درستی که او جواد و کریم است.

گفتم: ای سید من! کی فرج خواهد شد؟

گفت: ای برادر! علم این نزد خدای تعالی است و این معلّق به مشیّت حق - سبحانه و تعالی - است و گاه است که خود امام این را نمی داند و از برای این، آیات و علامات چند هست که دلالت بر خروج آن جناب می کند.

از جمله آنها، سخن گفتن ذوالفقار است و از غلاف بیرون آید و سخن گوید به زبان عربی ظاهر و گوید: برخیز ای ولیّ خدا به اسم خدا! بکش به من دشمنان خدا را و دیگر از علامات سه نداست که همه خلق آن را خواهند شنید.

ندای اول آن است که گوید: «أَزْفَتُ الْإِرْفَةَ» ای گروه مؤمنان.

و ندای دوم: «الال لعنة الله على الظالمين لآل محمد ﷺ» آن ظالمانی که ظلم به آل محمد ﷺ کردند.

و علامت سوم آن است که بدنی در پیش چشمه آفتاب ظاهر می شود و می گوید: خداوند عالم حضرت صاحب الامر، م ح م د بن الحسن مهدی ﷺ را فرستاده است و اوست مهدی. پس سخن او را بشنوید و امر او را اطاعت کنید.

گفتم: ای سید من! مشایخ ما حدیثی از حضرت صاحب الامر ﷺ روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: هر که در غیبت کبری گوید که من آن حضرت را دیدم، به تحقیق که دروغ گفته است. پس با این چگونه در میان شما کسی است که می گوید که من آن حضرت را دیدم.

گفت: راست می گویی. آن حضرت این سخن را فرمود در آن زمان به سبب بسیاری دشمنان از اهل بیت و خویشان خود و غیر ایشان از فراعنه زمان از خلفای بنی عباس؛ حتّی آن که شیعیان در آن زمان یکدیگر را منع می کردند از ذکر کردن احوال او و اکنون زمان، طولانی گردیده است و دشمنان از او مأیوس گردیدند و بلاد ما از آن ظالمان و ظلم ایشان دور است و به برکت آن حضرت، دشمنان نمی توانند که به ما برسند.

گفتم: ای سید من! علمای شیعه حدیثی از امام روایت کرده‌اند که آن حضرت خمس را بر شیعیان خود مباح فرموده، آیا شما در این باب روایتی از او ذکر کرده‌اید؟ فرمود: بلی، آن حضرت رخصت داده است و خمس را مباح کرده است از برای شیعیان خود از فرزند علی و فرمود که بر ایشان حلال است.

عرض کردم: آیا شیعیان از آن، کنیز و غلام بخرند از سنی عامه؟ گفت: از سنی عامه و غیر عامه. زیرا که آن حضرت فرمود: با ایشان معامله کنید با آن چیزی که ایشان معامله می‌کنند و این دو مسأله، زیاده بر آن نود مسأله است. سید - سلمه الله - فرمود: حضرت قائم علیه السلام از مکه بیرون می‌آید، در ما بین رکن و مقام در سال طاق، پس باید که مؤمنان انتظار برند.

عرض کردم: ای سید من! دوست دارم که در جوار شما باشم تا آن که خدا آن حضرت را اذن دهد بر ظاهر شدن.

گفت: ای برادر! حضرت، پیشتر مرا امر کرده است که تو را برگردانم به سوی وطن تو و ممکن نیست از برای من و تو، مخالفت آن حضرت؛ به درستی که تو صاحب عیالی و مدت مدیدی هست که از ایشان غایب گردیده‌ای و جایز نیست از برای تو زیاده از این، از ایشان دوری کنی.

پس من از این سخن متأثر گردیدم و گریستم و گفتم: ای مولای من! آیا جایز است که در امر من رجوع به آن حضرت نمایی و التماس کنی، شاید که مرا رخصت مانند دهد؟ فرمود: مراجعه در امر تو جایز نیست.

گفتم: مرا اذن می‌دهی که آن چه را دیدم، حکایت کنم؟

گفت: باکی نیست! این که حکایت کنی از برای مؤمنان تا آن که مطمئن گردد دل‌های ایشان، مگر فلان و فلان امر، و تعیین نمود چند چیز را که آنها را نگویم. عرض کردم: ای سید من! آیا ممکن است نظر کردن به سوی جمال و بهای آن حضرت در این زمان؟

فرمود: نه، بدان ای برادر که هر مؤمن مخلص را ممکن است که امام را ببیند و نشناسد.

گفتم: ای سید من! من از جمله بندگان مخلص آن حضرت هستم و آن جناب را ندیده‌ام.

فرمود: تو دیدی آن حضرت را دو مرتبه. یک مرتبه وقتی که به سرّ من رأی می‌رفتی و آن اول مرتبه رفتن تو بود به سوی سرّ من رأی و رفیقان تو پیش رفتند و تو در عقب ماندی. پس به نهری رسید که آب در آن نبود. در آن وقت سواری را دیدی، بر اسب شهباسوار بود و در دست او نیزه بلندی بود که سر آن، آهن دمشقی بود. چون او را دیدی؛ ترسیدی از برای رخت خود. چون به نزدیک تو رسید، فرمود: مترس! برو که رفیقان تو انتظار تو می‌برند در زیر درخت. پس مرا به خاطر آورده است، و الله به آن چه بوده است.

عرض کردم: ای سید من! چنین بود که فرمودی.

فرمود: مرتبه دیگر، وقتی بود که از دمشق بیرون آمده بودی و به سوی مصر می‌رفتی با شیخ اندلسی خود و از قافله باز ماندی و در آن وقت بسیار ترسیدی. پس به سواره‌ای برخوردی که بر اسبی سوار بود که پیشانی و دست و پای آن اسب، سفید بود و در دست آن سوار، نیزه‌ای بود و به تو فرمود: برو و مترس و برو به سوی قریه‌ای که به جانب راست تو است. امشب نزد ایشان بخواب و ایشان را به مذهب خود خبر ده و از ایشان تقیّه مکن که ایشان با اهل قریه‌ای چند که در جنوب دمشق است، همه مؤمنان مخلص اند و دوست، دوستان علی بن ابی طالب و ائمه معصومین علیهم‌السلام از ذریه اویند. ای پسر فاضل، آیا چنین بود؟

عرض کردم: بلی، من به نزد اهل قریه رفتم و شب نزد ایشان خوابیدم. مرا عزّت نمودند و ایشان را از مذهب ایشان سؤال کردم. بی تقیّه گفتند: ما بر مذهب امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین علی بن ابی طالب و ائمه طاهرین علیهم السلام از ذریه اویم.

به ایشان گفتم: شما از کجا این مذهب را قایل شده اید؟ و کی به شما رسانده است؟ گفتند: ابوذر غفاری - رضی الله عنه - در وقتی که عثمان، او را از مدینه دور کرده بود و به شام فرستاده بود، معاویه او را به زمین ما فرستاده، پس این برکت از او به ما رسید. چون صبح شد، خواستم که به قافله رفقای خود ملحق گردم، دو نفر همراه من کردند و مرا به قافله رسانیدند بعد از آن که مذهب خود را به ایشان خبر دادم.

پس عرض کردم: ای سید من! آیا امام حجّ می کند در هر مدّتی بعد از مدّتی؟ گفت: ای پسر فاضل! تمام دنیا از برای مؤمن یک گام است. پس چگونه خواهد بود از برای کسی که دنیا به پا نمی شود، مگر به برکت وجود او و وجود آبای او علیهم السلام؟

بلی! حجّ می کند در هر سال و زیارت می کند پدران بزرگوار را در عراق و مدینه و طوس - علی مشرفها السلام - و به زمین ما برمی گردد.

پس سید شمس الدین مرا تحریص کرد که زود برگردم به سوی عراق و در بلاد مغرب اقامت نمایم و به من گفته است که بر درهم ایشان این کلمات نوشته است:

نیست خدایی مگر خدای یگانه و محمّد صلی الله علیه و آله رسول و فرستاده خداست و علی، ولی و دوستدار خداست و محمّد بن الحسن علیه السلام به پا دارنده امر خداست.

سید پنج درهم از آن درهم را به من عطا نمود و من از برای برکت، آنها را نگاه داشتم. سید، - سلمه الله - مرا با آن کشتی هایی که آمده بودم، برگردانید تا آن که رسیدم به آن بلده از بربر که اول مرتبه به آن جا داخل شده بودم و گندم و جوئی به من داده بود و من آنها را در آن بلد به صد و چهل اشرفی فروختم و متوجه طرابلس که یکی از شهرهای مغرب بود، گردیدم و از

راه اندلس نرفتم؛ برای امتثال امر سید شمس الدین عالم - که خدا عمر او را طولانی گرداند. و از آن جا با حاج مغربی به مکه رفتیم و حج کردم و به عراق برگشتم و می خواهم که در مدت عمر خود، در نجف بمانم تا آن که مرگ، مرا در رسد.

شیخ زین الدین علی بن فاضل مازندرانی گفت: من ندیدم که در آن جا احدی از علمای امامیه را نام برند، مگر پنج نفر که ایشان سید مرتضی موسوی و شیخ ابو جعفر طوسی و محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه و شیخ ابوالقاسم جعفر بن اسماعیل یعنی محقق حلی - رحمة الله عليهم - را.

ایضاً شیخ مذکور، شیخ علی بن فاضل گفت: از آن وقتی که در آن بقعه مقدسه بودم تا این وقت که در حله برای شما نقل می کنم، مدت هشت سال و نیم شد و چون شیخ علی بن فاضل از حله بیرون رفت، شنیدم که چند وقتی در مسجد سهله اقامت نمود، به سبب وعده ای که به او شده بود و مولد و موطن شیخ علی بن فاضل از اقلیم مازندران از بلده ای بود که او را بریم می گویند. و الله الهادی.

بررسی افسانه

۱- در متن داستان آمده است: هذا هو البحر الابيض وتلك الجزيرة الخضراء وهذا الماء مستديراً حولها مثل السور من أى الجهات أتيته وجدته و بحكمة الله ان مراكب اعدائنا اذا دخلته غرقت...

ولی علی بن فاضل، هنگام گزارش از جزیره، آن را دارای هفت حصار می‌داند و از برج‌های محکم دفاعی آن یاد می‌کند. حال اگر این جزیره به وسیله آب‌های سفید و نیروی غیبی، محافظت می‌شده، به حصارهای محکم چه نیازی داشته است؟

این مطلب وقتی بیشتر اهمیت می‌یابد که توجه داشته باشیم سید شمس‌الدین و چندین نسل از اجداد او در آن سرزمین زندگی می‌کرده‌اند!

۲- ضمن داستان، به نقل از خادمان قُبه می‌نویسد: «رؤیت امام، غیر ممکن است»؛ ولی در گفت و گوی با سید شمس‌الدین، او سخن دیگری بر زبان می‌راند و می‌گوید: «برادرم! هر مؤمن با اخلاصی می‌تواند امام را ببیند؛ ولی او را نمی‌شناسد» حال چگونه می‌توان بین این دو ادعا جمع کرد؟

۳- یکی از روزهای جمعه، وقتی علی بن فاضل، سر و صدای زیادی از بیرون مسجد می‌شنود و علت را از سید شمس‌الدین جویا می‌گردد، وی اظهار می‌دارد سیصد نفر از فرماندهان، منتظر ظهور حضرت هستند و منتظر ۱۳ نفر دیگرند.

بر این اساس، بایستی این سیصد نفر که از خواص حضرت هستند، نیز دارای عمرهای طولانی باشند و تا اکنون در قید حیات بوده و در آینده نیز به زندگی ادامه دهند، تا زمان ظهور فرا رسد.

آیا برچنین سخن گزافی، دلیلی داریم؟ دلایل تنها درباره امام زمان و برخی دیگر از انبیای الهی است؛ ولی درباره سید نفر که آنان نیز چنین عمرهایی داشته باشند، دلیلی در دست نداریم.

۴- علی بن فاضل، از سید شمس الدین می پرسد: «آیا تو امام را دیده ای؟» می گوید نه، ولی پدرم به من گفت سخن امام را شنیده؛ ولی شخص او را ندیده است و جدم سخنانش را شنیده و او را دیده است؛ ولی در جای دیگر همین داستان می خوانیم:

شمس الدین گفت: «هر مؤمن با اخلاصی می تواند امام را ببیند، ولی او را نشناسد». گفتم: «من از مخلصان هستم؛ ولی او را ندیده ام». گفت: «دو بار او را دیده ای؛ یک بار در راه سامرا و یک بار در سفر مصر...».

حال سؤال این است: چگونه کسی که ادعای نیابت خاص دارد و از ملاقات های امام آگاه است، خود، آن حضرت را ندیده است و اظهار می کند پدرش، سخن آن حضرت را شنیده است؟

در جای دیگر داستان، ادعا می کند: او (امام زمان عجل الله فرجه) پدرانش را در مدینه، عراق و طوس، زیارت می کند و به سرزمین ما برمی گردد. معنای این سخن، آن است که سید شمس الدین از سفرهای امام زمان عجل الله فرجه و ورود و خروج آن حضرت نیز مطلع بوده و آن حضرت، در جزیره خضراء ساکن است. حال چگونه است کسی که چنین اطلاعات دقیقی از امام دارد، آن حضرت را ندیده است.

نظر علما

۱- محدث جزایری

داستانی نقل می کند که از محتوای آن برمی آید که داستان جزیره خضراء، موهوم است.^۱

۲- محمدباقر مجلسی

که این حکایت را در کتابهای معتبر نیافته و به همین علت آن را به صورت مستقل در یک باب جداگانه نقل کرده است.^۲

۳- آقا بزرگ تهرانی

آن را داستانی تخیلی و غیرواقعی می داند.^۳

۱. (انوار النعمانية) نعمت الله جزائری

۲. بحار الانوار ۱۶۹/۵۲

۳. الذریعه الی تصانیف الشیعه ۱۰۸/۵

داستان جزیره شهرهای فرزندان امام زمان عليه السلام

متن عربی

في آخر كتاب في التعازي عن آل محمد عليهم السلام و وفاة النبي عليه السلام تأليف الشريف الزاهد أبي عبد الله محمد بن علي بن الحسن بن عبد الرحمن العلوي الحسيني رضي الله عنه عن الأجل العالم الحافظ حجة الإسلام سعيد بن أحمد بن الرضي عن الشيخ الأجل المقرئ خطير الدين حمزة بن المسيب بن الحارث أنه حكى في داري بالظفرية بمدينة السلام في ثامن عشر شهر شعبان سنة أربع وأربعين وخمسمائة قال حدثني شيخي العالم بن أبي القاسم عثمان بن عبد الباقي بن أحمد الدمشقي في سابع عشر جمادى الآخرة من سنة ثلاث وأربعين وخمسمائة قال حدثني الأجل العالم الحجة كمال الدين أحمد بن محمد بن يحيى الأنباري بداره بمدينة السلام ليلة عاشر شهر رمضان سنة ثلاث وأربعين وخمسمائة.

قال كنا عند الوزير عون الدين يحيى بن هبيرة في رمضان بالسنة المقدم ذكرها ونحن على طبقة و عنده جماعة فلما أفطر من كان حاضرا و نقوض أكثر من حضر خاصرا أردنا الانصراف فأمرنا بالتمسي عنده فكان في مجلسه في تلك الليلة شخص لا أعرفه و لم أكن رأيت من قبل و رأيت الوزير يكثر إكرامه و يقرب مجلسه و يصغي إليه و يسمع قوله دون الحاضرين.

فتجارينا الحديث و المذاكرة حتى أمسينا و أردنا الانصراف فعرفنا بعض أصحاب الوزير أن الغيث ينزل و أنه يمنع من يريد الخروج فأشار الوزير أن نمسي عنده فأخذنا نتحدث فأفضى الحديث حتى تحدثنا في الأديان و المذاهب و رجعنا إلى دين الإسلام و تفرق المذاهب فيه.

فقال الوزير أقل طائفة مذهب الشيعة و ما يمكن أن يكون أكثر منهم في خطتنا هذه و هم الأقل من أهلها و أخذ يذم أحوالهم و يحمد الله على قتلهم في أقاصي الأرض. فالتفت الشخص الذي كان الوزير مقبلا عليه مصغيا إليه فقال له أدام الله أيامك أحدث بما عندي فيما قد تفاوضتم فيه أو أعرض عنه فصمت الوزير ثم قال قل ما عندك.

فقال خرجت مع والدي سنة اثنتين و عشرين و خمسمائة من مدينتنا و هي المعروفة بالباهية و لها الرستاق الذي يعرفه التجار و عدة ضياعها ألف و مائتا ضيعة في كل ضيعة من الخلق ما لا يحصي عددهم إلا الله و هم قوم نصارى و جميع الجزائر التي كانت حولهم على دينهم و مذهبهم و مسير بلادهم و جزائرهم مدة شهرين و بينهم و بين البر مسير عشرين يوما و كل من في البر من الأعراب و غيرهم نصارى و تتصل بالحبشة و النوبة و كلهم نصارى و يتصل بالبربر و هم على دينهم فإن حد هذا كان بقدر كل من في الأرض و لم نضف إليهم الإفرنج و الروم.

و غير خفي عنكم من بالشام و العراق و الحجاز من النصارى و اتفق أننا سرنا في البحر و أوغلنا و تعدينا الجهات التي كنا نصل إليها و رغبنا في المكاسب و لم نزل على ذلك حتى صرنا إلى جزائر عظيمة كثيرة الأشجار مليحة الجدران فيها المدن الملدودة و الرساتيق.

و أول مدينة وصلنا إليها و أرسى المراكب بها و قد سألنا الناخداه أي شيء هذه الجزيرة قال و الله إن هذه جزيرة لم أصل إليها و لا أعرفها و أنا و أنتم في معرفتها سواء. فلما أرسينا بها و صعد التجار إلى مشرعة تلك المدينة و سألنا ما اسمها فقيل هي المباركة فسألنا عن سلطانهم و ما اسمه فقالوا اسمه الطاهر فقلنا و أين سرير مملكته

فقبل بالزاهرة فقلنا و أين الزاهرة فقالوا بينكم و بينها مسيرة عشر ليال في البحر و خمس و عشرين ليلة في البر و هم قوم مسلمون.

فقلنا من يقبض زكاة ما في المركب لنشرع في البيع و الابتياح فقالوا تحضرون عند نائب السلطان فقلنا و أين أعوانه فقالوا لا أعوان له بل هو في داره و كل من عليه حق يحضر عنده فيسلمه إليه.

فتعجبنا من ذلك و قلنا أ لا تدلوننا عليه فقالوا بلى و جاء معنا من أدخلنا داره فرأيناه رجلا صالحا عليه عباءة و تحته عباءة و هو مفترشها و بين يديه دواة يكتب منها من كتاب ينظر إليه فسلمنا عليه فرد علينا السلام و حيانا و قال من أين أقبلتم فقلنا من أرض كذا و كذا فقال كلكم فقلنا لا بل فينا المسلم و اليهودي و النصراني فقال يزن اليهودي جزيته و النصراني جزيته و يناظر المسلم عن مذهبه فوزن والدي عن خمس نفر نصارى عنه و عني و عن ثلاثة نفر كانوا معنا ثم وزن تسعة نفر كانوا يهودا و قال للباقيين هاتوا مذاهبكم فشرعوا معه في مذاهبهم فقال لستم مسلمين و إنما أنتم خوارج و أموالكم محل للمسلم المؤمن و ليس بمسلم من لم يؤمن بالله و رسوله و اليوم الآخر و بالوصي و الأوصياء من ذريته حتى مولانا صاحب الزمان عليه السلام. فضاقت بهم الأرض و لم يبق إلا أخذ أموالهم.

ثم قال لنا يا أهل الكتاب لا معارضة لكم فيما معكم حيث أخذت الجزية منكم فلما عرف أولئك أن أموالهم معرضة للنهب سألوه أن يحتملهم إلى سلطانهم فأجاب سؤالهم و تلا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ فقلنا للناخداة و الربان و هو الدليل هؤلاء قوم قد عاشرناهم و صاروا رفقة و ما يحسن لنا أن نتخلف عنهم أينما يكونوا نكون معهم حتى نعلم ما يستقر حالهم عليه فقال الربان و الله ما أعلم هذا البحر أين المسير فيه فاستأجرنا ربانا و رجالا و قلنا القلع و سرنا ثلاثة عشر

يوما بلياليها حتى كان قبل طلوع الفجر فكبر الربان فقال هذه والله أعلام الزاهرة و منائرها و جدرها أنها قد بانت فسرنا حتى تضاحى النهار.

فقدمنا إلى مدينة لم تر العيون أحسن منها و لا أحق على القلب و لا أرق من نسيمها و لا أطيب من هوائها و لا أعذب من مائها و هي راكبة البحر على جبل من صخر أبيض كأنه لون الفضة و عليها سور إلى ما يلي البحر و البحر يحوط الذي يليه منها و الأنهار منحرفة في وسطها يشرب منها أهل الدور و الأسواق و تأخذ منها الحمامات و فواضل الأنهار ترمى في البحر و مدى الأنهار فرسخ و نصف و في تحت ذلك الجبل بساتين المدينة و أشجارها و مزارعها عند العيون و أثمار تلك الأشجار لا يرى أطيب منها و لا أعذب و يرى الذئب و النعجة عيانا و لو قصد قاصد لتخلية دابة في زرع غيره لما رعته و لا قطعت قطعة حملة و لقد شاهدت السباع و الهوام رابضة في غيض تلك المدينة و بنو آدم يمرون عليها فلا تؤذيهم.

فلما قدمنا المدينة و أرسى المركب فيها و ما كان صحبنا من الشوابي و الذوابيح من المباركة بشرية الزاهرة سعدنا فرأينا مدينة عظيمة عيناء كثيرة الخلق و سبعة الربقة و فيها الأسواق الكثيرة و المعاش العظيم و ترد إليها الخلق من البر و البحر و أهلها على أحسن قاعدة لا يكون على وجه الأرض من الأمم و الأديان مثلهم و أمانتهم حتى أن المتعیش بسوق يرده إليه من يتاع منه حاجة إما بالوزن أو بالذراع فيبايعه عليها ثم يقول أيا هذا زن لنفسك و اذرع لنفسك.

فهذه صورة مبيعاتهم و لا يسمع بينهم لغو المقال و لا السفه و لا النميمة و لا يسب بعضهم بعضا و إذا نادى المؤذن الأذان لا يتخلف منهم متخلف ذكرا كان أو أنثى إلا و يسعى إلى الصلاة حتى إذا قضيت الصلاة للوقت المفروض رجع كل منهم إلى بيته حتى يكون وقت الصلاة الأخرى فيكون الحال كما كانت فلما وصلنا المدينة و أرسينا

بمشرعتها أمرونا بالحضور إلى عند السلطان فحضرنا داره و دخلنا إليه إلى بستان صور في وسطه قبة من قصب و السلطان في تلك القبة و عنده جماعة و في باب القبة ساقية تجري.

فوافينا القبة و قد أقام المؤذن الصلاة فلم يكن أسرع من أن امتلأ البستان بالناس و أقيمت الصلاة فصلى بهم جماعة فلا و الله لم تنظر عيني أخضع منه لله و لا ألين جانباً لرعيته فصلى من صلى مأموماً.

فلما قضيت الصلاة التفت إلينا و قال هؤلاء القادمون قلنا نعم و كانت تحية الناس له أو مخاطبتهم له يا ابن صاحب الأمر فقال على خير مقدم.

ثم قال أنتم تجار أو ضياف فقلنا تجار فقال من منكم المسلم و من منكم أهل الكتاب فعرفناه ذلك فقال إن الإسلام تفرق شعباً فمن أي قبيل أنتم و كان معنا شخص يعرف بالمقري بن دربهان بن أحمد الأهوازي يزعم أنه على مذهب الشافعي فقال له أنا رجل شافعي قال فمن على مذهبك من الجماعة قال كلنا إلا هذا حسان بن غيث فإنه رجل مالكي.

فقال أنت تقول بالإجماع قال نعم قال إذا تعمل بالقياس ثم قال بالله يا شافعي تلوت ما أنزل الله يوم المباهلة قال نعم قال ما هو قال قوله تعالى فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.

فقال بالله عليك من أبناء الرسول و من نساؤه و من نفسه يا ابن دربهان فأمسك فقال بالله هل بلغك أن غير الرسول و الوصي و البتول و السبطين دخل تحت الكساء قال لا فقال و الله لم تنزل هذه الآية إلا فيهم و لا خص بها سواهم.

ثم قال بالله عليك يا شافعي ما تقول فيمن طهره الله بالدليل القاطع هل ينجسه المختلفون قال لا قال بالله عليك هل تلوت إنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُدْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ

الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً قَالَ نَعَمْ قَالَ بِاللَّهِ عَلَيْكَ مِنْ يَعْنِي بِذَلِكَ فَأَمْسَكَ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا عَنِي بِهَا إِلَّا أَهْلُهَا.

ثم بسط لسانه و تحدث بحديث أمضى من السهام و أقطع من الحسام فقطع الشافعي و وافقه فقام عند ذلك فقال عفوا يا ابن صاحب الأمر انسب إلي نسبك فقال أنا طاهر بن محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي عليه السلام الذي أنزل الله فيه وَ كَلَّ شَيْءٌ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ هو و الله الإمام المبين و نحن الذين أنزل الله في حقنا ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

يا شافعي نحن أهل البيت نحن ذرية الرسول عليه السلام و نحن أولو الأمر فخر الشافعي مغشياً عليه لما سمع منه ثم أفاق من غشيته و آمن به و قال الحمد لله الذي منحني بالإسلام و نقلني من التقليد إلى اليقين.

ثم أمر لنا بإقامة الضيافة فبقينا على ذلك ثمانية أيام و لم يبق في المدينة إلا من جاء إلينا و حادثنا فلما انقضت الأيام الثمانية سأله أهل المدينة أن يقوموا لنا بالضيافة ففتح لهم في ذلك فكثر علينا الأطعمة و الفواكه و عملت لنا الولائم و لبثنا في تلك المدينة سنة كاملة.

فعلمنا و تحققنا أن تلك المدينة مسيرة شهرين كاملة برا و بحرا و بعدها مدينة اسمها الرائقة سلطانها القاسم بن صاحب الأمر مسيرة ملكها شهرين و هي على تلك القاعدة و لها دخل عظيم و بعدها مدينة اسمها الصافية سلطانها إبراهيم بن صاحب الأمر بالحكام و بعدها مدينة أخرى اسمها ظلوم سلطانها عبد الرحمن بن صاحب الأمر مسيرة رستاقها و ضياعها شهران و بعدها مدينة أخرى اسمها عناطيس سلطانها

هاشم بن صاحب الأمر و هي أعظم المدن كلها و أكبرها و أعظم دخلا و مسيرة ملكها أربعة أشهر.

فيكون مسيرة المدن الخمس و المملكة مقدار سنة لا يوجد في أهل تلك الخطط و المدن و الضياع و الجزائر غير المؤمن الشيعي الموحد القائل بالبراءة و الولاية الذي يقيم الصلاة و يؤتي الزكاة و يأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر سلاطينهم أولاد إمامهم يحكمون بالعدل و به يأمرون و ليس على وجه الأرض مثلهم و لو جمع أهل الدنيا لكانوا أكثر عددا منهم على اختلاف الأديان و المذاهب.

و لقد أقمنا عندهم سنة كاملة نترب و رود صاحب الأمر إليهم لأنهم زعموا أنها سنة و روده فلم يوفقنا الله تعالى للنظر إليه فأما ابن دربهان و حسان فإنهما أقاما بالزاهرة يرقبان رؤيته و قد كنا لما استكثرتنا هذه المدن و أهلها سألنا عنها فقيل إنها عمارة صاحب الأمر و استخراجه.

فلما سمع عون الدين ذلك نهض و دخل حجرة لطيفة و قد نقضي الليل فأمر بإحضارنا واحدا واحدا و قال إياكم إعادة ما سمعتم أو إجراء على ألسنتكم و شددته و تأكد علينا فخرجنا من عنده و لم يعد أحد منا مما سمعه حرفا واحدا حتى هلك.

و كنا إذا حضرنا موضعا و اجتمع واحدنا بصاحبه قال أ تذكر شهر رمضان فيقول نعم سترا لحال الشرط.^١

متن ترجمه

شریف زاهد، ابو عبدالله محمد بن علی بن الحسن بن عبدالرحمن العلوی الحسینی در آخر کتاب تعازی روایت کرده از شیخ اجل عالم حافظ حجة الاسلام سعید بن احمد بن الرضی، از شیخ اجل مقری خیرالدین حمزة بن المسیب بن الحارث، که او حکایت کرد: در خانه من در ظفریه در مدینه السلام، در هیجدهم شهر شعبان سنه پانصد و چهل و چهار گفت: حدیث کرد مرا شیخ من عالم بن ابی القمر عثمان بن عبدالباقی بن احمد الدمشقی در هفدهم جمادی الاخر از سنه پانصد و چهل و دو گفت: خبر داد مرا الاجل العالم الحجة کمال الدین احمد بن محمد بن یحیی الانباری در خانه خود در بلده طیبه مدینه السلام، شب پنج شنبه دهم شهر رمضان سال پانصد و چهل و دو گفت:

بودیم در نزد وزیر عون الدین یحیی بن هبیره در ماه رمضان سال گذشته و ما بر سر خوانی بودیم و در نزد او جماعتی بودند. بعد از افطار اکثر حضار، رخصت طلبیده و مراجعت نمودند و جمعی مخصوصان در آن مجلس به امر او، توقف کردند و در آن شب در پهلوی وزیر، مردی عزیز نشسته بود که او را نمی شناختم و تا غایت به صحبت او نرسیده بودم.

وزیر بسیار تعظیم و تکریم او می نمود و صحبت او را غنیمت دانسته، استماع کلام او می فرمود و بعد از امتداد زمان صحبت، خواص نیز برخاستند که به منازل خود مراجعت نمایند. اصحاب، وزیر را اخبار نمودند که باران عظیم دست داده و راه عبور بر مردم بسته. وزیر، مانع رفتن مردم شده، از هر باب سخنان، مذکور گردید تا سر رشته کلام به مذاهب و ادیان کشید.

وزیر در مذمت مذهب شیعه، مبالغه نموده، قلت آن جماعت را بیان نمود و گفت: الحمد لله اقل من القلیل و خوار و ذلیلند.

در این اثنا شخصی که وزیر با او در مقام توقیر و احترام بود با وزیر گفت که: ادام الله بفاک! اگر رخصت باشد در باب شیعه، حکایتی کنم و آن چه به رأی العین مشاهده نموده‌ام به عرض رسانم و اگر صلاح ندانی، ساکت گردم.

وزیر ساعتی متفکر گشته، آخر او را رخصت داد.

وی خواست که اول اظهار سازد که کثرت، دلیل حقیقت دین سنیان و قلت، حجت بطلان مذهب شیعیان نمی‌شود.

پس گفت: نشو و نمای من در مدینه باهیه بوده که شهری است در غایت عظمت و بزرگی و هزار و دویست ضیاع و قریه است در آن حوالی و عقل حیران است در کثرت مردم آن قرا و نواحی و لایحصى عددهم الا الله. و تمامی آن جمع کثیر، نصرانی‌اند و بر دین عیسوی و در حدود باهیه مذکور، جزایر عظیمه کثیره واقع است و همه مردم آن نصرانی و در صحاری و براری جزایر مذکوره که منتهی می‌شود به نوبه و حبشه، خلائق بسیار ساکنند و همه نصرانی و از مذهب اسلام عاری.

هم چنین سکنه حبشه و نوبه و بربر از حدّ متجاوزند، همه نصرانی‌اند و بر ملت عیسوی و مسلمان در جنب کثرت ایشان، چون اهل بهشت نسبت به دوزخیان.

و بعد از ادای این کلام، اراده نمود که بر وزیر ظاهر سازد که اگر کثرت، دلیل حقیقت مذهب است، شیعیان زیاده از اهل ملل و ادیان‌اند.

پس گفت که: «قبل از این به بیست و یک سال با پدرم به عزم تجارت از مدینه باهیه بیرون آمده، مسافرت نمودیم و به جهت حرص و شره، سفر پر خطر دریا اختیار کردیم تا قاید تقدیر، به قضای ملک قدیر، عنان کشتی ما را کشید و به جزایر مشتمل بر اشجار و انهار رسانید. در آن جا مداین عظیمه و رساتیق عظیمه کثیره دیدیم تعجب نموده از ناخدا استفسار اسامی آن جزایر نمودیم.

گفت: من و شما در معرفت او یکسانیم، هرگز به این جزایر نرسیده‌ام و این نواحی را ندیده‌ام. چون به نزدیک شهر اول رسیدیم، از کشتی بیرون آمدیم، و در آن شهر درآمدیم. شهری دیدیم در غایت نزاهت و آب و هوایی در کمال لطافت و مردمی در نهایت پاکیزگی و نظافت. چون از ایشان اسم شهر و والی آن پرسیدیم، گفتند: این مدینه را مبارکه می‌گویند و ملک آن را طاهر می‌خوانند.

از تخت سلطنت و مقرّ مستقر حکومت ملک مذکور استفسار نمودیم، گفتند: در شهری است که آن را زاهره می‌گویند و از این جا تا به آن شهر، ده روز راه است از دریا و بیست و پنج روز راه است از راه برّ و صحرا.

گفتم: عمّال و گماشتگان سلطان کجایند که اموال ما دیده و عشر و خراج خود را برداشته، آن را گرفته، شروع در مبیعه و معامله کنیم؟

گفتند: حاکم این شهر را ملازم و اعوانی نمی‌باشد و مقرّر است که تجّار، خراج خود را برداشته به خانه حاکم برند و تسلیم او کنند و ما را دلالت نمودند، به منزل او رسانیدند.

چون در آمدیم، مردی را دیدیم صوفی صفت، صافی ضمیر، صاحب حشمت، صایب تدبیر در زیّ صلحا و لباس اتقیا، جامه‌ای از پشم پوشیده و عبایی در زیر انداخته و دواتی در پیش خود نهاده و قلمی به دست گرفته و کتاب گشاده، کتابت می‌کند. از آن وضع تعجّب کرده، سلام کردیم، جواب داد، مرحبا گفت و اعزاز و اکرام ما نمود.

پرسید: «از کجا آمده‌اید؟»

صورت حال خود تقریر نمودیم.

فرمود: «همه به شرف اسلام رسیده‌اید و توفیق تصدیق دین محمّدی یافته‌اید؟»

گفتم: بعضی از رفقا بر دین موسی و عیسی راسخ بوده و انقیاد احکام اسلام ننموده‌اند.

گفت: «اهل ذمه جزیه خود را تسلیم نموده، بروند و مسلمانان توقف کنند تا تحقیق مذهب ایشان کنیم و عقیده ایشان را معلوم نماییم.»

پس پدرم جزیه خود را و مرا و سه نفر دیگر که نصرانی بودیم، تسلیم نمود و یهود که نه نفر بودند، جزیه دادند. بعد از آن به جهت استکشاف حال مسلمانان به ایشان گفت: «مذهب خود را بیان کنید!» چون اظهار آن کرده، عقیده خود را باز نمودند، نقد معرفت ایشان بر محک امتحان، تمام عیار نیامد.

فرمودند: شما در زمره اسلام نبوده در سلک خوارج انتظام دارید. و بنا بر مبالغه فرمود که: اموال شما بر مؤمنین حلال است.

پس گفت: «هر که ایمان ندارد به رسول مجتبی و وصی او، علی مرتضی و سایر اوصیا تا صاحب الزمان، مولای ما، در زمره مسلمین نیست و داخل خوارج و مخالفین است.»

مسلمانان که این سخن شنیدند و به جهت عقیده فاسده، اموال خود را در معرض نهب و تلف دیدند، متألم و حزین گردیدند و سر به جیب تفکر برده، لحظه‌ای در دریای اندوه و تحیر غوطه می‌خوردند و زمانی در بیابان بی پایان تأسف و تحسّر سرگشته می‌گشتند. عاقبت از والی مملکت استدعای آن نموده که حقیقت احوال ایشان را به حضرت سلطانی نوشته، آن جماعت را به زاهره فرستد تا شاید که ایشان را آن جا فرجی روی نماید.

مسؤول ایشان به معرض قبول رسیده و حکم فرمود که به زاهره روند و این آیه تلاوت نمود که: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِّي نَفْسًا»

ما چون حال اهل اسلام بر آن منوال دیدیم، ایشان را در عین ملال گذاشتن و برگشتن نپسندیدیم. نزد ناخدا آمده، گفتیم که: «مدتی است رفیق و جلیس آن جماعتیم، مروّت نیست که ایشان را در این مهلکه تنها بگذاریم. التماس استیجار کشتی تو داریم که به جهت رعایت خاطر این جماعت به زاهره رویم و ایشان را امداد و اعانت کنیم.»

ناخدا قسم یاد کرد که دریای زاهره را ندیده و هرگز به آن راه نرفته. ما از آن مایوس گردیده و از بعضی از مردم آن شهر، کشتی کرایه نمودیم. به اتفاق اهل اسلام متوجه زاهره شدیم و دوازده شبانه روز در آن دریا سرگردانی کشیدیم. چون صبح روز سیزدهم طلوع نمود، ناخدا تکبیر گفت که: شام محنت به انجام رسیده، صبح راحت روی نموده و علامات زاهره و منائر و دیوار آن پیدا شد.

پس، از روی سرور به جهت به کمال سرعت روانه شدیم. چاشتگاه به شهری رسیدیم که هیچ دیده نظیر آن ندیده و هیچ گوشه شبیه او ننشیده، کلمه «أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ.» درباره او آیتی و کریمه: «جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ.» از فسحت ساحت او کنایتی، نسیمش غم زدا و روح افزا و هوایش فرح بخش و دلگشا، آب لذیذش بی غش و صافی و حیات بخش چون آب زندگانی.

و این شهر دلگشا مشرف بود بر دریا و مبنای آن بر کوهی سفید چون نقره بیضا، حصاری از جانب برّ و بحر احاطه آن شهر نموده و در میان شهر، انهار کثیره پاکیزه جاری گشته و فواضل میان منازل و اسواق به دریا ریخته.

ابتدای انهار کثیره تا انتهای آن یک فرسخ و نیم بود و در طعم و لذت چون کوثر و تسنیم و در تحت آن کوه، باغات و بساتین بسیار و مزارع و اشجار بی شمار با میوه‌های لطیف خوش گوار و در میان باغات و بساتین، گرگ‌ها و گوسفندان گردیدندی و با هم الفت گرفته، نرمیدندی. اگر شخصی، حیوانی را به زراعت کسی سر دادی، کناره گرفته، یک برگ آن نخوردی و سباع و هوام در میان آن شهر جای کرده، ضرر ایشان به کسی نرسیدی.

پس، چون از آن شهر گذشتیم به مدینه مبارکه زاهره رسیدیم. شهری دیدیم عظیم، در وسعت و فراخی چون جنات نعیم، مشتمل بر اسواق کثیره و امتعه غیرمتناهی، اسباب عیش و فراغت در آن آماده و خلایق برّ و بحر در آن آینده و رونده.

مردم آن از روی قواعد و آداب، بهترین خلاق روی زمین و در امانت و دیانت و راستی بی‌قرین. چون در بازار کسی متاعی خریدی یا مزرعی ابتیاع نمودی، بایع متعرض دادن آن نشدی و به مشتری امر نمودی که: «یا هذا! زن لفسک.» باید که حق برداشته، موقوف به من‌نداری و جمیع معاملات ایشان چنین بودی.

و در میان ایشان کلام لغو و بیهوده نبودی و از غیبت و سفاهت و کذب و نیمه‌محترز بودندی. هرگاه وقت نماز در آمدی و مؤذن اذان گفتی، همه مردمان از مردان و زنان به نماز حاضر شدند و بعد از وظایف طاعت و عبادت به منازل خود مراجعت نمودندی.

چون این شهر عدیم‌النظیر را دیدیم، از سلوک و طرز آن تعجب نمودیم. به ورود خدمت سلطان مأمور گردیدیم. ما را در آوردند به باغی آراسته و در میان گنبدی از قصب ساخته و بر دور آن انهار عظیمه جاری گشته و سلطان در آن مکان بر مسند داوری نشسته و جمعی در خدمت او، کمر اخلاص و متابعت بر میان بسته.

در آن حالت مؤذن، اذان و اقامت گفت و در ساعت، ساحت آن بستان وسیع و عرصه فسیح از مردم آن شهر پر گردید.

سلطان امامت کرد و مردم اقتدا به او نموده و نماز جماعت گزارند و در افعال و اقوال، کمال خضوع و خشوع مرعی داشتند. بعد از ادای نماز، سلطان عالی‌شان به جانب ما دردمندان التفات نموده فرمود: «ایشانند که تازه رسیده‌اند و داخل شهر ما گردیده؟»

گفتم: بلی، یا بن صاحب‌الامر!

شنیده بودیم که مردم آن شهر او را در حین خطاب و تحیت یابن صاحب‌الامر! می‌گویند. حضرت سلطان ما را دل‌داری داده، ترحیب نمود و از سبب ورود ما به آن جا استفسار نموده

گفت: «انتم تجار او ضیاف؟» در سلک تجار انتظام دارید یا داخل ضیاف و مهمانید؟

ما به عرض رسانیدیم که: «تاجرانیم و بر خوان انعام و احسان سلطان میهمان.»

پس از مذهب و ملت ما پرسیده و فرمود: «در میان شما کدامند که کمر اسلام بر میان جان بسته، اوامر و نواهی ایمان را منقاد گشته‌اند و کدامند که در بیدای ضلالت مانده، به صحرای دلگشای ایمان و عرفان نرسیده‌اند؟»

ما حقیقت هر یک را معروض داشتیم و بر سرایر قلوب یک یک مطلع گردید.

آن گاه فرمود: «مسلمانان فِرَق متکثره و گروه منشعبه‌اند شما از کدام طایفه‌اید؟»

در میان ما شخصی بود مشهور به مقری، نام او روزبهان بن احمد اهوازی و در ملت و مذهب، تابع شافعی، آغاز تکلم کرده، اظهار عقیده خود نمود.

فرمود که: «در میان آن جماعت کدامند که با تو در این ملت سر موافقت دارند؟»

گفت: «همه با من متفق‌اند و شافعی را امام و مقتدا می‌دانند، الأحسان بن غیث که مالکی است.»

سلطان گفت: «ای شافعی! تو قایل به اجماع گردیده، عمل به قیاس می‌کنی؟»

گفت: بلی، یابن صاحب الامر!

سلطان خواست که او را از تلاطم طوفان شقاوت مخالفت، نجات داده به ساحل سعادت

هدایت رساند؛ فرمود: «یا شافعی! آیه مباهله را خوانده و یاد داری؟»

گفت: بلی، یابن صاحب الامر!

فرمود: «کدام است؟»

گفت: کریمه «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَانَنَا وَأَبْنَانَكُمْ وَنِسَائِنَا وَنِسَائِكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ

فَنَجْعَل لَّعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.»

فرمود که: «قسم می‌دهم تو را به خدا که مراد پروردگار و رسول مختار از این ابنا و نساء و

انفس چه کسانی‌اند؟»

روزبهان خاموش گردید.

سلطان فرمود: «قسم می‌دهم تو را به خدا که رسلک اصحاب کسا، کسی دیگر بوده به غیر از رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه سیده النساء و حسن مجتبی و حسین علیه السلام الشهید بکربلا؟»

روزبهان گفت: لا، یابن صاحب الامر!

فرمود که: به خدا سوگند که این آیه شریفه در شأن عالی شأن ایشان نازل گردیده و این شرف و فضیلت، مخصوص ایشان است نه دیگران.

پس فرمود که: «یا شافعی! قسم بر تو باد که هر که حضرت سبحانی از رجس معاصی و لوث مناهی پاک گردانیده، طهارت و عصمت او به نص کتاب ربّ الارباب ثابت شده، اهل ضلال توانند که نقصی به کمال او رسانند؟»

گفت: لا یابن صاحب الامر!

فرمود: به خدا سوگند که مراد حقّ تعالی، اصحاب کسا است که اراده او تعلق گرفته به آن که خطایا و سیئات را از ایشان دور دارد تا اذیال عصمت ایشان به گرد عصیان، آلوده نگردد و از صغیره و کبیره معصوم باشند.

پس به فصاحت لسان و طلاق بیان، حدیثی ادا نمود که دیده‌ها گریان و سینه‌ها پر از ایمان گردید. شافعی برخاسته، گفت: عفواً! عفواً! یابن صاحب الامر! نسب عالی خود را بیان فرما و این سرگشته وادی ضلالت را هدایت فرما!

سلطان به زبان حقایق بیان گفت: «انا طاهر بن محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی الذی انزل الله فیهِ: «وَكُلُّ شَيْءٍ اَخْصِيْنَاهُ فِيْ اِمَامٍ مُّبِيْنٍ.»

والله که مراد ربّ العالمین از کلمه تامّه امام مبین، حضرت امیرالمؤمنین است و امام المتّقین و سیّد الوصیّین و قائد الغرّ المحجلین، علی بن ابی طالب علیه السلام است که خلیفه بلافصل خاتم

النبیین است و هیچ کس را نرسد که بعد از حضرت رسالت ﷺ ارتکاب امر خلافت نماید، به غیر شاه ولایت و ماه خطّه هدایت. و کریمه «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» در شأن ما فرستاده و ما را به این مراتب عالیّه اختصاص داده.

پس فرمود که: «یا شافعی! نحن ذرّیة الرسول، نحن اولو الامر.»

روز بهان چون استماع سخنان هدایت بیان شاهزاده عالمیان نمود به سبب تحمّل نور معرفت و ایمان بیهوش گردیده و چون به هوش باز آمد، به توفیق هدایت ربّانی ایمان آورد و گفت: حمد خداوند که دولت عرفان نصیب من نموده، خلعت ایمان به من پوشانید و از ظلمتکده تقلید به فضای فرح فزای انور ایمان رسانید.»

پس آن سرور دین و مرکز دایره یقین فرمود که ما را به دار الضیافه برده، ضیافت نمایند و کمال اعزاز و اکرام مرعی دارند و مدّت هشت روز بر مایده جود و احسان آن شاهزاده عالمیان میهمان بودیم و همه مردم آن شهر، در آن ایّام به دیدن ما آمدند و اظهار محبّت و مهربانی کردند و غریب نوازی نمودند.

و بعد از هشت روز، از آن حضرت درخواستند که ما را ضیافت کنند. شرف قبول مأمول ایشان به کمال شادی و بهجت به روایت ضیافت و وظایف رعایت ما پرداخته، به مطاعم لذیذه و ملابس شهیّه، ما را ضیافت نمودند.

طول و عرض آن شهر پر سرور، دو ماهه راه بود و سوار تند رفتار، به کمتر از دو ماه، قطع مسافت آن نمی نمود و سکنه آن شهر ذکر نمودند که از این شهر گذشته، مدینه ای است رایقه نام و والی و حاکم آن قاسم بن صاحب الامر است و طول و عرض آن، برابر این شهر و مردم به حسب خُلق و خُلق و صلاح و سداد و رفاهیت و فراغ بال مانند مردم این شهر و چون از آن

بگذرند به شهری دیگر رسند در رنگ این شهر، نام آن صافیه و سلطان آن ابراهیم بن صاحب الامر.

و بعد آن، شهری هست به همه زینت‌های دینیّه و دنیویّه آراسته؛ اسم آن طلوم و متولی آن عبدالرحمن بن صاحب الامر و در حوالی آن شهر، رسایق عظیمه و ضیاع کثیره که طول آن دو ماهه راه است و منتهی می‌شود به شهری عنایس نام و حاکم آن هاشم بن صاحب الامر است و مسافت طول و عرض او چهار ماهه راه است و در حوالی آن ضیاع بسیار و مزارع بی شمار، مزین به کثرت انهار و حضرت اشجار و نضرت انهار و لطافت اثمار، نمونه: «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ».

هر که بر سبیل عبور بدان خطّه موفور السّرور آید از دل که شهرستان بدن است، رخصت خروج نیابد.

القصّه به وزیر گفت که: طول و عرض مملکت مزبوره یک سال راه است و سکنه آن که نامحدودند، بالتمام مؤمن و شیعه و قایل به تولّای خدا و رسول و ائمّه اثنا عشریه علیهم‌السلام و تبرّاً از اعدای آنها و مجموع ایشان به خضوع و خشوع، اقامت صلوات نموده، ادای زکات می‌نمایند و آن را به مصارف شرعیّه می‌رسانند و امر به معروف نموده و از منکر نهی می‌کنند.

حکام ایشان، اولاد صاحب الزمان؛ مدار ایشان، ترویج احکام ایمان و به حسب عدد، زیاده از کافّه مردمان و گفتند این امصار و بلاد و کافّه خلایق و عباد نسبت به حضرت صاحب الامر و مجموع مردمان که از حدّ و حصر افزونند، کمر ایقان و ایمان بر میان جان بسته، خود را از غلامان آن حضرت می‌دانند.

و چون گمان مردم این بود که در آن سال، آن برگزیده ملک متعال مدینه زاهره را به نور قدوم بهجت لزوم منور خواهند ساخت، مدّتی انتظار ملازمت آن حضرت کشیدیم، عاقبت از آن دولت ربّانی محروم مانده، روانه دیار خود شدیم و اما روز بهان و حسان به جهت

صاحب‌الزمان و دیدن طلعت نورانی آن خلاصه دودمان، توقّف نمودند و در مراجعت با ما موافقت نمودند.

چون این قصّه غریبه که گوش هوش سامعان اخبار عجیبه، شبیه و نظیر آن نشنیده، به اتمام رسید، عون‌الدین وزیر برخاسته و به حجره خاصّه رفته، یک یک از ما را طلبید و در عدم اظهار این اخبار، عهد و میثاق فرا گرفت و مبالغه و الحاح بسیار در عدم افشای این اسرار نمود و گفت: زینهار! که اظهار این سرّ مکنید! و این راز پنهان دارید که دشمنان به قتل شما برنخیزند و خون شما نریزند. ما از بیم و ترس دشمنان خاندان و خوف اعادی ذراری پیغمبر آخرالزمان، جرأت اظهار این راز پنهان ننمودیم و هر کدام که یکدیگر را ملاقات می‌کردیم، یکی مبادرت می‌کرد و می‌گفت: آیا خاطر داری ماه رمضان را؟ می‌گفت در جواب: «نعم!» وعلیک بالاخفاءوالکتمان ولا تظهر سرّ صاحب‌الزمان صلوات اللّٰه علیه و علی آبائه الطاهیرین و اولاده.»

بررسی افسانه

۱. بررسی کتاب تعازی

نویسنده کتاب، شریف زاهد ابی عبدالله محمد بن علی بن الحسن بن عبدالرحمان العلوی الحسینی است.

نسخه‌ای از این کتاب، در خزانه رضوی بوده و محدث نوری، آن را استنساخ کرده است. این کتاب را، شریف ابو عبدالله محمد بن علی بن الحسن بن عبدالرحمان، در سال ۴۴۳ق، برای ابوالحسن زید بن ناصر الحسینی روایت کرده است؛ بنابراین، تألیف کتاب، در نیمه نخست قرن پنجم بوده است.

مؤلف کتاب، معاصر سید رضی رحمه الله بوده است. صاحب الذریعه می‌نویسد: نسخه مطبوع تاریخ بغداد، روایت صاحب کتاب التعازی است و مشایخ او در این نقل، ابی اسحاق ابراهیم بن احمد بن محمد معدل طبری است که شریف رضی نیز قرآن را نزد او قرائت کرده است.

نتیجه این که کتاب تعازی در قرن پنجم (سال ۴۴۳ق) روایت شده؛ ولی داستانی که در پایان کتاب آمده، مربوط به سال ۵۴۳ است؛ یعنی، یک صد سال، میان تألیف کتاب و داستانی که در آن نقل شده، فاصله است.

مسلم است این داستان را استنساخ کنندگان، در پایان کتاب آورده‌اند و هیچ ارتباطی به متن کتاب ندارد.

ممکن است تصوّر شود تاریخ نقل داستان، اشتباه است و داستان در ۴۴۳ نقل شده؛ ولی به اشتباه ۵۴۳ نوشته شده است.

این سخن به دلایل زیر، مردود است.

۱. تاریخها، با حروف نوشته شده‌اند، نه اعداد، و چنین خطای فاحشی در نوشتار، بسیار بعید است.

۲. راوی اصلی داستان، «انباری» در سال ۴۴۳، نه تنها به دنیا نیامده بودند؛ بلکه چه بسا والدین او نیز هنوز به دنیا نیامده بودند.

۳. ابن هبیره که نام کامل او یحیی بن محمد ابوالمظفر و وزیر چند خلیفه عباسی بوده و این داستان، در حضور او اتفاق افتاده، متولد ۴۹۰ ق و متوفای ۵۶۰ ق است. وی، در سال ۵۴۴ ق، به وزارت مقتضی الأمرالله رسید.

۲. بررسی محتوا و تاریخ داستان

زمینه‌های اجتماعی و روانی، از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری داستان‌ها است. سال‌های میانی قرن ششم (۵۴۳ ق) ویژگی‌هایی دارد که توجه به آنها، بسیاری از نقاط مبهم را روشن می‌کند.

۱. میان خلافت عباسی و خلفای فاطمی و حکومت موحدان، در سرزمین‌های مغرب اسلامی واندلس، رقابت شدیدی بود.

پس از انقراض فاطمیان مصر (۵۶۷ ق) مرابطان و نیز موحدان، نهضت بزرگی را در مغرب و اندلس به راه انداختند.

فاطمیان و نیز موحدان، گرایش شیعی داشتند و محمد بن تومرت که بنیانگذار حکومت موحدان است (۵۱۷ ق)، خود را از اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانست و به صراحت، خود را مهدی موعود می‌نامید.

از دغدغه‌های مهم دربار خلافت عباسی، رشد نهضت‌های شیعی و حرکت‌های متأثر از آن بود؛ از همین رو، حرکت عظیم موحدان، برای عباسیان، نگرانی جدی فراهم ساخته بود.

ابن اثیر گوید:

وقتی خبر سقوط حکومت فاطمی به بغداد رسید (۵۶۷ق) چند روز جشن برقرار شد و شادی بی اندازه‌ی صورت گرفت.

در متن داستان مورد بحث نیز می‌بینیم ابن هبیره چگونه اصرار دارد این خبر منتشر نشود و کسی آن را بازگو نکند؛ چراکه خبر از یک دولت شیعی و حکومت مقتدر آن، خوشایند دربار عباسی نبود. نکته قابل توجه، آنکه صاحب‌الأمر لقبی بود که به ابن تومرت داده می‌شد.

ابن خلدون می‌نویسد:

مهدی [ابن تومرت] به نام امیرالمؤمنین خوانده می‌شد و وی، «صاحب الامر» بود.

در داستان مورد بحث نیز، روی همین عنوان، تکیه می‌شود و این که فرزندان صاحب الامر، در شهرهای مختلف بلاد مغرب، حکومت داشتند.

عبدالمؤمن که جانشین ابن تومرت بوده نیز به همین لقب خوانده می‌شده است. فرزندان او، در آن سالها، در اندلس و جزایر پیرامون آن حکومت می‌کردند.

ابن اثیر می‌گوید: در این سال (۵۵۱ق) عبدالمؤمن، فرزندان خود را بر بلاد مختلف به حکومت گماشت، ابا سعید را بر سبته و جزیره خضراء حاکم کرد...^۱

داستان‌هایی مانند داستان علی بن فاضل که در سال ۶۹۹ آن را نقل کرده است و داستان دوم که از شخصی مجهول در ۵۴۳ بازگو می‌شود و یکصدسال با هم فاصله دارند، هر دو، گویای یک حقیقتند.

خبرهای سانسور شده از سوی حکومت عباسی و خواسته‌های سرکوب شده شیعیان وسیعی در کم جلوه دادن آنان، زمینه را برای ابراز حقایق به صورت داستان‌هایی بهت‌انگیز، فراهم کرده است.

۱. الکامل کامل، ج ۱۱، ص ۲۱۱.

آنگاه اشخاصی که بیشتر ناقل اخبار بودند تا ناقد آنها و بصیر به شرایط و احوال، آن اخبار را در کتاب‌های خود گردآوردند و خود نیز به مستند نبودن آنها اقرار داشتند؛ ولی آن داستانها، مستمسک برخی ساده‌لوحان برای ادعاهای بی‌اساس شد.

۳. چه کسانی توفیق زیارت جزایر را داشته‌اند؟

در داستان دوم جزیره خضراء یک تاجر مسیحی و تعدادی یهودی و مسیحی و برخی از اهل سنت، به این افتخار نائل می‌شوند که به جزایر فرزندان امام زمان علیه السلام سفر کنند و مدتی طولانی نیز در آن محل سکونت کنند.

چگونه است که صدها مسلمان شیعه و عالم پرهیزگار و عاشق اهل بیت علیهم السلام چنین توفیقی نیافته‌اند ولی چند نفر مسیحی و یهودی به این توفیق می‌رسند و بر دین خود نیز باقی می‌مانند؟

۴. شهرهای ناشناخته

مرد مسیحی، مدعی است از شهر باهیه است و تجار آن را می‌شناسد و هزار و دویست پارچه آبادی است. این، چه شهری است که در منابع جغرافیایی قدیم، مانند معجم البلدان و تواریخ معتبر، از آن، نامی به میان نیامده است؟ با توجه به این که یاقوت حموی حتی نام روستاها را ذکر می‌کند و سرزمین‌های غرب و اطراف مدیترانه برای آنان، کاملاً شناخته شده بوده است.

۵. تناقض داستان‌ها؟

کسانی که به این گونه اخبار استناد و گاه استدلال می‌کنند، باید به این پرسش و پاسخ نیز پاسخ دهند که به چه دلیل در داستان نخست جزیره خضراء (داستان علی بن فاضل) می‌خوانیم: «آب‌های سفید، از هر طرف، جزیره را احاطه کرده است و کشتی‌های دشمنان ما در این آب‌ها غرق می‌شوند». ولی در داستان دوم، با آن که به چند جزیره سفر می‌کنند هیچ خبری از آب‌های سفید و وضعیّت غیر عادی نیست؟

حرف آخر (حتماً خوانده شود)

سوال اول

بعضی از دوستان می گویند بعضی از اشخاصی که ما می شناسیم که دیدار های خودشان را با حضرت مهدی علیه السلام نقل کرده اند اصلاً اهل دروغ و دقل بازی نیستند: ما به این دوستان جواب می دهیم که صد در صد این اشخاص راست می گویند ولی چندتا جواب داره این دیدارشون:

اولا: بیشتر این اشخاص در حالت مکاشفه حضرت مهدی علیه السلام را دیدند، ولی فکر می کنند حضرت مهدی را در بیداری دیدند که قبلاً هم اشاره کردیم که در حالت مکاشفه می شود حضرت مهدی علیه السلام را دید.

دوماً: بیشتر این اشخاص در حالت خواب حضرت مهدی علیه السلام را دیدند، ولی فکر می کنند حضرت مهدی علیه السلام را در بیداری دیدند که قبلاً هم اشاره کردیم که در حالت خواب می شود حضرت مهدی علیه السلام را دید.

سوماً: اینها شخصی غیر از حضرت مهدی علیه السلام را دیدند اگر دقت کنید بیشتر این اشخاص می گویند یک فرد نورانی را دیدم، یا شخصی آمد از غیب خبر داد، یا یهو غیب شد از جلوی ما، و به خودشان تلقین می کنند که حضرت مهدی علیه السلام بوده، شاید حضرت خضر بوده و یا از ابدال و اوتاد بوده، قرار نیست هرکس که نورانی بود و از غیب خبر داد و یهو غیب شد حضرت مهدی علیه السلام باشه.

چهارماً: این اشخاص توهم زدند.

وقتی به کسی بگویی چهل هفته بروی مسجد سهله حتما امام مهدی علیه السلام را می بینی، این بنده خدا هفته آخر با خودش می گویند حتما امام مهدی علیه السلام را می بینم و هر سیدی یا فرد نورانی رد می شود می گویند این حضرت مهدی علیه السلام است.

پنجماً: این اشخاص شیطان را می بینند.

در روایات کثیره داریم که شیطان به صورت اهل بیت علیهم السلام نمی تواند در بیاید، ولی در روایات نداریم که نمی تواند دروغ بگوید که من امام معصوم علیه السلام هستم.

سوال دوم

بعضی ها می گویند اشخاص مهمی حضرت مهدی علیه السلام را در بیداری مشاهده کردند و ما در جواب این ها چند تا جواب می دهیم:

اولاً: اکثر این تشرفات منصوب به علمای بزرگ شیعه است و توسط اطرافیان خود شیرین جعل شده ، و الا خود این علما در کتاب هایشان این ادعا را نداشتند، مانند مقدس اردبیلی ، علامه حلی، بحر العلوم و ...

دوماً: اکثر علمای بزرگ شیعه در خواب و مکاشفه حضرت مهدی علیه السلام را دیدند و هیچ ربطی به موضوع ما ندارد مانند محمد تقی مجلسی و شیخ حر عاملی که در خواب و مکاشفه بوده است.

سوماً: بیشتر داستانهای نقل شده از افراد عادی و معمولی است که در مواردی، ادعای مشاهده حضرت را نداشته اند، بلکه دیگران چنین مطلبی را پنداشته اند .

شیعه رهی جز ره الله ندارد
جز ره آل رسول راه ندارد
راه هدایت طریق آل رسول است
شیعه خرابات و خانقاه ندارد



اللهم العن الجبت و الطاغوت